

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

روشنگری‌هایی از

دعوت‌های فرستادگان علیهم السلام

(جلد ۳)

سید احمد الحسن علیه السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

| | |
|--|--------------|
| روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان (جلد ۳) | نام کتاب |
| احمد الحسن <small>علیه السلام</small> | نویسنده |
| گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small> | مترجم |
| دوم | نوبت انتشار |
| 1395 | تاریخ انتشار |
| 106/۲ | کد کتاب |
| دوم | ویرایش ترجمه |

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام به
تارخ‌های زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم - قسمت اول..... ۶

- ۷..... روشنگری‌هایی از مسیر یوسف علیه السلام
- ۱۰..... روشنگری از رؤیای یوسف علیه السلام
- ۲۳..... روشنگری از آغاز سوره‌ی یوسف
- ۳۵..... روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف علیه السلام
- ۳۹..... روشنگری از چاه
- ۴۲..... روشنگری از آزمون واقع شده در راه به سوی خداوند
- ۴۴..... روشنگری از زندان
- ۵۱..... روشنگری از رؤیای پادشاه مصر
- ۵۳..... روشنگری از نبوت یوسف علیه السلام

روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم - قسمت دوم. ۵۷

- ۵۹..... روشنگری‌هایی از مسیر یوسف علیه السلام
- ۵۹..... روشنگری: چرا زندان؟
- ۶۵..... روشنگری
- ۷۵..... روشنگری
- ۸۲..... روشنگری
- ۸۷..... روشنگری
- ۹۰..... روشنگری از علم یعقوب
- ۹۳..... روشنگری
- ۹۵..... روشنگری: دعوت یوسف، چرا در مصر؟!
- ۱۰۱..... روشنگری از پیراهن یوسف علیه السلام
- ۱۰۶..... روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدّس

روشنگری‌هایی از
دعوت‌های فرستادگان

جلد سوم-قسمت اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و بخشنده‌ی بخشایش‌گر

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

روشنگری‌هایی از مسیر یوسف علیه السلام

یوسف علیه السلام پیامبری فرستاده شده (مُرْسَل) به سوی بنی اسرائیل و سایرین می‌باشد. برخی از مردم مصر به رسالتش اقرار نمودند و به او ایمان آوردند و حتی برخی از آنان، از خاندان حکومتی نیز بودند. این مؤمن آل فرعون است که فرعون مصر و بزرگان او در زمان رسالت موسی علیه السلام را به یوسف علیه السلام و رسالتش یادآور می‌شود. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^۱ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

این یوسف علیه السلام است که در سخت‌ترین شرایط یعنی زندان، دعوتش را پی می‌گیرد: «يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۲ (ای هم‌زندانی‌ها، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله آن خداوند واحد قهار؟) و حتی با شدت به دین پادشاه متعرض می‌شود، بدون اینکه زندان و احاطه داشتن نیروهای پلیسی فرعون بر او، کوچک‌ترین تأثیری بر او داشته باشد تا یوسف علیه السلام را در موقعیتی قرار دهد که حداقل در شکستن بت‌های بشرگونه که مصریان به عنوان خدا برگرفتند، نرمی یا سستی به خرج دهد؛ بلکه او علیه السلام تبرش را به دوش می‌کشد و بت‌های بشری را در هم می‌شکند، همان طور که جدش ابراهیم علیه السلام بت‌های سنگی را در هم شکست. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ

۱ - یوسف: ۳۴

۲ - یوسف: ۳۹

الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱ (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدران‌تان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

حقیقت این است که خداوند سبحان و متعال آنگونه که به دعوت‌های سایر پیامبران علیهم‌السلام پرداخته است، به دعوت یوسف علیه‌السلام به عنوان نبی فرستاده شده که دعوت‌کننده به سوی توحید است و از قومش ایمان آوردن به آن را درخواست می‌کند، نپرداخته است؛ بلکه گویی این جنبه در حکایت کردن مسیر یوسف علیه‌السلام قریباً به چشم نمی‌خورد، مگر به اندازه‌ای اندک که بیان می‌کند رسالت یوسف علیه‌السلام از سوی خداوند است و اینکه رسالتی ابراهیمی می‌باشد. در قرآن نمی‌بینیم که یوسف علیه‌السلام چگونه قومش را دعوت می‌کند و به چه ترتیبی با آنان به بحث و جدال می‌پردازد، آنها چه پاسخی به او می‌دهند و وضعیت مؤمنین به یوسف علیه‌السلام چگونه می‌باشد و چه... و چه... پرسش‌های بسیاری که چه بسا اگر مربوط به پیامبران ذکر شده در قرآن غیر از یوسف علیه‌السلام باشند، پاسخشان را در قرآن خواهیم یافت؛ با این وجود، سوره‌ای طولانی در قرآن به حکایت روند حرکت پیامبر مرسل - یوسف علیه‌السلام - اختصاص دارد. چرا قرآن توضیح تفصیلی رسالت یوسف علیه‌السلام را به آن صورت که جزئیات رسالت‌های سایر پیامبران علیهم‌السلام را بیان فرموده، ترک گفته است؟!

و پاسخ: منظور از حکایت کردن داستان‌ها در قرآن، درس گرفتن مردم و تکرار نکردن دوباره‌ی آن برخوردها می‌باشد. داستان موسی علیه‌السلام چندین جا در قرآن ذکر شده است و در هر مرتبه شکلی را برای خواننده تداعی می‌کند که با صورت پیشین تفاوت دارد؛ به این ترتیب تمام ترکیب برای خواننده کامل می‌شود و حتی تا آنجا پیش می‌رود که اگر موسی علیه‌السلام را از پیش رو یا از کنار یا از پشت سر ببیند، او را خواهد شناخت. هدف قرآن، خود شخصیت موسی بن عمران علیه‌السلام نمی‌باشد؛ بلکه کسی است که می‌آید و تمثیلی از موسی علیه‌السلام می‌باشد. در داستان یوسف علیه‌السلام هدف، نبوت و پیامبری و علی‌الخصوص رؤیا است و اینکه راهی برای وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد. بنابراین منظور، توجه دادن به ارتباط رؤیا با یوسفی که خواهد آمد - یوسف آل محمد (مهدی) - می‌باشد؛ اما بزرگان - علمای بی‌عمل - در مورد آن

خواهند گفت: خواب‌های پریشان است؛ همان طور که بزرگان فرعون چنین گفتند «قَالُوا أُضْغَاثٌ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»^۱ (گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست).

اینها روشنگری‌هایی است «...آيَةَ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ»^۲ (....نشانه‌ای ساختیم؛ آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟).

۱ - یوسف: ۴۴.

۲ - قمر: ۱۵.

روشنگری از رؤیای یوسف علیه السلام

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۱ (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

یازده ستاره، برادران یوسف علیه السلام و خورشید و ماه، یعقوب و راحیل - مادر یوسف - می‌باشند. یوسف آنان را در رؤیا دید که برای او سجده می‌گذارند. این سجده چیست؟ چگونه رخ داد؟ و آیا سجده برای غیر خداوند صحیح است؟ اگر صحیح نیست، پس معنای سجده‌ی ما برای کعبه چیست، در حالی که کعبه از سنگ می‌باشد. معنای سجده‌ی فرشتگان به آدم چه بود؛ در حالی که او انسانی آفریده شده بود. سجده‌ی برادران یوسف و یعقوب - که پیامبر بود- و مادر یوسف برای یوسف علیه السلام چه معنایی دارد؟!

آنچه از سجده در ذهن‌ها متبادر می‌شود، قرار دادن پیشانی بر روی زمین، یا خم شدن و قرار دادن پیشانی بر چیزی پایین‌تر از آن می‌باشد، و مراد از سجده، بیان خضوع و فروتنی و اطاعت از کسی است که برایش سجده می‌شود. چه بسا سجده تنها با اشاره‌ی با سر یا با پلک‌ها به او انجام شود؛ همان طور که وضعیت فرد ناتوان از سجده در نماز، اینگونه است.

حقیقت این است که انسان، خاضع و ذلیل خداوند است و در تمامی حالاتش سجده‌گزار او و مطیع فرامین الهی می‌باشد؛ در حالت خوابیده، ایستاده، نشسته و راه رفتن. انسانی که برای خداوند خضوع نمی‌کند و برای خداوند خوار و ذلیل نمی‌شود و از دستور او اطاعت نمی‌کند، سجده‌گزار نیست؛ هرچند پیشانی‌اش را بر زمین ب‌نهد. بنابراین، سجده‌ی واقعی، اطاعت و گردن نهادن به دستورات الهی می‌باشد؛ چه بسا بدون قرار دادن پیشانی بر زمین به طور کامل انجام شود و چه بسا با وجود قرار دادن پیشانی بر زمین، به خوبی به انجام نرسد.

ابلیس سجده برای خداوند را ترک نکرد «**بلکه سجده‌ای داشت که شش هزار سال به طول انجامید**»^۲؛ ولی اینکه در سجده‌اش برای خداوند، آدم علیه السلام قبله‌گاه او باشد را نپذیرفت و

۱ - یوسف: ۴.

۲ - قسمتی از خطبه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاشی سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر، در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به

در واقع، او نسبت به خداوند تکبر و ورزید و خاضع و ذلیل و اطاعت‌کننده از دستور خداوند نمی‌باشد. او جزو سجده‌گزارانی برای خداوند است که عذاب بر ایشان قطعی شده است؛ چرا که آن قبله‌ای را که خداوند دستور برگرفتنش را به او داده بود، نپذیرفت. «إِنَّكُمْ تَرَأُونَ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدُّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»^۱ (آیا نمی‌بینی که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است، و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده است، و هر که را خدا خوار سازد هیچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند هر چه بخواهد همان می‌کند).

این کسانی که عذاب بر آنها محقق شده است، با صفت سجده‌گزار برای خداوند، توصیف شده‌اند؛ ولی نه سجده‌ای حقیقی؛ چرا که در سجده‌ی برای خداوند سبحان، آن گونه که خداوند می‌خواهد از او اطاعت نمی‌کنند و به سوی قبله‌ای که آنها را به آن دستور فرموده است، سجده به جا نمی‌آورند.

به طور خلاصه، کسی که به طور کامل از فرمان شخص دیگر اطاعت کند، بنده‌ی سجده‌گزار این اطاعت‌شونده محسوب می‌گردد. از همین رو خداوند متعال می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲ (احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ یعنی علمای بی‌عمل خودشان را عبادت کردند؛ چرا که آنها حرام را برایشان حلال، و حلال را حرام نمودند و آنها نیز اطاعت کردند.

از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبدالله (علیه السلام) در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشان دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را

بهشت اندرون نبرد؛ چرا که حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. بین خداوند و احدی از آفریدگانش هیچ گونه نزدیکی و قرابتی در مباح کردن چیزی که خداوند بر جهانیان حرام کرده است، وجود ندارد». نهج البلاغه: ج ۲ ؛

خطبه‌های امام علی (علیه السلام): ص ۱۳۸.

۱ - حج: ۱۸.

۲ - توبه: ۳۱.

پرستیدند، به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند»^۱.

و از ابا عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «کسی که مردی را در در معصیتی اطاعت کند، او را پرستیده است»^۲.

بنابراین کسی که خداوند را معصیت کند، به اندازه‌ی آن گناه و معصیت، پرستش‌کننده و سجده‌گزار خداوند نمی‌باشد و اگر این سرپیچی و نافرمانی مربوط به قبله‌ای باشد که در وضعیت سجده و اطاعتش، به او رو می‌کند (یعنی قبله‌ای غیر از قبله‌ای که خداوند به او دستور داده است، برگزیند) چنین فردی در تمام اعمالش سرپیچی‌کننده و گناهکار است؛ نه عبادتی می‌کند و نه سجده‌ای برای خداوند می‌گزارد «و سرعت رفتن، جز به دور شدن او نمی‌افزاید»^۳. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۴ (هر که پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و راهی غیر از راه مؤمنان پیش گیرد، به آن سوی که پسند او است بگردانیمش و به جهنمش رسانیم، و جهنم بد سرانجامی است).

اینچنین انسانی، ملازم شرارت، شیطان و ظلمت می‌گردد و در مسیر راهی که به هدف منجر می‌شود، قرار ندارد؛ بلکه از قبله‌ای که او را به خداوند می‌رساند، روی‌گردان شده است و در نتیجه سرعت رفتنش -سجده، پرستش و اطاعت مورد ادعای او- تنها عاملی برای رسانیدن او به هاویه‌ی جحیم می‌شود؛ چرا که تمامی اعمالش (سجده، عبادت و اطاعتش) رو به قبله‌ای بوده که خداوند به آن فرمانی نداده است و حتی خداوند، او را از رو کردن به آن، باز داشته است. بنابراین سجده‌ی او، پرستش او و اطاعت او، جملگی بر سرپیچی و گناه بنا نهاده شده است و در نتیجه، او فردی گناهکار و معصیت‌کار محسوب می‌گردد.

پس نه نمازی خواند و نه روزه‌ای گرفت، بلکه گناه کرد و سرپیچی نمود. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ * وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ * أُولَٰئِكَ لَكَ فَآوَىٰ * ثُمَّ أُولَٰئِكَ لَكَ فَآوَىٰ»^۵ (پس نه

۱ - کافی: ج ۲ ص ۳۹۸ ح ۷.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۳۹۸ ح ۸.

۳ - طلحه بن زید می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «عمل‌کننده‌ی بدون بصیرت، مانند سپر کننده در مسیر اشتباهی است که سرعت حرکتش جز به دور شدن او نمی‌افزاید». کافی: ج ۱ ص ۴۳ ح ۱.

۴ - نسا: ۱۱۵.

۵ - قیامت: ۱۳ تا ۳۵.

تصدیق کرده است و نه نماز گزارده است * اما تکذیب کرده و روی برگردانیده است * آنگاه خرامان نزد کسانش رفته است * برای تو سزاوار است، پس سزاوار است * باز هم برای تو سزاوار است، پس سزاوار است؛ یعنی آنچه شایسته و سزاوار است، تصدیق و تایید کردن ولیّ خداوند و حجّت او و جانشین او سبحان و متعال (یعنی فرستاده، چه نبی باشد و چه وصی) و نماز خواندن با او می‌باشد؛ یعنی ولایت ولیّ خداوند؛ چرا که همان ولایت خداوند می‌باشد، و سجده برای ولیّ خداوند یعنی اطاعت از او؛ چرا که سجده برای خداوند و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد. بدون خضوع و وفروتنی در برابر برای ولیّ خدا، اعمال ظاهری، هیچ سودی در بر نخواهد داشت.

فُضِّلَ از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: ایشان به مردمی که دور کعبه طواف می‌کردند، نگاهی کرد و فرمود: «در جاهلیت نیز این گونه طواف می‌کردند. به آنان دستور داده شده است که دور آن طواف کنند و سپس به سوی ما بار سفر بندند و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و باری خود را بر ما عرضه دارند». سپس این آیه را قرائت فرمود: «فَأَجْعَلْ أُفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»^۱ (دل‌های مردمان چنان کن که به سوی آنها متمایل گردد)^۲. حج خانه‌ی خداوند توسط کفار قریش (پیروان دین حنیف منحرف‌شده) به حال آنان سودی نمی‌بخشید، با اینکه لبیک و تلبیه می‌گفتند^۳؛ ولی تلبیه آنان نزد خداوند، چیزی فراتر از کف زدن و سوت کشیدن

۱ - ابراهیم: ۳۷.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۳۹۲ ح ۱.

۳ - در جاهلیت و قبل از اسلام، لبیک گفتن قریش این گونه بود: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، تملکه وما ملک» (لبیکه خداوندا لبیکه لبیکه تو شریکی نداری. مالک آن هستی و آنچه در اختیار تو است). لبیک گفتن کنانه به این صورت بود: «لبیک اللهم لبیک، الیوم یوم التعریف، یوم الدعاء والوقوف» (لبیکه خداوندا لبیکه روز، امروز، شناخت و روز دعا و وقوف است). لبیک گفتن بنی اسد نیز این گونه بود: «لبیک اللهم لبیک، یا رب أقبلت بنو أسد أهل التواني والوفاء والجلد إلیک» (لبیکه خداوندا، لبیکه پروردگارا! بنی اسد که اهل به کمال رسانیدن و وفا هستند و نیرومند، به تو روی می‌آورند). لبیک گفتن بنی تمیم به این صورت بود: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک لبیک عن تمیم قد تراها قد أخلقت أثنابها وأثواب من وراءها، وأخلصت لربها دعاءها» (لبیکه خداوندا لبیکه لبیک لبیک از سوی تمیم که می‌بینی، ثواب‌هایش و ثواب‌های افرادی که پیش‌تر بوده‌اند و دعا را برای پروردگارشان خالص نموده‌اند، خلق کرده‌ای). لبیک گفتن قیس عیلان اینگونه بود: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک أنت الرحمن، أنتک قیس عیلان راجلها والربکان» (لبیکه خداوندا لبیکه لبیکه تو رحمان هستی. قیس عیلان نزد تو آمدند؛ پیاده و سواره). لبیک گفتن ثقیف اینگونه بود: «لبیک اللهم، إن

نبود؛ چرا که فرشتگان آن را اینگونه می‌شنیدند و اعمالشان، اینچنین بالا می‌رفت. «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱ (و نمازشان نزد خانه‌ی کعبه جز صغیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود؛ پس به پاداش انکارتان عذاب را بچشید).

کسی که نماز می‌خواند در حالی که قبله‌ای را که خداوند به آن دستور داده را برنگرفته است نیز به همین گونه می‌باشد؛ نمازش از کف زدن و سوت زدن فراتر نمی‌رود و حجتش نیز از نظر خداوند به همین صورت می‌باشد.

و اگر بدانیم که خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید به آن نگاه نکرده است^۲، سجده به سوی اجسام چیزی جز راهنما و هدایتگری که به حقیقت راهنمایی می‌کند و به آن اشاره دارد، نمی‌باشد؛ این حقیقت، همان اطاعت و گردن نهادن به دستوری است که از سوی

تقیفاً قد أتوك واخلفوا المال، وقد رجوك» (لیبک بارالها، ثقیف نزد تو آمدند و مال را رها کردند در حالی که چشم امید به تو دارند». لیبک گفتن هذیل اینگونه بود: «لیبک عن هذیل قد ادلجوا بلیل فی ابل وخیل» (لیبک از سوی هذیل. در شب و بر روی شتر و اسب، کوچ کردند». لیبک گفتن ربیعہ اینگونه بود: «لیبک ربا لیبک لیبک، ان قصدنا لیک» (لیبک پروردگار ما، لیبک لیبک ما فقط قصد تو را نموده‌ایم» و برخی از آنان نیز می‌گفتند: «لیبک عن ربیعة، سامعة لربها مطیعة» (لیبک از سوی ربیعة، شنوندگان پروردگارشان و مطیعان او». حمیر و همدان می‌گفتند: «لیبک عن حمیر و همدان، والحلیفین من حاشد وألهان» (لیبک از سوی حمیر و همدان. دو هم‌پیمان از حاشد و الهان». لیبک گفتن آزد اینگونه بود: «لیبک رب الأرباب، تعلم فصل الخطاب، لملك كل مئاب» (لیبک پروردگار پروردگاران. تو فصل‌الخطاب را می‌دانی. هر ثوابی از آن پادشاه است». لیبک گفتن مدحج اینگونه بود: «لیبک رب الشعری، ورب اللات والعزی» (لیبک پروردگار شعری. و پروردگار لات و عزی». لیبک گفتن کنده و حضرموت اینگونه بود: «لیبک لا شریک لك، تملکه أو تهلكه، أنت حکیم فاترکه» (لیبک هیچ شریکی برای تو نیست. اختیار حفظ یا از بین بردن را داری. تویی حکمیم، پس او را رها کن». لیبک گفتن غسان اینگونه بود: «لیبک رب غسان راجلها والفرسان» (لیبک پروردگار غسان. پیاده و سواره‌شان). لیبک گفتن بجیله اینگونه بود: «لیبک عن بجیلة فی بارق ومخیلة» (لیبک از بجیله در بارق و مخیله). لیبک گفتن قضاة اینگونه بود: «لیبک عن قضاة، لربها دفاعة، سمعاً له وطاعة» (لیبک از قضاة. پشتیبان پروردگارش. به او گوش می‌سپاریم و از او اطاعت می‌کنیم». لیبک گفتن جذام اینگونه بود: «لیبک عن جذام ذی النهی والأحلام» (لیبک از جذام؛ آن صاحبان نبوت و رؤیاهای). تاریخ یعقوبی: ج ۱ ص ۲۵۵.

۱ - انفال: ۳۵.

۲ - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملاصدرا آمده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید، به آن نگاه نکرد».

خداوند سبحان و متعال صادر می‌شود. حال اگر برای سجده‌ی اجسام، قبله‌ای باشد - که همان کعبه است - به طور قطع برای سجده‌ی ارواح نیز باید قبله‌ای وجود داشته باشد؛ قبله‌گاه ارواح همان ولیّ خداوند (حجت خداوند بر آفریده‌هایش) می‌باشد. با اطاعت از او، خداوند اطاعت می‌شود و با سرپیچی از او، خداوند معصیت می‌شود. از همین رو فرمان به ملائکه (ارواح) سجده بر آدم (انسان کامل) بود.

اسلام و سجده گزاردن، یکی است. اسلام همان تسلیم شدن و تسلیم شدن همان اطاعت مطلق می‌باشد. مسلمان، کسی است که تسلیم خداوند سبحان و متعال باشد و این تسلیم شدن (سجده‌گزاری) باید قبله‌ای داشته باشد، و قبله‌اش نیز همان ولیّ خداوند (حجت او بر آفریده‌هایش) می‌باشد. کسی که از قبله‌ی تسلیم شدن (یعنی حجت خدا که در جانشین و خلیفه‌ی خداوند در زمینش متمثل می‌گردد) که خداوند واجب فرموده است، روی گردان شود، مسلمان حقیقی محسوب نمی‌گردد.

شیخ ابو جعفر طوسی رحمته الله علیه با سند خودش تا فضل بن شاذان از داوود بن کثیر روایت می‌کند که گفت: به ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ آیا شما زکات هستید و شما حج هستید؟ ایشان علیه السلام فرمود: «ای داوود! ما همان نماز در کتاب خداوند عزوجل هستیم، ما زکات هستیم، ما روزه هستیم، ما حج هستیم، ما ماه حرام هستیم، ما همان سرزمین هستیم، ما کعبه‌ی خداوند هستیم، ما قبله‌ی خداوند هستیم و ما وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَيْنَ مَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا همانجا است). ما آیات هستیم و ما نشانه‌های روشن هستیم و دشمن ما در کتاب خداوند عزوجل، فحشا، منکر، ستم، شراب، قمار، بت‌ها (انصاب)، تیرهای قرعه، بت‌ها و بت‌های سنگی (اصنام و اوثان)، جبت و طاغوت، مردار و خون و گوشت خوک، می‌باشند. ای داوود! خداوند ما را خلق فرمود و آفرینش ما را با کرامت داد و به ما فضیلت عطا نمود و ما را امینان خود و حافظان و خزانه‌داران آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، قرار داد. برای ما مخالفین و دشمنانی قرار داد. ما را در کتابش نام برده است و نام‌های ما را بهترین نام‌ها و دوست داشتنی‌ترین‌ها نزد خودش، یاد کرده است. مخالفان و دشمنان ما را در کتابش نام برده و اسامی‌شان را ذکر کرده و در کتابش آنها را با بدترین و مغبوض‌ترین اسم‌ها از نظر خودش و بندگان پرهیزگارش، مثال زده است.)»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهِ الْمَشْرِقِيُّ وَالْمَغْرِبِيُّ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱ (مشرق و مغرب از آن خدا است؛ پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا همانجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است). خداوند وجه و صورتی مانند صورت‌های معمول ندارد و هر کس به چنین چیزی اعتقاد داشته باشد، برای خداوند جسم متصور شده است و همانند کفار قریش و حتی کافری بدتر از آنها می‌باشد.

صورت یا وجه او، همان چیزی است که با آن روبه‌رو می‌شود. وجه حقیقت و کُنه او سبحان و متعال، «هو = او»، و آنچه به واسطه‌اش با محمد ﷺ روبه‌رو شد، ذات مقدس (الله) سبحان و متعال می‌باشد. اما وجه و صورت ذات مقدس یا «الله» که به واسطه‌ی آن با خلقت روبه‌رو می‌شود، حجت‌های خداوند ﷺ می‌باشند. آنها وجه الله و همان نام‌های نیکو (اسماء الحسنی) هستند که به واسطه‌ی آنان با آفریده‌هایش روبه‌رو شد و با شناخت آنان، خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود.

به عنوان مثال، شما مردم را با صورت‌هایشان می‌شناسی و زمانی که به صورت‌هایشان نگاه می‌کنی، می‌گویی: این فلانی است و آن فلانی. خداوند سبحان و متعال نیز اینچنین است؛ هنگامی که به وجه و صورت او سبحان و متعال نگاه کنی (یعنی پیامبران، اوصیا و فرستادگان) او سبحان و متعال را می‌شناسی. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِيْمًا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِمَّا يَنْكُثْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲ (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که به آن بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی گرامند دهد).

دستی که بالای دستان بیعت‌کنندگان قرار داده شد، دست حضرت محمد ﷺ بود؛ با این حال خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید «يَدُ اللَّهِ» (دست خداوند)؛ چرا که محمد ﷺ الله در خلق می‌باشد.

به هر سمتی که رو کنید، قبله‌ی شما به سوی خداوند، وجه الله (ولی خداوند و حجت او بر خلقت) می‌باشد؛ چرا که روح او با قید و بند اجسام، مُقید نمی‌شود. او موجود است و از

۱ - بقره: ۱۱۵.

۲ - فتح: ۱۰.

تمام جهات بر شما احاطه دارد؛ از شرق و غرب و شمال و جنوب. اگر در این کلمات به نیکی تدبّر کنید، حقیقت را خواهید شناخت؛ آل محمد علیهم‌السلام همان غذایی است که می‌خورید، آبی است که می‌نوشید و هوایی است که تنفس می‌کنید. عیسی علیه‌السلام می‌فرماید: «**من نان زندگانی هستم**». آل محمد علیهم‌السلام همان موسی و هامان هستند، همان ابراهیم و نمرود هستند. آنها علیهم‌السلام آتش ابراهیم هستند و خنکی و سلامتی آن نیز می‌باشند. قلب فرزند آدم، بین دو انگشت از انگشتان رحمان است^۲ و آل محمد علیهم‌السلام رحمان در خلق هستند. آنها علیهم‌السلام آفریدگان خداوند و مخلوقات، آفریدگان آنان می‌باشند. خداوند آنها علیهم‌السلام را آفرید و از آنها علیهم‌السلام مخلوقات را خلق نمود. «**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ**»^۳ (در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان).

بنابراین او بهترین آفرینندگان است و غیر او آفرینندگان دیگری نیز وجود دارند؛ ولی او خالق مطلق است که به غیر خودش نیازی ندارد و دیگران به او سبحان و متعال نیازمند می‌باشند. عیسی علیه‌السلام می‌آفریند؛ ولی خود فقیر و نیازمند به درگاه خداوند است. «**وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**»^۴ (و فرستاده‌ای به سوی بنی‌اسرائیل، که: من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام. برایتان از گل چیزی چون پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد را و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم و به شما می‌گویم چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید. در اینها نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید).

محمد و آل محمد علیهم‌السلام نیز اینچنین هستند. دو انگشت رحمان، شیطان و ملک است و قلب انسان بین این دو می‌باشد. شیطان وسوسه می‌کند و گمراه می‌نماید و ملک راهنمایی و هدایت می‌کند. شیاطین و فرشتگان وجود دارند و به واسطه‌ی آل محمد علیهم‌السلام استوار هستند. آل محمد علیهم‌السلام وجود دارند و به واسطه‌ی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استوار هستند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود دارد و

۱ - کتاب مقدس - مجمع کنیسه‌های شرقی: ص ۳۰۷.

۲ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «**قلب فرزند آدم بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد**». شرح اصول کافی: ج ۱ ص ۳۰۲.

۳ - مؤمنون: ۱۴.

۴ - آل عمران: ۴۹.

قائم به خداوند می‌باشد. همچنین همگی وجود دارند و به واسطه‌ی الله قوام یافته‌اند. به هر سو رو کنید، آل محمد علیهم‌السلام آنجا هستند؛ چرا که ایشان علیهم‌السلام وجه الله می‌باشند. «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا آنجا است).

حال که این موضوع روشن شد، به سجده‌ی یعقوب و مادر و برادران یوسف به سوی یوسف علیهم‌السلام باز می‌گردیم.

یوسف علیهم‌السلام در رؤیا می‌بیند: «أَحَدَ عَشَرَ كُوفًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند) و این رؤیا در عالم جسمانی اینچنین به حقیقت پیوست: «وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَيَّتُهَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۱ (و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است).

پس از اینکه یوسف علیهم‌السلام پدر و مادرش را بالای تخت برد، او را سجده کردند و رؤیا محقق شد. یعنی پس از اینکه یوسف علیهم‌السلام جایگاه پدر و مادرش را آشکار و روشن نمود و اینکه آن دو به فرمان الهی و عرش ربانی صاحبان حق هستند، سجده‌کنان به درگاهش افتادند؛ به جهت بزرگداشت جایگاه او، و اعترافی به اینکه یوسف علیهم‌السلام خلیفه و جانشین خداوند، و حجت او بر بندگانش می‌باشد. بنابراین سجده برای یوسف علیهم‌السلام از این رو است که او قبله‌ای به سوی خداوند است و از طریق او خداوند شناخته می‌شود و سجده برای یوسف علیهم‌السلام به معنای اطاعت از یوسف، و گردن نهادن به فرامین او، همان اطاعت از خداوند می‌باشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «سجده‌ی آنان عبادتی برای خداوند بود»^۲.

باید به این توجه داشته باشیم که یعقوب علیه‌السلام پیامبر است و سجده نمی‌کند و به اطاعت از یوسف علیه‌السلام گردن نمی‌نهد مگر به فرمان خداوند؛ همان طور که فرشتگان بر آدم سجده کردند و به فرمان خداوند، به دستورات او گردن نهادند و همان طور که ابوطالب علیه‌السلام به او امر

۱ - یوسف: ۱۰۰.

۲ - بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۳۱۹.

برادر زاده و فرزند خوانده‌اش محمد ﷺ هنگامی که مبعوث شد، گردن نهاد؛ با وجود اینکه ابوطالب (رضی الله عنه) از اوصیای حضرت ابراهیم (رضی الله عنه) و پیش از مبعوث شدن حضرت محمد ﷺ حجت خداوند بر او بود. و همان طور که یحیی (رضی الله عنه) در حالی که در شکم مادرش بود به عیسی (رضی الله عنه) که او نیز در شکم مادرش بود، سجده گزارد. آن گونه که برخی جاهلان به حقیقت، متوهم شده‌اند، این شرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که ما به کعبه‌ای که از سنگ است، سجده می‌کنیم؛ از آن رو که خداوند به ما چنین دستوری داده است. از ملائکه انتظار انجام دادن چه کاری را دارید، آن هنگام که خداوند به آنها دستور داد به آدم سجده کنند و او را قبله‌ی خود به سوی خداوند قرار دهند؟! آدم، پیامبر و راه شناخت خداوند می‌باشد. همچنین از یعقوب (رضی الله عنه) چه انتظاری دارید آن هنگام که خداوند به او فرمان می‌دهد که یوسف را سجده گزارد و او را قبله‌ی خودش به سمت خداوند قرار دهد؟! آیا انتظار دارید که یعقوب پیامبر (رضی الله عنه) فرمان خداوند را نافرمانی کند و برای گروهی از اعراب پست و بی‌ارزش (وهابی‌ها و امثالشان) خضوع و فروتنی کند؟! کسانی که حتی آیه‌ای از کتاب خداوند را نمی‌فهمند در حالی که بانگ می‌زنند: این شرک است، این شرک است. شما کجا بودید وقتی رسول خدا قبله را تغییر داد، یارانش تسلیم او بودند و به مجرد اینکه رسول خدا صورتش را برگرداند، به همراه او ﷺ صورتشان را برگردانیدند.

امام باقر (رضی الله عنه) می‌فرماید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ در مکه بود، خداوند متعال به او دستور داد که در نمازش به سمت بیت المقدس رو کند و اگر امکان داشته باشد، کعبه را بین خودش و بیت المقدس قرار دهد و اگر امکان پذیر نبود به هر صورت که باشد به سمت بیت المقدس رو کند. رسول الله ﷺ این عمل را طی سیزده سال اقامتش در آنجا انجام می‌داد. هنگام که در مدینه بود و عبادتش را باید رو به بیت المقدس به جا می‌آورد، این عمل را انجام داد و به مدت هفده یا شانزده ماه به کعبه رو نمی‌کرد. گروهی از خودبزرگ‌بینان یهود اینگونه می‌گفتند: به خدایم، نمی‌دانیم چگونه است که محمد به سوی قبله‌ی ما نماز می‌خواند و در نمازش هدایت‌ها و اعمال ما را برگرفته است؟ این موضوع بر رسول خدا ﷺ گران آمد. وقتی این مطلب به او رسید و قبله‌ی آنان بر او ناپسند آمد و کعبه را دوست می‌داشت، ناگاه جبرئیل (رضی الله عنه) آمد. رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای جبرئیل! دوست داشتم خداوند متعال مرا از بیت المقدس برگراند و به سمت کعبه نماید، که من از آنچه از یهودیان در مورد قبله‌شان به من رسیده است، اذیت شدم. جبرئیل عرض کرد: از پروردگارت درخواست کن تا آن را برایت تغییر دهد که او درخواست تو را رد نمی‌کند و تمنای تو را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. وقتی دعای ایشان کامل شد، جبرئیل بالا رفت و در همان ساعت بازگشت و

عرض کرد: ای محمد! بخوان: «قَدْ تَرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»^۱ (ما رو کردن تو به اطراف آسمان را می‌بینیم. تو را به سوی قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم. پس روی به جانب مسجدالحرام کن و هر کجا که باشی روی خود را به آن سو کن) **تا آخر آیات. در این هنگام یهودیان گفتند:** «مَا وَلَاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» (چه چیز آنها را از قبله‌ای که به آن رو می‌کردند، برگردانید؟) **خداوند به آنان بهترین پاسخ را داد و فرمود:** «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است) و او مالک آنها است و مکلف کردن خداوند به تغییر دادن به سویی همانند تغییر دادن شما به هر سوی دیگر است. «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ (و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند). **این به صلاح آنان است و اطاعت‌شان آنها را به سوی نعمت‌های بهشت می‌برد.**

ابو محمد علیه السلام می‌فرماید:^۳ «گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! این قبله، بیت المقدس است که چهارده سال رو به آن نماز گزاردی و الآن آن را ترک نمودی. آیا قبله‌ای که رو به آن نماز می‌خواندی، حق بود و اکنون آن را به سمت باطل ترک کردی؟! که در این صورت با اهل حق مخالفت می‌نمایی. یا قبله‌ی اول باطل بود در حالی که تو در طول این مدت بر این قبله نماز می‌خواندی؟! چه چیزی باعث اطمینان ما می‌شود که اکنون بر باطل نباشی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قبله‌ی اول حق بود و این قبله نیز حق است. خداوند می‌فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است) «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند). ای بندگان! اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مشرق بدانند، شما را به آن دستور می‌دهد و اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مغرب بدانند، شما را به آن دستور می‌دهد و اگر صلاحتان را در غیر این دو بدانند، شما را به آن دستور می‌دهد. پس تدبیر خداوند را در میان بندگانش انکار نکنید و هدف او مصالح شما می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: عمل در روز شنبه را ترک گفتید و در بقیه‌ی روزها به آن عمل کردید، سپس آن را در شنبه ترک کردید و بعد از آن عمل نمودید، آیا شما حق را به سمت باطل ترک نمودید یا باطل را به سمت حق و یا باطل را به سمت باطل ترک کردید یا حق را با انجام دادن حق؟! چه می‌گویید؟ این سخن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پاسخ او به شما است. آنان عرض کردند: ترک کردن عمل در روز شنبه حق بود و عمل کردن بعد از آن نیز حق. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به همین صورت، قبله‌ی بیت المقدس در زمان

۱ - بقره: ۱۴۴.

۲ - بقره: ۱۴۲.

۳ - منظور امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد؛ چرا که در تفسیر ایشان علیه السلام آمده است.

خودش حق بود و قبله‌ی کعبه نیز در وقتش حق. آنان عرض کردند: ای محمد! آیا در دستور پروردگارت بدا و تغییری ایجاد شد؛ همان نماز خواندنت به سمت بیت المقدس تا اینکه تو را به سوی کعبه نمود؟ رسول الله ﷺ فرمود: در این خصوص برای او بدا به وجود نیامد؛ که او دانای به عاقبت کارها است و بر مصالح توانا، و اشتباهی در کارش وجود ندارد و نظری ندارد که با نظر قبلی‌اش مخالف باشد؛ خداوند بسی برتر و بالاتر از آن است. همچنین برای او مانعی وجود ندارد که او را از مقصودش باز دارد. او آغاز نمی‌کند که در غیر این صورت چنین چیزی ویژگی او نمی‌بود، او عزوجل از این صفات بسی بالاتر و برتر است. سپس رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: ای یهودیان! در مورد خداوند به من خبر دهید. آیا این گونه نیست که او بیمار می‌کند و پس از آن سلامتی می‌دهد، و او به سلامت می‌دارد و پس از آن بیمار می‌کند؟ آیا در این مورد بدا و تغییری برایش ایجاد می‌شود؟ آیا او زنده نمی‌کند یا نمی‌میراند؟! آیا در همه‌ی این موارد برایش بدا و تغییر ایجاد می‌شود؟ گفتند: خیر. ایشان ﷺ فرمود: پس به همین ترتیب خداوند پیامبرش محمد را مکلف کرد که پس از اینکه به سمت بیت المقدس نماز خواند، رو به کعبه نماز بگزارد و بدا و تغییری در حکم نخستین، حاصل نشده است. سپس فرمود: آیا خداوند پس از تابستان، زمستان، و تابستان را پس از زمستان نمی‌آورد؟ آیا در همه‌ی اینها بدا و تغییری برایش می‌باشد؟ عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: به همین صورت در موضوع قبله نیز بدا و تغییری برایش ایجاد نشده است. راوی می‌گوید: سپس ایشان ﷺ فرمود: آیا شما را در زمستان مُلزم نمود که از سرما با لباس گرم دوری کنید و شما را در تابستان مُلزم نمود که از گرما به دور باشید؟ آیا در تابستان بدا و تغییری ایجاد شده است که شما را خلاف آنچه در زمستان امر کرده، فرمان داده است؟ عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: اینچنین است که خداوند در زمانی شما را به دلیل مصلحتی که خود می‌داند، به چیزی مکلف می‌کند، سپس در زمانی دیگر شما را به چیزی دیگر به جهت مصلحتی که می‌داند، مکلف می‌نماید. اگر در هر دو صورت از خداوند اطاعت کنید، مستحق ثواب ایشان خواهید شد. خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مشرق و مغرب از آن خدا است؛ پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا آنجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است)؛ یعنی اگر به دستور او توجه کنید، آنجا همان وجه خداوند است که از آنجا او را قصد می‌کنید و امید ثوابش را دارید. سپس رسول الله ﷺ فرمود: ای بندگان خداوند! شما مانند بیماران هستید و خداوند، پروردگار جهانیان، مانند پزشک. صلاح بیمار در آنچه پزشک می‌داند و به واسطه‌ی آن، تدبیر می‌کند، می‌باشد؛ نه در آنچه خواست بیمار است و از خود می‌یافتد. به گوش، که تسلیم دستور او باشید تا از رستگاران گردید. گفته شد: ای فرزند رسول الله! چرا به قبله‌ی اول

دستور داده شد؟ فرمود: زمانی که خداوند عزوجل فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» (قبله‌ای که بر آن بودی را فقط به این جهت قرار دادیم که) - همان بیت المقدس - «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ»^۱ (کسی که از پیامبر پیروی می‌کند را از کسانی بر پائندهی خود و بر عقیده‌ی خود باز می‌گردند، بدانیم)؛ جز اینکه چنین چیزی را از آن، دریابیم؛ چیزی است که پس از وجود داشتنش، آن را خواهیم دانست. این موضوع از آن جهت بود که زمانی که میل و کشش اهل مکه به کعبه بود، خداوند اراده فرمود که پیروان محمد ﷺ را از مخالفین او با متابعت و پیروی از قبله‌ای که آن را خوش نمی‌داشتند، مشخص سازد و محمد ﷺ را به چنین چیزی دستور داد، و هنگامی که میل و کشش مردم مدینه در بیت المقدس بود، به خلاف آن فرمان داد و اینکه به کعبه رو کنند، تا کسی که با محمد موافقت دارد و او را تصدیق می‌کند، به واسطه‌ی آنچه از آن کراهت دارد، آشکار گردد. سپس فرمود: این مسأله‌ای سخت و بزرگ بود مگر بر کسانی که خداوند آنان را هدایت فرموده بود. رو کردن به سوی بیت المقدس در آن زمان، مسأله‌ای سخت و گران بود مگر برای کسانی که خداوند هدایت‌شان کرده بود. در نتیجه دانست که خداوند به خلاف آنچه خواست بنده است، فرمان می‌دهد، تا اطاعت از خودش را در مخالفت با هوا و هوسش بیازماید»^۲.

۱ - بقره: ۱۴۳.

۲ - بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۰۵ تا ۱۰۷.

روشنگری از آغاز سوره یوسف

خداوند متعال می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱ (انگاہ که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند * گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می‌اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است * و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است).

در این آیات مسیر یوسف (علیه السلام) به سوی خداوند آغاز می‌شود. این آیات، یک یادآوری است از سوی خداوند دانای حکیم برای یوسف (علیه السلام) از حقیقتی که در عالم ذر^۲ به آن ارتقا پیدا کرده و به دلیل وجود حجاب جسد از هنگامی که خداوند او را آفرید و به این عالم ظلمانی (عالم اجسام) فرود آورد، از آن غافل شد. حق تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ قُلُوبًا تَذَكَّرُونَ»^۳ (شما از پیدایش نخست آگاهی؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟)؛ یعنی شما در عالم ذر آفریده شده بودید و خداوند شما را امتحان نمود. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * وَأُوِّتُوا إِمَّا أَشْرَكْنَا أَبَاؤَنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»^۴ (و انگاه که پروردگار

۱ - یوسف: ۴ تا ۶.

۲ - واقعه: ۶۲.

۳ - اعراف: ۱۷۲ و ۱۷۳. در این آیه پاسخی وجود دارد به کسی است که می‌گوید: گناه کسی که اسلام و رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است، مانند کسی که در سرزمین‌های ناشناخته‌ی آفریقا یا در گوشه و کناره‌های زمین یا در سرزمینی دور از سرزمین فرستادگان (علیهم السلام) زندگی می‌کند، چیست؟ پاسخ این است که آیه‌ی اول ثابت می‌کند که امتحان همه‌ی مردم به پایان رسید و هر کدام از آنها جایگاه خود را برگرفت و وضعیت و استحقاقش روشن شد. آیه‌ی دوم بیان می‌کند که آنها با پیروی کردن از گمراهی پدرانشان در این زمین، یا اینکه در سرزمینی زندگی می‌کردند که پیامبری بر آن قدم نگذاشته و حق به آن نرسیده و کسی آن را نرسانیده است، معذور نمی‌باشند؛ چرا که خداوند به آنان می‌فرماید: من شما را در عالم ذر آرمودم و وضعیت و استحقاق شما را دانستم. پس نگویید: «إِنَّمَا أَشْرَكْنَا آبَاؤَنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»

تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از آن بی‌خبر بودیم * یا نگویید پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟).

در دعای روز غدیر که عمار بن جوین ابو هارون عبدی روایت کرده است، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «... کسی که دو رکعت نماز بخواند، سپس سجده گزارد و صد مرتبه شکر

خداوند عزوجل را بگوید و پس از بالا آوردن سرش از سجده، این دعا را بخواند:

اللهم إني أسألك بأن لك الحمد وحده لا شريك لك، وأنت واحد أحد صمد، ولم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا أحد، وأن محمدا عبدك ورسولك صلواتك عليه وآله. يا من هو كل يوم في شأن، كما كان من شأنك أن تفضلت علي بأن جعلتني من أهل آجبتك وأهل دينك وأهل دعوتك، ووقفتني لذلك في مبتدأ خلقي تفضلا منك وكرما وجودا، ثم أدرفت الفضل فضلا، والوجود جودا، والكرم كرما، رافة منك ورحمة إلى أن جددت ذلك العهد لي تجديدا بعد تجديدك خلقي، وكنت نسياً منسياً ناسياً ساهياً غافلاً. فأقمت نعمتك بأن ذكرتني ذلك ومننت به علي وهديتني له فليكن من شأنك يا الهي وسيدي ومولاي، أن تتم لي ذلك ولا تسلبنيه حتى تتوفاني على ذلك، وأنت عني

(پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟) (اعراف ۱۷۳)؛ به عبارت دیگر خداوند به آنان می‌فرماید: من دانانتر هستم، که اگر پیامبران و اوصیا و فرستادگان نزد شما می‌آمدند و تبلیغ‌کنندگان، رسالت‌های آسمان را به شما می‌رسانیدند، باز هم ایمان نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید. «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ تَتَّبَعُوا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت و حتی اگر هم آنها را شنوا ساخته بود باز هم برمی‌گشتند و رویگردان می‌شدند) (انفال ۲۳). اما کسی که می‌گوید: چرا آنان در مقوله‌ی رسیدن ابلاغ، با کفاری که در سرزمین رسالت‌ها زندگی می‌کردند، مساوی نیستند؟ پاسخش این است که تبلیغ به آنان، فضیلتی است نسبت به کسی که فضیلت را نمی‌پذیرد و مستحقش نمی‌باشد؛ در حالی که از پیش می‌دانستیم که او به طور قطع و یقین آن را نمی‌پذیرد و اگر به آنها عرضه می‌شد، همین نتیجه حاصل می‌شد. اما اشکالی ندارد که بر برخی از آنها عرضه شود تا بیان شود که سایرین نیز همانند همین گروهی هستند که حق بر ایشان عرضه شد و قبولش نکردند. بنابراین عرضه به برخی از آنها به جهت اتمام حجت است و عذری برای کسی که بگوید: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» (پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها) باقی نمی‌ماند؛ چرا که بر همانندهای آنها حق عرضه شد و آنان گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند. «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (به این ترتیب، پیش از تو به هیچ قریه‌ای پیام‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه منتعمانش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم) (زخرف ۲۳) و حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق دیدند «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (نه، بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم) (زخرف ۲۲).

راض، فانك أحق المنعمين أن تتم نعمتك علي، اللهم سمعنا وأجبنا داعيك بمنك فلك الحمد، غفرانك ربنا واليك المصير، آمنا بالله وحده لا شريك له، وبرسوله محمد وصدقنا وأجبنا داعي الله واتبعنا الرسول في مولاة مولانا ومولى المؤمنين، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عبد الله وأخي رسوله، والصديق الأكبر، والحجة على بريته، المؤيد به نبيه ودينه الحق المبين، علما لدين الله، وخازنا لعلمه، وعيبة غيب الله، وموضع سر الله، وأمين الله على خلقه، وشاهده في بريته. اللهم «إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ قَامَنَا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رِسْلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ». فَإِنَّا يَا رَبَّنَا بِمَنكَ وَلَطْفِكَ أَجْبِنَا دَاعِيكَ، وَاتَّبِعْنَا الرَّسُولَ وَصَدَقْنَاهُ وَصَدَقْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَكَفَرْنَا بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ، فَوَلْنَا مَا تَوَلَّيْنَا، وَاحْشُرْنَا مَعَ أُمَّتِنَا فَإِنَّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مَوْقِفُونَ وَلَهُمْ مُسْلِمُونَ. آمَنَّا بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ، وَشَاهَدَهُمْ وَغَائِبُهُمْ، وَحِيَهُمْ، وَرَضِينَا بِهِمْ أُمَّةً وَقَادَةَ وَسَادَةً، وَحَسَابِنَا بِهِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ دُونَ خَلْقِهِ لَا نَبْتَغِي بِهِمْ بَدَلًا، وَلَا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيَّةً، وَبَرَّئْنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْبًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَكَفَرْنَا بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالْأَوْثَانِ الْأَرْبَعَةَ وَأَشْيَاعِهِمْ وَاتَّبَاعَهُمْ وَكُلِّ مَنْ وَالَاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ

بارالها! از تو درخواست می‌کنم به اینکه ستایش تنها برای تو است، یگانه‌ای و شریکی نداری. تو که یکتا و یگانه و بی‌نیازی، نه می‌زایی و نه زاده می‌شوی و هیچ کسی کفو و همتای تو نمی‌باشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده تو است؛ درود تو بر او و خاندانش! ای کسی که هر روز در کاری هستی؛ همان طور که از جمله کارهای تو این است که مرا جزو اهل اجابت خود و اهل دینت و اهل دعوت خودت قرار دادی و به این ترتیب در آغاز آفرینشم از روی بخشش و گرم و جودت، به من توفیق عطا فرمودی. سپس از سر لطف و رحمت و مهربانی‌ات، پس از فضیلتی، فضیلتی دیگر، و پس از بخششی، بخششی دیگر، و به دنبال گرمی، گرمی دیگر را به دنبال آوردی، تا زمانی که این عهد را پس از تجدید آفرینشم، برایم تجدید نمودی در حالی که من بسیار فراموش‌کار، سهل‌انگار و غافل بودم. تو با یاد آوردن آن بر من، نعمت را استوار فرمودی و با آن بر من منت نهادی و مرا به آن، هدایت نمودی. خدای من، آقای من و مولای من! در شأن تو است که این نعمت را بر من تمام کنی و آن را از من مگیری تا آن هنگام که مرا بر آن، بازگردانی؛ درحالی که از من راضی و خوشنود هستی. تو شایسته‌ترین نعمت‌دهندگانی که نعمت را بر من تمام کنی. بارخدا! دعوت‌کننده‌ات را شنیدیم و با منت تو، او را اجابت نمودیم؛ پس ستایش تنها برای تو است. پروردگارا! بخششت را خواستاریم در حالی که بازگشت به سوی تو است. به خداوندی ایمان آوردیم که یگانه است و شریکی ندارد و فرستاده‌اش محمد ﷺ، دعوت‌کننده به سوی خدا را تصدیق کردیم و پاسخ گفتیم، و در دوستی مولایمان و مولای مؤمنین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام از فرستاده پیروی نمودیم؛ آن بنده‌ی خدا و برادر فرستاده‌اش، راست‌گوی بزرگ، حجت بر آفریدگانش، تایید‌کننده‌ی پیامبر و دین حق مبینش، علم و نشانه‌ای برای دین خدا، نگهدار علمش و صندوقچه‌ی علم

خداوند، موضع سرّ خداوند و امین خداوند بر خلقش، و گواه و شاهد در بین آفریدگانش. «ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی‌ای به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، پس ای پروردگار ما، گناهان ما را ببامرز و بدی‌های ما را از ما بزدای و ما را همراه نیکان مپران * ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان فرستادگانت به ما وعده داده ای و ما را در روز قیامت رسوا مکن که تو در وعده‌ی خویش خلاف می‌کنی». پس ای پروردگار ما! ما با منت و لطف تو دعوت‌کننده‌ات را اجابت نمودیم و از فرستاده پیروی و او را تصدیق نمودیم و مولای مؤمنین را نیز تصدیق نمودیم و به جبت و طاغوت کافر شدیم. پس آن کس را که ولایتش را پذیرفتیم، ولیّ ما قرار بده و ما را با امامان محشور کن؛ چرا که ما به آنان ایمان و یقین داریم و تسلیم آنها هستیم. به پنهان و آشکار ایشان ایمان داریم، و به حاضر و غایب و زنده‌ی آنان، و به آنان به عنوان امامان و رهبران و سروران، رضایت دادیم، اینکه حساب ما بین ما و بین خداوند، به واسطه‌ی آنان نه آفریده‌هایش باشد، هیچ کسی را به عوض آنها نمی‌پذیریم، و هیچ دوست و ولیجه‌ای غیر از آنان بر نمی‌گیریم. از تمام کسانی که دشمن آنها هستند و با ایشان سر جنگ دارند، از جن و انس، از اولین و آخرین، در پیشگاه خداوند برائت می‌جوییم، به جبت و طاغوت و بت‌های چهارگانه و پیروان و یاران آنها و همه‌ی کسانی که دوستشان دارند، از جن و انس، از ابتدای روزگار تا انتهایش، کافر شدیم....

این سخن امام (علیه السلام): «بعد تجدید خلقی» (پس از تجدید آفرینش) یعنی تو مرا پس از اینکه در عالم ذرّ خلق فرمودی، در این دنیا آفریدی، و این سخن ایشان (علیه السلام): «جددت ذلك العهد لي تجديدا» «این عهد را برایم تجدید نمودی» یعنی به یادم آوردی و مرا در این دنیا اقرار کننده به ولایت اولیای تو (پیامبران و اوصیا علیهم السلام) قرار دادی؛ همان گونه که آن هنگام که مرا در عالم ذرّ خلق نمودی، با فضل تو به آن اقرار نمودم.

پس چرا به یاد نمی‌آوردی؟ و چرا تلاش نمی‌کنید و از خداوند نمی‌خواهیم که به یادتان بیاورد؟! حال آنکه آن هنگام که حجاب‌ها برداشته شود و همانند انبیا، حقایق ملکوت برای انسان کشف گردد، همه به یاد می‌آورند. «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَكَيْفُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۱ (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

همچنین مخاطب در ابتدای سوره‌ی یوسف (علیه السلام)، بهترین آفریده‌ی خداوند یعنی حضرت

محمد ﷺ می‌باشد. «حَنْ نَقُصَّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مِمَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْعَافِينَ»^۱ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)؛ یعنی تو ای محمد! به این عالم فرود آمدی و حقیقت تو از خودت پوشانیده شد و به این وسیله خداوند تو را در این دنیا در امتحان دوم، آزمود و تو بار دیگر، پیروز مسابقه شدی؛ پس از اینکه در امتحان اول و در عالم ذر در مسابقه، پیشی گرفتی و پیروز شدی. حق تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانشان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی).

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن را نمی‌دانستیم، تا اینکه اکنون جبرئیل عليه السلام مرا از آن باخبر نمود، و همچنین چیزی از کتاب و دینش نمی‌دانستیم، تا اینکه پروردگارم به من آموخت. خداوند عزوجل می‌فرماید «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است)»^۳.

از ابو حمزه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله عليه السلام از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالم آن را از زبان مردان فرامی‌گیرد یا در کتاب نزد شما است و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «این موضوع برتر و بالاتر از اینها است. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است)». سپس فرمود: «باران شما در مورد این آیه چه می‌گویند؟ آیا این طور می‌خواندند که در آن موقع (پیامبر) نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است؟» گفتیم: جانم به فدایت، نمی‌دانم چه می‌گویند». فرمود: «آری، در وضعیتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است، تا اینکه خداوند متعال روحی که در کتاب ذکر شده است را فرستاد و وقتی آن را به او وحی کرد آنگاه علم و فهم را با آن به او آموخت. این روحی است که خداوند متعال به هر که بخواهد عطا می‌فرماید

۱ - یوسف: ۳.

۲ - شوری: ۵۲.

۳ - تفسیر امام عسکری عليه السلام: ص ۶۴۱.

که اگر آن را به بنده‌ای عطا فرماید، فهم را به او آموخته است»^۱.

بنابراین پیامبران و اوصیاء علیهم السلام در این عالم امتحان می‌شوند. همان طور که غیر از آنان از امتحان اول و ایمان اول در عالم ذر غافل شدند و بر آن پرده نهاده شده است، آنان علیهم السلام نیز محجوب شده‌اند تا این امتحان دوم (برای همگان) عادلانه صورت پذیرد. بنابراین جملگی به واسطه‌ی حجاب جسد از عالم ذر غافل شدند و آنچه مطلوب است این است که روح به درجه‌ای از رهایی برسد تا انسان، حقیقت را بشناسد و در ملکوت آسمان‌ها نظاره کند. پیامبران و اوصیاء آزاد و رها شدند و باید همه به چنین مرتبه‌ای برسند تا از این آزمون سربلند بیرون آیند. خداوند سبحان و متعال همه‌ی فرزندان آدم را بر فطرت یکسانی قرار داده است تا کلمه‌ی او سبحان و متعال که عادل و حکیم است، به پایان برسد؛ همگی بر فطرت شناخت نام‌های نیکوی خداوند سبحان سرشته شده‌اند، تا وجه خداوند و نام‌های نیکوی او گردند و هر کس کوتاهی ورزد، بهره‌اش را از ضایع و تباہ است.

پس این رؤیا، یک یادآوری برای یوسف علیهم السلام می‌باشد و حتی یک یادآوری برای یعقوب و معرفی و شناسانیدن این فرزند به او؛ اینکه او وصی و حجت پس او می‌باشد؛ مانند وضعیت رؤیای امام موسی بن جعفر که امامت امام رضا را پس از آن، آشکار فرمود.

از حسن موسی خشاب، از علی بن اسباط، از حسین غلام ابو عبدالله، از ابو الحکم، از عبدالله بن ابراهیم جعفری، از یزید بن سلیط زیدی چنین نقل شده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق علیهم السلام ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستی‌د پاک و مطهر، و احدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «**آری، اینان پسران من می‌باشند و این است سید و سالار آنها - در حالی که به پسرش موسی علیهم السلام اشاره می‌فرمود - در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند، در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می‌نمایند....**»

یزید می‌گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می‌خواهم به من خبری دهی به مانند همان

چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «پدرم علیه السلام در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت». یزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بیسندد و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «ای ابوعمار! من به تو خبر می‌دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه‌ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام هم به همراه او بود، و انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه‌ای همراه داشت. من گفتم: اینها چیست؟ رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی، و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی، و اما کتاب عبارت است از نور خدا، و اما عصا عبارت است از قوت خدا، و اما انگشتری عبارت است از جامع این امور. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امر (ولایت و امامت) به سوی پسر تو، علی خارج می‌شود». یزید گفت که حضرت فرمود: «ای یزید! این مطلب امانت است نزد تو، کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل، یا بنده‌ای که خداوند دلش را در بوته‌ی ایمان آزمایش نموده است، یا مردی راستگو؛ و نعمت‌های خداوند متعال را کفران مکن، و اگر از تو خواستند که (به این مطلب) شهادت دهی، ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱ (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید) و خدا می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»^۲ (و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست؟)

گفتم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی‌کنم. یزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام فرمود: «در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای من توصیف نمود و فرمود: علی پسر تو کسی است که با نور خدا نظر می‌کند و با تفهیم خدا می‌شنود و با حکمت خدا سخن می‌گوید، درست و راست کار می‌کند و خطا نمی‌نماید، و امور را می‌داند و در امری به واسطه‌ی جهالت در نمی‌ماند. او سرشار از حکمت و فصل‌قضا و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او پس از این، کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست. پس چون از سفر بازگشتی به اصلاح امورت بپرداز و از هر چه می‌خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن.

۱- نسا: ۵۸

۲- بقره: ۱۴۰

پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر، و خداوند در گواهی و شهادت کافی است.» سپس فرمود: «ای یزید مرا در این سال می‌گیرند و علی پسر من هم نام علی بن ابی طالب علیه السلام و هم نام علی بن الحسین علیه السلام است که به او فهم و علم و نصرت و رداى عظمت امیرالمؤمنین داده شده است؛ و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می‌خواهی بپرس که ان شاء الله تعالی پاسخ تو را خواهد داد».

«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲ (گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می‌اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است).

این آیه بیان می‌کند که انسان به طور فطری به عالم ملکوت گرایش دارد و رؤیا از این عالم قدسی می‌باشد. بنابراین فطرت انسان بر پذیرفتن رؤیا و تصدیق آن و تعامل با آن، سرشته شده است. حتی در بیشتر اوقات، رؤیا عبارت است از اخبار غیبی از آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و واقعیتی است که در زندگی روزمره شاهد آن هستیم و در قرآن، تورات و انجیل نیز می‌بینیم که از آن یاد شده است و هر چه در ملکوت حاصل می‌شود، در زمین به وقوع می‌پیوندد. وقتی برای برادران یوسف تعریف شد، فهمیدند که او - نه خودشان - خلیفه و جانشین خداوند و وصی یعقوب علیه السلام می‌باشد و چه بسا داستان فرزندان آدم علیه السلام از سر گرفته شد. از همین رو یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را بر حذر داشت از اینکه رؤیایش را برای برادرانش تعریف کند؛ چرا که آنان به واسطه‌ی این خبری که از ملکوت آسمان آمده است، از این لحظه به بعد در مورد یوسف علیه السلام چیزی را می‌دانند که آتش حسد را درونشان برمی‌افروزد و آنها را هدفی برای شیطان قرار می‌دهد تا با ندایش آنها را تحریک کند و گرفتار بیماری خودش کند.

اما یعقوب علیه السلام که یوسف علیه السلام را از تعریف کردن رؤیا بازداشت، به یوسف علیه السلام اهتمام بسیاری می‌ورزید و این اهتمام، به قصد نزدیک شدن به خداوند بود؛ چرا که یوسف علیه السلام ولیّ از اولیا خداوند و وصیّ یعقوب علیه السلام بود. ولی این اهتمام خود، سببی شد تا یوسف هدف خدعه

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱- ص ۲۴ تا ۲۶.

۲- یوسف: ۵.

و نیرنگ برادرانش گردد. «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱ (آنگاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند؛ حال آنکه ما خود، گروهی نیرومندیم و پدرمان در گمراهی آشکاری است). آنها خود را محق‌تر می‌دیدند تا مورد توجه یعقوب (علیه السلام) قرار گیرند؛ چرا که آنها برای جانشینی، سزاوارتر از یوسف (علیه السلام) می‌باشند و می‌پنداشتند که اعتماد یعقوب (علیه السلام) به رؤیا برای مشخص کردن وصی‌اش یعنی یوسف (علیه السلام) «ضَلَالٍ مُّبِينٍ» «گمراهی آشکار» می‌باشد؛ پس، از تصدیق‌کنندگان رؤیا نبودند؛ چرا که در تضاد با هوای نفسشان بود و به همین دلیل تصمیم گرفتند: «اَفْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»^۲ (یوسف را بکشید، یا او را در سرزمین دیگری ببندازید تا پدر، خاصً شما گردد و از آن پس، مردمی شایسته به شمار آید).. «قَوْمًا صَالِحِينَ» «مردمی شایسته» منظورشان این بود که آنها خود اوصیای یعقوب (علیه السلام) و جانشینان خداوند در زمین هستند؛ و داستان حسادت اول در این زمین، تکرار شد: ماجرای فرزندان آدم.

به همین ترتیب، یوسف، همان وصی امام مهدی (علیه السلام) و فرزند او می‌باشد و برادرانش نیز همان علمای دین می‌باشند:

سدير می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در قائم سستی از یوسف وجود دارد». عرض کردم: گویا شما خبر او یا غیبتش را یاد می‌فرمایید؟ فرمود: «و آنچه این امت خوک‌نما انکار می‌کنند. برادران یوسف، نوادگان فرزندان پیامبران بودند، با این حال یوسف را چون متاعی تجاری دیدند و او را فروختند، در حالی که آنان برادرانش بودند و او هم برادرشان بود. آنها ایشان را نشناختند تا آن هنگام که خود به آنان گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أُخِي» «من یوسف هستم و این هم برادر من». پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل در برهه‌ای از زمان بخواهد حجتش را از آنان پوشیده بدارد؟! روزگاری یوسف پادشاه مصر بود و بین او و پدرش، مسافت هیجده روز فاصله بود. اگر خداوند تبارک و تعالی می‌خواست که مکانش را به او بشناساند، این توانایی را داشت. به خدا سوگند! یعقوب و فرزندان او وقتی بشارت را شنیدند، نه روزه به مصر رسیدند. پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل با حجتش همان کاری را انجام دهد که با یوسف انجام داد؟! اینکه بین آنان رفت و آمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و پای بر زیرانداز آنها می‌گذارد؟! در حالی که آنها او را نمی‌شناسند؛ تا اینکه خداوند به ایشان اجازه دهد که خودش را به

۱ - یوسف: ۸

۲ - یوسف: ۹

آنان بشناساند؛ همان گونه که به یوسف علیه السلام اجازه داد! آن هنگام که به آنان فرمود: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَتَأْتُوا يُوسُفَ وَهَذَا أَخِي»^۱ (گفت: آیا می‌دانید از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟ * گفتند: آیا به حقیقت تو یوسف هستی؟! گفت: من یوسفم، و این، برادر من است)»^۲.

امام باقر علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر سنتی از یوسف وجود دارد. او فرزند کنیز سیبه چرده است. خداوند عزوجل کارش را در یک شب اصلاح می‌کند»^۳.

هر آنچه برای یوسف جریان یافت، برای مهدی اول، وصی امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود نیز جاری خواهد بود.

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۴
(یکی از ایشان گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف را مکشید، در عمق تاریک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد).

این آیه با عیسی علیه السلام نیز تکرار شد؛ آن هنگام که علمای یهود که خداوند آنان را لعنت کند، خواستار قتل او شدند، یکی از ایشان به آنان اعتراض نمود «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» (یکی از ایشان گفت) عیسی علیه السلام را نکشید....

این رویه‌ی علمای بی‌عمل دین در تمام دوران‌ها می‌باشد که تلاش می‌کنند پیامبران و اوصیا را به قتل برسانند، تا مردم از آنان پیروی نکنند و از آتشی که در قلب‌های این علمای بی‌عمل شعله‌ور شده است، نجات پیدا نکنند؛ تا مردم در این توهم باقی بمانند که علمای بی‌عمل، همان راه به سوی خداوند هستند؛ در حالی که آنان، راه به سوی شیطان و به سوی جهنم و حتی خود جهنم می‌باشند. «وَجَعَلْنَاهُمْ أَهْلَهُ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»^۵ (و آنان را پیشوایانی ساختیم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت، هیچ یاری نشوند).

همان طور که این آیه برای علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تکرار شد، با وصی امام

۱ - یوسف: ۸۹ و ۹۰.

۲ - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص ۱۴۴.

۳ - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص ۳۳۹.

۴ - یوسف: ۱۰.

۵ - قصص: ۴۱.

مهدی علیه السلام نیز تکرار شد؛ ای صاحبان خرد! تدبّر کنید که در داستان‌های آنان، درسی نهفته است؛ از آن، عبرت بگیرید و از آن بیاموزید. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است). هر بار امتحان تکرار می‌شود و هر بار شکست می‌خورید و بین دو سخن در نوسان: «اقْتُلُوا يُوسُفَ... وَالْقَوَّةَ فِي غَيْبَاتِ الْأَجْبِّ» (یوسف را بکشید... و او را در عمق چاه افکنید) و در هر دفعه: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّمَّا لَا تُهَوُّوْا أَنْفُسَكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^۲ (هر گاه فرستاده‌ای آمد و چیزهایی آورد که مورد پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید).

کی متوجه آیات و نشانه‌های خداوند خواهید شد؟ «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ»^۳ (در داستان یوسف و برادرانش، برای آنان که خواستارند، عبرت‌ها است). حال توجه کنید: در داستان یوسف، آیات و نشانه‌هایی برای آنان که خواهند، وجود دارد؛ کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستارند. همان طور که بیان کردم، در سوره‌ی یوسف نبوت مورد توجه قرار گرفته است و نه رسالت! پس سوره‌ی یوسف در جایگاه بیان رویارویی بنده و پروردگارش می‌باشد - بین فرستاده و پروردگارش - و نه در جایگاه بیان رویارویی فرستاده با مردم؛ بنابراین درصد بیان نبوت می‌باشد و نه رسالت. از همین رو، نشانه‌هایی است برای کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستار می‌باشند؛ نشانه‌هایی برای اولیای خداوند، نشانه‌هایی برای یاران قائم علیهم السلام، نشان‌هایی برای سیر کنندگان به سوی خداوند، نشانه‌هایی در طریق الهی برای آنان که هدایت را از خداوند خواهند. خداوند متعال در آغاز سوره‌ی یوسف بیان فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴ (ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که شما به عقل درآیید)؛ یعنی به آسمان هفتم کلی که آسمان عقل است ارتقا یابید تا عقل‌هایتان کامل گردد.

۱ - یوسف: ۱۱۱.

۲ - بقره: ۸۷.

۳ - یوسف: ۷.

۴ - یوسف: ۲.

پیامبری مبعوث نشد، مگر پس از کامل شدن عقلش. قائم علیه السلام (که دست خداوند است) روی سر یارانش دست می‌کشد و عقل‌هایشان کامل می‌شود؛ یعنی با علم بر سرشان دست می‌کشد و اگر به این علم عمل کنند و در ملکوت آسمان‌ها به آسمان ارتقا یابند، عقل‌هایشان کامل می‌شود. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَقَّى مِنْ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مَسْمُومًا وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱ (او کسی است که شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از لخته‌ی خونی بیافریده است. آنگاه شما را که کودکی بودید از رحم مادر بیرون آورد تا به سن جوانی برسید و بپرسید. بعضی از شما پیش از پیری بمیرید و بعضی به آن زمان معین می‌رسید و شاید به عقل دریابید).

روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف علیهم السلام

«وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ إِبْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَنْ نَسْطَ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيْ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَبُوءَ بِإِيمِي وَإِيمِكَ فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَفَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ * مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثُرُوا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، نگاه که قربانی کردند، از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداشی ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زیان کاران گردید * خداوند کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: ای وای بر من، در پنهان کردن جسد برادرم از این کلاغ هم عاجزترم و در زمره‌ی پشیمانان درآمد * از این رو بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده باشد و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می‌کردند).

خداوند از هابیل پذیرفت و او صی آدم علیه السلام شد و از قابیل نپذیرفت؛ بنابراین قابیل به هابیل حسادت ورزید و او را تهدید به قتل نمود. پاسخ هابیل اینگونه بود: «لَنْ نَسْطَ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيْ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم). قابیل، هابیل را به قتل رسانید و «فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ» (پس او را کشت و از زیان کاران گردید) و «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (و در زمره‌ی پشیمانان درآمد)؛ بنابراین هم پشیمان شد و هم زیان دید؛ نه دنیایی برایش ماند و نه آخرتی.

در نظر اوصیاء علیهم‌السلام دنیا هیچ چیز به حساب نمی‌آید؛ چرا که دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال‌پشه‌ای هم ارزش ندارد. پس مال و فرمانروایی‌شان باقی نمی‌ماند و یادشان نیز در دنیا، با از بین رفتن آن، از بین می‌رود.

چه بسیار این وضعیت (وضعیت فرزندان آدم) تکرار شده است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: «**أَنْتُمْ**» (بخوان)؛ یعنی به آنان بگو و برایشان بیان کن و به آنان بشناسان؛ چرا که این وضعیتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می‌شود. سامری پسر خاله‌ی موسی علیه‌السلام و رهبر سپاهش می‌باشد، ولی به او حسادت می‌ورزد و او را می‌کشد؛ از این جهت که با گمراه کردن بنی‌اسرائیل، عملکرد موسی علیه‌السلام را کشته است و حتی خودش و کسانی که با او همراهی می‌کردند، خواستند هارون علیه‌السلام وصی موسی علیه‌السلام را نیز به قتل برسانند. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَنْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتُ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلَنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱ (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمار ستم‌کاران مياور).

با این حال وقتی موسی علیه‌السلام بازگشت، سامری را به قتل نرسانید؛ بلکه «**قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ**»^۲ (گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که بی‌بسته بگویی: به من نزدیک مشوید). گویی این دو، هابیل و قابیل هستند؛ وضعیتی که با هر وصی تکرار می‌شود. این یهودا اسخریوطی است که می‌خواهد عیسی علیه‌السلام را به قتل برساند و او را تسلیم علمای بنی‌اسرائیل نماید. اینچنین است که همراه هر وصی، قابیل و سامری و یهودا اسخریوطی نیز دیده می‌شود. با علی علیه‌السلام عمر را می‌بینیم که به او حسادت می‌ورزد و با کشتن عملکرد علی علیه‌السلام و غضب امامتش، او را می‌کشد. نگاه اوصیاء علیهم‌السلام به هدایت مردم است و اینکه خداوند را به آنان معرفی کنند؛ اما قابیل و سامری و یهودا اسخریوطی و عمرها به حکومت نگاه می‌کنند و همچنین به یاد ماندن در این دنیای فانی، که خودش با اهلش و یادش از بین رفتنی است!

۱ - اعراف: ۱۵۰.

۲ - طه: ۹۷.

«وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ...» (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان)؛ یعنی همیشه برایشان بخوان. در هر زمانی، فرزندان آدم را می‌بینیم؛ وصی مظلوم پایمال شده که حقش غصب شده و خودش یا شخصیتش کشته شده است، و قاتل ملعونی که حق وصی را غصب می‌کند؛ در حالی که پند نمی‌گیرند، بلکه غفلت و جهالت همچنان ادامه دارد. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱ (آنان به ظاهری از زندگانی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند).

وضعیت یوسف علیه السلام و برادرانش نیز اینچنین است. «قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»^۲ (گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد). «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (از این رو بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم): بنی‌اسرائیل، همان فرزندان یعقوب علیه السلام و ذریه‌اش، و منظور از آنان در اینجا، اوصیا علیهم السلام می‌باشند؛ و در این امت، منظور آل محمد علیهم السلام هستند که بر جهانیان برتری داده شده‌اند. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلِيَّ فَصَلُّوا عَلَيَّ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۳ (ای بنی اسرائیل، به یاد بیاورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم و شما را بر جهانیان برتری دادم). «كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» «بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم»؛ یعنی بر اوصیا «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد)؛ یعنی کسی که یک وصی را بکشد، همه‌ی مردم را کشته است؛ چرا که وصی و پیامبر، پدر و رهبر و امام این امت می‌باشد. کسی که خود امام یا شخصیت امام را می‌کشد، امتی را کشته است؛ چرا که باعث گمراهی و انحراف آنها می‌شود. کسی که وصی یا پیامبری را یاری دهد و فرمان او را آشکار، و او را یاری، و امرش را برای مردم بیان کند «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده باشد).

فرستادگان علیهم السلام بینات و دلایل روشن آوردند و با این حال مردم آنان را کشتند - خودشان و شخصیت‌هایشان - و از هر زیاده‌خواه متکبر ملعونی که خود را منتسب به جایگاه و مقام

۱ - روم: ۷.

۲ - یوسف: ۱۳.

۳ - بقره: ۴۷.

اوصیا علیهم السلام می‌داند، پیروی نمودند؛ کسانی مانند سامری و امثال او «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می‌کردند). وضعیت وصی امام مهدی علیه السلام نیز اینچنین است؛ کسی که او را حیات بخشد، گویی همه‌ی مردم را زندگی بخشیده است؛ تمام مردم زمین را؛ چرا که او برانگیخته شده است تا همه‌ی مردم زمین را هدایت نماید. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۱ (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خدا شهادت را کافی است). بنابراین کسی که وصی امام مهدی علیه السلام را به قتل برساند، گویی همه‌ی مردم را کشته است؛ گویی محمد، علی، فاطمه، امامان، پیامبران، اوصیا، فرستادگان علیهم السلام را کشته است!

روشنگری از چاه

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ وَانْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»^۱ (گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد).

منظور یعقوب (علیه السلام) از گرگ، نفس آمرکننده به بدی است. «وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (از او غافل شوید) یعنی از یاد خداوند در حالی که وضعیت شما را عالم ذر^۲ به یاد آورد، و در آغاز سوره‌ی یوسف «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^۳ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)، شما از گرگی که در درونتان شعله‌ور است بی‌خبر هستید - یعنی نفس‌های آمرکننده به بدی شما - مانند غفلت‌تان از وضعیت‌تان در عالم پیشین ذر^۴. «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۵ (شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟).

هنگامی که او را در چاه انداختند، یعقوب این گرگی که یوسف را خورد، برایشان تبیین نمود. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»^۶ (گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می‌گویید، باید از او یاری خواست). یوسف (علیه السلام) در چاه دید که گرسنگی، این گرگ‌ها را شتابان می‌کند و خاضعانه به درگاه او می‌آیند. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۷ (البته شما را با مقداری ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم، و شکیبایان را بشارت ده). یوسف در رؤیا دید که این گرگ‌ها در پیشگاهش خضوع می‌کنند. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَانَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۸ (چون بر یوسف داخل شدند، گفتند: ای عزیز، ما و کسانمان به گرسنگی افتاده‌ایم و سرمایه‌ای اندک آورده‌ایم. پس

۱ - یوسف: ۱۳.

۲ - یوسف: ۳.

۳ - واقعه: ۶۲.

۴ - یوسف: ۱۸.

۵ - بقره: ۱۵۵.

۶ - یوسف: ۸۸.

پیمانه‌ی ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زیرا خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد) و به آنان یادآوری می‌کند که آنها همان گرگ‌هایی بودند که پیش‌تر او را خوردند. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۱ (در حالی که خود، نمی‌دانستند) ، «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»^۲ (گفت: آیا می‌دانید از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟): آنها خداوند را به یاد نداشتند، از یاد خداوند غافل بودند و این نشانه‌ای برای درخواست کنندگان می‌باشد. اگر نادانی و غفلت با هم جمع شوند، انسان گرگی وحشی می‌شود که رحمت و مهربانی را هیچ نمی‌شناسد. یعقوب آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»^۳ (در حالی که از او غافل بودید) و یوسف آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (شما نادان بودید). پاسخ یوسفِ وصی و پیامبر فرستاده شده، به برادرانش که به او حسادت ورزیدند و قصد کشتنش را داشتند، چه بود؟ «قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۴ (گفت: امروز بر شما سرزنی نیست، خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است).

پاسخ او مانند پاسخ هابیل فرزند آدم، اولین وصی کُشته شده، به کسی بود که قصد کشتنش را داشت: «لَنْ بَسَطَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (اگر تو بر من دست‌گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست‌نگشایم که تو را بکشیم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم)، و مانند پاسخ موسی (عليه السلام) به سامری که قصد کشتن هارون و موسی (عليه السلام) را داشت: «قَالَ قَادُ هَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» (گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید).

داستانی که هر بار تکرار می‌شود. آیا پندگیرنده‌ای هست؟ و آیا کسی هست که عبرت گیرد؟ «فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۵ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است). پس از ارتکاب جرم، سانسور و تمارض از راه می‌رسند تا حقایق را وارونه جلوه دهد؛ چه

۱ - یوسف: ۱۵.

۲ - یوسف: ۸۹.

۳ - یوسف: ۱۳.

۴ - یوسف: ۹۲.

۵ - یوسف: ۱۱۱.

بسا قاتل را مقتول و مقتول را قاتل جلوه می‌دهد. «وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ»^۱ (شب هنگام، گریان نزد پدرشان بازآمدند).

گرگ بشری، به انداختن یوسف (علیه السلام) در چاه و جعل حقایق بسنده نمی‌کند؛ بلکه آمد تا بیش از اینها یوسف را خوار و خفیف کند؛ هنگامی که کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند از این بابت شادمان گشتند، گرگ نزد آنان آمد و گفت: این بنده‌ی من است. برادران یوسف به این صرفاً به این دلیل در مورد یوسف گفتند که او بنده‌ی ما است تا او را بفروشند و از کاروانیان به مالی دست پیدا کنند؛ و حتی برای خوار و خفیف کردن یوسف و تسلیم کردن او به بردگی و بندگی، چنین سخنی بر زبان راندند. آنها او را با بهایی کم و درهم‌هایی اندک، فروختند؛ چرا که رغبتی نسبت به او نداشتند و می‌خواستند به هر صورتی که امکان‌پذیر بود، از او رهایی یابند و به هر طریق ممکن، او را بندگی و مالکیت دیگری، درآورند. «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»^۲ (او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند، که هیچ رغبتی به او نداشتند).

۱ - یوسف: ۱۶.

۲ - یوسف: ۲۰.

روشنگری از آزمون واقع شده در راه به سوی خداوند

در مسیر یوسف (علیه السلام) به سوی خداوند، در مسیر تکامل انسانی که یوسف (علیه السلام) در این زمین به آن وارد شد، آوردگاهی وسیع برای ابتلا و آزمایش وجود دارد و حتی خداوند سبحان و متعال، در سخت‌ترین آزمایش‌ها، تمکّن دادن و قادر و توانا ساختن را اراده فرموده است. پس از اینکه یوسف (علیه السلام) در مصر به بندگی و غلامی کشیده شد، مخصوصاً در خانه‌ی «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...» (و کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنتش گفت: تا در اینجا است گرامیش بدار، شاید به ما سودی برساند، یا او را به فرزندی بپذیریم....) می‌بینیم خداوند متعال می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»^۱ (و اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم....)؛ تمکین از این قید خواهد آمد، قید بندگی. شیطان که لعنت خدا بر او باد، برای یوسف (علیه السلام) مکر و حيله می‌کند، ولی «... مَكَرَ أَوْلِيَّتِكَ هُوَ يَبُورُ»^۲ (.... و مکرشان نیز از میان برود). خداوند سبحان بدی‌ها را تبدیل به خوبی‌ها می‌کند؛ ذلت بندگی را به پادشاهی «وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۳ (انها حيله‌ای اندیشیده‌اند، ما نیز حيله‌ای اندیشیده‌ایم در حالی که آنان خود، نمی‌فهمند). هر بار که شیطان مکر و حيله‌ای برای یوسف سوار می‌کند و نقشه‌ای برای آزار و اذیت یوسف (علیه السلام) می‌کشد یک بار با استفاده از برادرانش، بار دیگر با چاه، بار دیگر با بندگی، بار دیگر با همسر عزیز مصر و بار دیگر با زندان- جملگی این موارد تبدیل به مسیر یوسف (علیه السلام) به سمت فرمان‌روایی مصر می‌شود؛ همه‌ی نقشه‌های شیطان و مکر و حيله‌هایش، حوادثی پی‌درپی می‌شود که یوسف را به جلو می‌راند و گام به گام به سمت فرمان‌روایی مصر پیش می‌برد. با اینکه شیطان (لعنت الله) از آنجا که دشمن یوسف (علیه السلام) است، می‌خواهد او (علیه السلام) را آزار دهد و به او آسیب برساند، ولی فریب و مکر شیطان به نقشه‌ای محکم و استوار برای تمکین دادن یوسف (علیه السلام) به فرمان‌روایی مصر تبدیل می‌شود. «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۴ (اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر

۱ - یوسف: ۲۱.

۲ - فاطر: ۱۰.

۳ - نمل: ۵۰.

۴ - یوسف: ۲۱.

خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

امیدوارم فرصت بهره‌بردن و نورانی شدن از این آیه از کف من و شما نرود «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند) و امیدوارم که از همین لحظه، جایگاه درست را انتخاب کنیم؛ یا جزو غافلین و نادان‌هایی باشیم که نمی‌دانند، یا جزو به یاد آوردندگانی که خداوند تعلیمشان می‌دهد، باشیم.

روشنگری از زندان

یوسف علیه السلام در زندان نیز پیامبری فرستاده شده بود که دعوت به سوی خداوند را ترک نکرد؛ پس باید در درون زندان نیز تأثیری بر زندانیان وجود داشته باشد. درست مانند هر جامعه‌ی انسانی در مواجهه با رسالت‌های آسمانی، لاجرم جامعه به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی مؤمن و بخشی کافر؛ جامعه‌هایی که فرستادگان در آنها مبعوث شدند، به همین صورت تقسیم می‌شدند. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ مُؤَدَّ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ»^۱ (و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید، ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند).

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ»^۲ (دو جوان نیز با او به زندان افتادند). وضعیت دو جوانی که با او وارد زندان شدند، به این صورت بود که یکی از آنان نزدیک به ایمان به رسالت یوسف، و دومی تکذیب کننده بود و تفاوت این دو در این رسالت در تصدیق و تکذیب‌شان بود. یکی از آن دو که رؤیایی دیده بود به یوسف علیه السلام رو کرد و گفت: «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا»^۳ (گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می‌فشارم) و دومی که تکذیب‌کننده‌ی رسالت یوسف علیه السلام بود، گفت: «وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي حُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ»^۴ (دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده، می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند) و می‌خواست که یوسف علیه السلام دروغش را تأویل نماید تا به این ترتیب، به رسالت یوسف علیه السلام طعن‌های بزند. این دو به سوی یوسف علیه السلام آمدند تا اختلاف‌شان را در مورد رسالت یوسف علیه السلام را حل کنند: «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکو کاران می‌بینیم). به همین دلیل یوسف در انتهای سخنش با آن دو فرمود: «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» (آنچه درباره‌اش نظر می‌خواستید به پایان آمده و قطعی است). حاصل شدن آنچه یوسف علیه السلام به آن دو خبر داده بود ثابت می‌کند که رؤیا، حقی از سوی خداوند است و فقط گروه کافران انکارش می‌کنند و به دنبال آن، پیامبر بودن یوسف علیه السلام ثابت می‌شود؛ نبوتی که حول رؤیا می‌چرخد و از همین رو

۱ - نمل: ۴۵.

۲ - یوسف: ۳۶.

۳ - یوسف: ۳۶.

۴ - یوسف: ۳۶.

«يَا صَاحِبِي السَّجْنِ» (ای دو هم‌زندانی) منتظر این باشید که «أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرَ فَيَصَلُّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ» (یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد، اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان از سر او بخورند). و به این ترتیب نزاع پایان داده شد. «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»^۱ (آنچه درباره‌اش نظر می‌خواستید به پایان آمده و قطعی است).

عاقبت ایمان، خیر دنیا و آخرت و عاقبت کفر، خسران دنیا و آخرت می‌باشد؛ و این، همان چیزی بود که برای آن دو به دست آمد؛ در حالی که با دو دیدگاه متفاوت درباره‌ی رسالت یوسف عليه السلام آمده بودند.

یوسف عليه السلام در همان ابتدای سخنش رؤیا را تأویل نکرد؛ بلکه رسالتش را برای آنان بیان نمود و اینکه تأیید شده با ملکوت آسمان‌ها می‌باشد. «قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِيَّيْ تَرَكْتُ مَلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۲ (گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آنها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر می‌دهم. من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام)؛ او به سوی توحید خداوند و به دور افکندن پرستش بندگان توسط بندگان دعوت می‌کند. «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳ (ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟ * شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

پس از آن یوسف سراغ تأویل رؤیای صادق، و رمز و رازهایی که فرد دروغ‌گو پشت سر هم چیده است، می‌رود. فرد راست‌گو با راست گفتنش نجات یافت و فرد دروغ‌گو با دروغ و تکذیبش نسبت به خداوند و رسالت یوسف عليه السلام به هلاکت رسید.

۱ - یوسف: ۴۱.

۲ - یوسف: ۳۷.

۳ - یوسف: ۳۹ و ۴۰.

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا...»^۱ (به یکی از آن دو که یقین داشت رها می شود، گفت:....)؛ کلمه‌ی «ظَنَّ» در اینجا به معنای «یقین داشتن» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲ (آنانی که یقین داشتند با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند)؛ یعنی کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند. «وَدَا النُّونُ إِذْ دَهَبَ مَغْضَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۳ (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، در تاریکی ندا داد: هیچ‌خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من، از ستم‌کاران بودم)؛ یعنی یقین داشت که خداوند روزی‌اش را تنگ نمی‌گرداند.

خداوند به یوسف علیه السلام وحی فرمود که این زندانی نجات خواهد یافت و به پادشاه نزدیک خواهد شد (به واسطه‌ی رؤیای زندانی). خداوند به یوسف علیه السلام وحی نمود که پادشاه او را از زندان بیرون می‌آورد و این زندانی، باعث خارج شدن او از زندان خواهد شد؛ به همین دلیل یوسف علیه السلام به او فرمود: «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد اربابت یاد کن)؛ با این سخن، خواست برای این زندانی روشن کند که از غیب به او خبر داده شده است؛ آن هنگام که در آینده مجبور خواهد شد که او را نزد پادشاه یاد کند، همان طور که می‌خواست نظر زندانی را به وضعیتش جلب کند و اینکه او در آینده در پیشگاه پادشاه هنگامی که رؤیایی که سبب و وسیله‌ای برای خارج شدن یوسف علیه السلام از زندان می‌شود، او را به یاد بیاورد.

اینجا بود که یوسف علیه السلام به اسباب و علت‌ها متمایل شد، با اینکه از مُسَبِّبِ اسباب غافل نشده بود؛ نه آن گونه که برخی از آنان متوهم شدند که او علیه السلام از زندانی و پادشاه طلب یاری نمود و از خداوند سبحان غافل شد؛ ولی با این حال، یوسف علیه السلام آن هنگام که برای اسباب و وسیله‌ها ارزش و مقداری در میزانش قائل شد، شرک ورزید در حالی که او علیه السلام کسی بود که نشانه‌ها و معجزات خداوند را که در ادوار پیشین زندگی‌اش باعث نجاتش شده بودند، لمس کرده بود. این همان شرک پنهان است که در انتهای سوره یوسف ذکر شده است: «وَمَا يُؤْمِنُ

۱ - یوسف: ۴۲.

۲ - بقره: ۲۴۹.

۳ - انبیا: ۸۷.

أَكْتَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۱ (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک).

شعیب بن عرقوفی از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «جبرئیل نزد یوسف آمد و به او عرض کرد: ای یوسف! پروردگار جهانیان به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را در نیکوترین شکل بیافرید؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را حیب و دل‌بند پدرت نمود، و نه برادرت را؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی پس از افتادنت در چاه و یقین حاصل شدن به هلاکت تو، تو را از آن بیرون آورد؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! عرض کرد: پروردگارت به جهت کمک خواستن از غیر خودش، عاقبتی برایت مقرر فرموده است. ایشان چند سال در زندان بماند. فرمود: زمانی که مدت به پایان رسید و خداوند به ایشان اجازه‌ی دعای فرج را داد، گونه‌اش را بر زمین قرار داد و فرمود: بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربر گرفته است، با صورت پدران صالحم، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب روی به سوی تو می‌آورم؛ و خداوند او را رهایی داد». عرض کردم: فدایت گردم، آیا ما هم به همین شکل، دعا کنیم؟ فرمود به همانند آن: «اللهم إنْ دُنُوْبِي قَدْ أَخْلَقْتَ وَجْهِي عِنْدَكَ، فَإِنِّي أَتُوْجَّهُ إِلَيْكَ بَنِيْبِكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة ﷺ (بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربر گرفته است، با صورت پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه ﷺ روی به سوی تو می‌آورم)».

یوسف (علیه السلام) به زندانی فرمود: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد اربابت یاد کن) و عامل توجه یوسف به اسباب و وسایل، شیطان بود. «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (و شیطان از خاطرش زدود که پیش اربابش از او یاد کند) نتیجه این شد که «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»^۲ (و چند سال در زندان بماند). این شیطان (یا شرّ و بدی) همان ظلمتی است که هیچ آفریده‌ای از آن خالی نمی‌باشد، و نوری که هیچ ظلمتی در راه ندارد، فقط خداوند سبحان است. با اینکه این ظلمت در سرشت پیامبران نورانی مقدّس، اندک است، ولی وجود دارد، و بر حرکت ایشان (علیهم السلام) تأثیرگذار است، و از همین رو آنها به عصمت از سوی خداند نیازمند می‌باشند. «إِلَّا مَنْ أَرْضَىٰ مِنْ رَسُوْلِ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ

۱ - یوسف: ۱۰۶.

۲ - یوسف: ۴۳.

وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»^۱ (مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

اگر این ظلمت نبود، به عصمت نیازی نداشتند و اگر کسی غیر از این، اعتقادی داشته باشد، آنان را در جایگاه خداوند قرار داده است؛ خداوند از شرکی که به او روا می‌دارند، منزّه است. این اغراق در منزّه دانستن ایشان (علیهم السلام) به حدی رسیده است که برخی افرادی که نادان به حقیقت هستند، آنان را به مرتبه‌ی نور بدون ظلمت رسانیده‌اند؛ این شرکی است که معتقد به آن، به خطا رفته است؛ همان طور که کسی که عصمت آنان و حق و مرتبه‌ی آنان را کوچک شمارد، در حق آنان کفر ورزیده و به خطا رفته است. خداوند سبحان در قرآن، تأثیر این ظلمت را در موارد متعددی در مسیر پیامبران آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْهَوْتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذُكَّرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (گفت: آیا به یاد داری آن گاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کرده‌ام و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت). کسی که فراموش کرد و شیطان او را به فراموشی انداخت، جوان مرد موسی (علیهم السلام) بود؛ یوشع بن نون، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل و وصی موسی (علیهم السلام) که سرزمین مقدس را فتح کرد. با این حال باید دقت کنیم که خداوند سبحان و متعال، پیامبرانش را منزلگاه نظر و نگاهش قرار داده است؛ تا آنجا که حتی آنچه بر اثر این ظلمت به دست می‌آید، سبب و وسیله‌ای برای رسانیدنشان می‌شود: «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)؛ فراموش کردن ماهی، عاملی شد که آنها را به عالم (علیهم السلام) راهنمایی کند: «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَأَرْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»^۲ (گفت: آنجا همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم؛ و به نشان قدم‌های خود جست‌وجوکنان بازگشتند)، یا علم آنان را زیاد کند: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»^۳ (داوود گفت: او که میشد

۱ - جن: ۲۷ و ۲۸.

۲ - کهف: ۶۳.

۳ - کهف: ۶۴.

۴ - ص: ۲۴.

تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آموزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد). پس از اینکه داوود (علیه السلام) از این رویداد فهمید که هیچ حکمی صادر نکند مگر پس از شنیدن از دو طرف دعوا، خداوند متعال او را خطاب قرار می‌دهد: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱ (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند).

یوسف (علیه السلام) در حالی که در مسیر تکاملی به سوی خداوند بود، از این حادثه، پیش و پس از بیرون آمدن از زندان استفاده می‌کند: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرَوَا لَهُ سَجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّيَ حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲ (و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است).

یوسف (علیه السلام) می‌گوید: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّيَ حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» (ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و شما را از بادیه به اینجا آورد؛ بنابراین کسی که او را از زندان رها کنید، خداوند بود و نه کسی دیگر، کسی که خانواده‌اش را به مصر آورد، فقط خداوند بود و نه کسی دیگر. چشم یوسف به روی اسباب و علت‌ها بسته شد و دیگر چیزی جز مسبب اسباب را ندید. از «ادُّرُّنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد اربابت یاد کن) تا فقط خداوند همان کسی است که «أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي وَجَاءَ بِكُمْ» (به من نیکی کرد، مرا رها کنید، و شما را آورد)؛ یوسف دیگر چیزی نمی‌دهد جز خداوند را. آن

۱ - ص: ۳۶.

۲ - یوسف: ۱۰۰.

پادشاهی که سبب و وسیله‌ای در خارج شدنش از زندان بود، اکنون دیگر یوسف علیه السلام او را نمی‌دید. او همان کسی بود که خانواده‌اش را از بیابان آورد و با این وجود، خودش را نمی‌دید. یوسف علیه السلام به مرتبه‌ای بالاتر منتقل شد و در ملکوت آسمان‌ها ارتقا یافت. یوسف علیه السلام به گونه‌ای شد که به روشنی کامل می‌دید که به هیچ خیری نمی‌رسد، مگر از سوی خداوند، و هیچ کسی، شر و بدی بدی را از دفع نمی‌کند، مگر خداوند.

بنابراین اکنون یوسف حقیقت را شناخته است و کسی که حقیقت را بشناسد، مانند کبوتر نامه‌بری است که تمام سعی و تلاشش در جهت بازگشت به خانه‌ای که از آن آزاد شده است، می‌باشد. به این ترتیب در نهایت، دعای یوسف علیه السلام پس از اینکه خداوند به او فرمان‌روایی و علم عطا فرمود، جز این نبود که **«...تَوْفَّقَنِي... (....مرا بمیران....): «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّقَنِي مُسْلِمًا وَالْحَقَّ بِالصَّلَاحِينَ»** (ای پروردگار من، مرا فرمان‌روایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی. مرا مسلمان بمیران و به شایستگیان ملحق فرما!). از آنجا که که یوسف حقیقت را شناخته است، می‌خواهد به حقیقتی که آن را شناخته و از آن خارج شده است، بازگردد. امام حسین علیه السلام نیز در روز عرفه (روز شناخت خداوند) اینچنین دعا می‌فرماید: **«الهِ أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْأَثَرِ فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكَسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهَدْيِهِ الْأَسْتَبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا سَرًّا عَنِ النَّظْرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعًا إِلَيْهِ عَنِ الْأَعْتِمَادِ عَلَيْهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** (خدایا! مرا به رجوع به آثار فرمان دادی، پس مرا به پوششی از انوار و هدایتی بصیرت‌جو به سوی خود بازگردان، تا از آنها به سویت بازگردم، همان طور که از آنها به بارگاہت راه یافتم، با بازداشتن نهادم از نگاه کردن به آنها و برگرفتن همتم از اعتماد بر آنها، همانا تو بر هر چیز توانایی).

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِيَّائِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مَبِينٌ» (پس به سوی خداوند بگریزید که من شما را از جانب او

بیم‌دهنده‌ای آشکارم).

۱ - یوسف: ۱۰۱.

۲ - بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۲۲۶.

۳ - ذاریات: ۵۰.

روشنگری از رؤیای پادشاه مصر

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ»^۱ (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم و هفت خوشه‌ی خشک دیگر. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید).

رؤیا (رؤیای صادقانه) حقی از جانب خداوند سبحان و متعال است؛ چه پیامبری مانند یوسف علیه السلام آن را ببیند یا کسی مانند زندانی اول که دنبال حقیقت است و یا کافری مانند فرعون مصر که از یاد خداوند غافل می‌باشد. سوره‌ی یوسف علیه السلام حول این نکته می‌چرخد. رؤیا حقی از جانب خداوند است که افرادی مانند بزرگان فرعون که به خداوند کافر هستند، آن را انکار می‌کنند و کسانی که به خداوند ایمان دارند، مانند یوسف علیه السلام و زندانی اول، به آن ایمان می‌آورند. اما کسی که رؤیا می‌بیند، باید در نفّس تأثیری بگذارد، چه مؤمن و چه کافر. پادشاه مصر مؤمن نبود؛ ولی نپذیرفت که رؤیایش را به عنوان خواب‌های پریشان، آن گونه که بزرگان و و مأمورانش گفتند، نادیده بگیرد.

جست و جو از حقیقت این رؤیا آغاز می‌شود؛ بزرگان کافر فرعون از آن گذشتند، آن را نادیده گرفتند و حقیرش شمردند؛ امروز نیز نادان‌ها از آنان پیروی می‌کنند. سپس به زندانی اولی می‌رسد که به واسطه‌ی ایمان داشتن و راست‌گو شمردن یوسف علیه السلام نجات پیدا کرد، در حالی که به زندان فرستاده شده بود.

یوسف علیه السلام او را چگونه خطاب کرد؟

او را مؤمن و تصدیق‌کننده‌ی خودش مورد خطاب قرار داد. اگر به وضعیت او آن هنگام که او و همراهش در زندان به سوی یوسف علیه السلام رفتند تا از او در مورد رؤیایش بپرسند، بازگردیم، می‌بینیم به همراه دوستش گفت: «... نَبْنُنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۲ (.... ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکو کارانت می‌بینیم). این عبارت با قطع و یقین به راست‌گو بودن یوسف علیه السلام نمی‌گذارد؛ اما اکنون او می‌گوید: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...»^۳ (ای یوسف، ای

۱ - یوسف: ۴۳.

۲ - یوسف: ۳۶.

۳ - یوسف: ۴۶.

مرد راست‌گوی، برای ما تعبیر کن...؛ یعنی برای ما آنچه به حقیقت و راستی اتفاق می‌افتد را بیان کن، که تو راست‌گو و حتی بهترین راست‌گویان هستی. «**أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**» (ای راست‌گو). اکنون این شخص (زندانی اول) به رؤیا ایمان دارد -حتی اگر کسی که آن را دیده است، فرعون مصر باشد- تا آنجا که سخن یوسف در مورد رؤیا را اینگونه می‌پذیرد که به طور قطع اتفاق خواهد افتاد: «... **أُفْتِنَا...**» (... **به ما خبر بده...**)؛ مگر آنچه خداوند پروردگار جهانیان اراده فرماید!

نتیجه‌ی این رؤیای که فرعون کافر مصر دیده بود، این بود که یوسف (علیه السلام) به آن عمل کرد و براساس آن درخواستی مطرح نمود: «**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**»^۱ (گفت: **مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهدارنده دانایم**) و سپس اقتصاد مصر را براساس این رؤیا بنا و فرعون کافر مصر، براساس آن عمل نمود. در نتیجه یوسف (علیه السلام) را از زندان بیرون آورد و او خطاب قرار داد و گفت: «**إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**»^۲ (گفت: **تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی**) و نتیجه‌ی رؤیا، این بود که: «**وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**»^۳ (اینچنین یوسف را در آن سرزمین مکانت دادیم که هر جا می‌خواست، جای می‌گرفت. رحمت خود را به هر کس بخواهیم ارزانی می‌داریم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم).

در این رؤیا، نه پیامبری دیده می‌شود و نه وصی‌ای، ولی حقی از جانب خداوند بود و بیننده‌اش -فرعون کافر- آن را تصدیق کرد و همچنین زندانی مؤمن و یوسف (علیه السلام) امروز چه حاصل شده است؟ مؤمنینی که رؤیای رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه و امامان (علیهم السلام) را می‌بینند می‌گویند حق است؛ ولی علمای بی‌عمل که هم‌قطاران بزرگان فرعون هستند، می‌گویند خواب‌هایی پریشان. یا حتی سخنی می‌گویند که با بر زبان راندنش، سرکشی و کفری افزون بر بزرگان فرعون از خود نشان می‌دهند؛ چنین سخنی: شیطان (لعنت الله) به صورت بهترین آفریده‌هایش، حضرت محمد و آل محمد و پیامبران و فرستادگان (علیهم السلام) متمثل می‌شود!

۱ - یوسف: ۵۵.

۲ - یوسف: ۵۴.

۳ - یوسف: ۵۶.

روشنگری از نبوت یوسف (علیه السلام)

اکنون بازمی‌گردیم به این مطلب که در قرآن، نبی بودن حضرت یوسف (علیه السلام) مورد تاکید و تمرکز قرار گرفته است و نه فرستاده بودنش؛ یعنی ارتباط او با خداوند یا ارتباط ماجرای او با خداوند، نه ارتباط وظایف او با مردم و تبلیغ آنان. پیش از بیان حکمت این موضوع (با اینکه با توجه به مطالب پیشین، واضح می‌باشد) باید به این نکته توجه داشته باشیم که در نبوت یوسف (علیه السلام) رؤیا و مکاشفه در مرکز قرار دارد و محور اصلی می‌باشد. او (علیه السلام) رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند و فرعون رؤیا می‌بیند و همه‌ی آنها حقایق نبوت یوسف (علیه السلام) و نبوت او و رسالتش را تأیید می‌کنند.

بنابراین رؤیا راهی برای وحی الهی به یوسف، و همچنین رؤیا، راهی برای اثبات پیامبری و رسالت یوسف (علیه السلام) می‌باشد. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^۱ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

حال اگر بدانیم که در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) یوسف، همان وصی ایشان (یمانی) می‌باشد، پس سخن ائمه (علیهم السلام): «در او سنتی از یوسف است که همان زندان می‌باشد»، به طور قطع و یقین در مورد امام مهدی (علیه السلام) نمی‌باشد؛ چرا که همان طور که معروف است، ایشان (علیه السلام) زندانی نمی‌شود؛ بلکه این مورد در خصوص مهدی اول (یمانی) صادق می‌باشد. بنابراین باید داستان یوسف (علیه السلام) با مهدی اول نیز تکرار شود (و حتی داستان‌های پیامبران و امامان (علیهم السلام) و در نتیجه رؤیا، محور اصلی اثبات حقانیت او باشد؛ همان طور که محور اصلی اثبات حقانیت یوسف (علیه السلام) بود.

• عبدالله بن عجلان می‌گوید: در حضور ابا عبدالله امام صادق (علیه السلام) یادی از خروج قائم (علیه السلام) به میان آمد. عرض کردم: ما چگونه این موضوع را می‌فهمیم؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «کسی از شما شب را به صبح می‌رساند در حالی که زیر سرش نامه‌ای است که روی آن نوشته

شده است: اطاعتی نیکو؛ بشنوید و اطاعت کنید^۱. این نامه، همان رؤیایی است که فرد خوابیده پیش از بیدار شدنش صبح‌هنگام می‌بیند.

● بزنتی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد مسئله‌ی رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «اگر آنچه را می‌خواهید به شما بدهیم، برایتان شرّ می‌شود و گریبان صاحب الامر علیه السلام را می‌گیرید؟» یعنی رؤیا با گریبان صاحب الامر ارتباط دارد؛ یعنی رؤیا دلیلی است که مؤمنان را به مهدی اول دلالت می‌کند.

● ابوبکر حضرمی می‌گوید: من و ابان خدمت ابا عبدالله امام صادق علیه السلام رسیدیم و این موضوع زمانی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بود. عرض کردیم: نظرتان چیست؟ ایشان علیه السلام فرمود: «در خانه‌هایتان بنشینید. آن هنگام که دیدید ما بر مردی اجتماع کردیم، با سلاح به سوی ما بشتابید»^۲. اجتماع و گرد آمدن اهل بیت علیهم السلام بر مردی در هنگام ظهور، فقط از طریق رؤیا امکان‌پذیر است.

بنابراین حکمت از بیان کردن نبوّت یوسف علیه السلام و ارتباط آن با وحی خداوند و به خصوص رؤیای از جانب او، بهره‌مند شدن مردم و به ویژه مؤمنان می‌باشد، و سنت الهی را تغییری نیست. «سَنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّ تَجِدُ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۳ (این سنت خداوند است که از پیش، چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

دو زندانی همراه یوسف علیه السلام بودند؛ یکی از آنها مؤمن بود و با یوسف علیه السلام نجات پیدا کرد و به خیر دنیا و آخرت رسید و دومی، کافر بود و به دار آویخته شد و پرنندگان از سرش خوردند. به همین صورت به همراه حضرت عیسی علیه السلام یا به طور دقیق‌تر همراه شبیه عیسی علیه السلام (که به صلیب کشیده شد) دو زندانی تکرار و به همراهش به صلیب کشیده شدند؛ یکی از آن دو مؤمن بود و پس از به صلیب کشیده شدن و مرگش، از شراب بهشتی سیراب شد و دومی که کافر به صلیب کشیده شد و پرنندگان از سرش خوردند. این داستان همچنان در این زمین تکرار و همان مقدمات انجام و همان نتایج و دست‌آوردها حاصل می‌شود؛ ولی

۱ - منتخب انوار المصیئه سید بهاء الدین نجفی: ص ۳۱۱ ؛ کمال الدین و تمام النعمة: ص ۶۵۴.

۲ - قرب الاسناد: ص ۳۸۰.

۳ - غیبت نعمانی: ص ۲۰۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۴ - فتح: ۲۳.

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۱ (ای دریغ بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به سوی آنها نیامد مگر آنکه به سخره‌اش گرفتند!).

روشنگری‌هایی از
دعوت‌های فرستادگان
جلد سوم-قسمت دوم

روشنگری‌هایی از مسیر یوسف علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آل محمد الاکتمه و المهدیین

روشنگری: چرا زندان؟

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» (گفت: این همان است که مرا در باب او ملامت می‌کردید. من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن را نگه داشت. اگر آنچه فرمانش می‌دهم نکند، به زندان خواهد افتاد و خوار و تسلیم خواهد شد * گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم * پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور نمود؛ که او شنوا و دانا است * پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند).

اکنون یوسف علیه السلام در محاصره‌ی دشمنان خدا درآمده است؛ زنا یا زندان، و آنان هستند که یکی از این دو راه را مشخص می‌کنند. یوسف از این دو انتخاب خارج نمی‌شود و آنچه از نظر مادی و دنیوی به او زیان می‌رساند، یعنی زندان را برمی‌گزیند؛ نه آنچه به آخرت و روح او آسیب می‌رساند؛ یعنی زنا. انتخابی طبیعی که هیچ‌کسی از او یعنی وصی یعقوب علیه السلام یوسف پیامبر فرستاده شده علیه السلام جز این انتظار ندارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «... برای من در یوسف علیه السلام الگوی است؛ هنگامی که گفت:

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» (گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند). اگر بگویید یوسف از پروردگارش درخواست کرد و به خاطر خشم پروردگارش، زندان را از او درخواست نمود، به کفر رفته‌اید و اگر بگویید منظورش از این سخن این بود که پروردگارش از او خشمگین نشود و زندان را برگزید، پس وصی معذور است....»^۱.

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: آیا برای خداوند نجات دادن یوسف از مکر آنان، فقط به زندان محدود می‌شود؟! یا راه‌های مختلفی برای نجات دادن او از مکر آنان وجود داشت، بدون اینکه آزار زندان به او برسد!

من معتقدم پاسخ این پرسش برای کسی که معتقد است «اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای تنگ گردد و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه خروجی از آن برایش قرار می‌دهد»، آسان باشد. چه بسا یوسف از این حقیقت غافل شد «... وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»^۲ (.... که تو پیش از این از بی‌خبران بودی) و توجه نداشت که خداوند یک راه دیگر و حتی بیش از یک راه به غیر از زندان برای آزاد کردن او از مکر و حيله‌ی آنها دارد.

از ابوالحسن امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «زندان‌بان به یوسف گفت: من تو را دوست می‌دارم. یوسف فرمود: هر بلایی به من رسید، از دوست داشتن بود. عمه‌ام مرا دوست می‌داشت و مرا دزدید. پدرم مرا دوست می‌داشت و برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز نیز مرا دوست می‌داشت و مرا زندانی نمود. امام (علیه السلام) فرمود: یوسف در زندان به خداوند شکایت نمود و عرض کرد: پروردگار! از چه روی من استحقاق زندانی شدن را پیدا کردم؟ خداوند به او وحی فرمود: هنگامی که گفتی «رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» (ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند) تو خود آن را برگزیدی؛ چرا نگفتی عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است؟».

آیا خداوند نمی‌تواند یوسف (علیه السلام) را به این حقیقت یادآور شود تا او این گونه دعا نماید: «العافية أحب إلي مما يدعونني إليه» (عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است) به جای اینکه بگوید: «السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» (برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند).

۱ - بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۴۳۸.

۲ - یوسف: ۳.

و آیا کسی هست که معتقد باشد یوسف این حقیقت را نمی‌دانست؟؛ در حالی که او کسی بود که پیش‌تر هنگامی که در چاه بود، کارش را به خدای ابراهیم سپرد و بیرون آمدن یا باقی ماندنش را خودش انتخاب نکرد.

از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**هنگامی که برادران یوسف، او را در چاه انداختند، جبرئیل بر او وارد شد در حالی که او در چاه بود. جبرئیل عرض کرد: ای پسر! چه کسی تو را در این چاه انداخت؟ یوسف به او گفت: برادرانم؛ به خاطر جایگاهی که نزد پدرم داشتم، به من حسادت ورزیدند و به همین دلیل مرا در چاه انداختند. عرض کرد: آیا دوست داری که از آن بیرون بیایی؟ یوسف به او فرمود: این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. عرض کرد: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌فرماید بگو: «اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بديع السماوات والأرض ذو الجلال والإكرام صل على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب» (بارالها! از تو درخواست می‌کنم که همی ستایش‌ها از آن تو است، جز تو خدایی نیست، مهربان و منت‌گذار هستی، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی و صاحب جلال و اکرام. بر محمد و آل محمد درود فرست و در کارم گشایش و راه بیرون رفتنی قرار بده و به من از جایی که حساب می‌کنم و از جایی که حساب نمی‌کنم، روزی عطا فرما). او از پروردگارش درخواست نمود و خداوند گشایشی از چاه برایش فراهم نمود و از مکر و حیل‌های آن زن، راه بیرون رفتنی برایش قرار داد و از جایی که حسابش نمی‌کرد، فرماندهی مصر را به او عطا فرمود».**

پس چرا اکنون غافل شد از اینکه بگوید: «ذاک الی اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب» (این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است)؟

آیا کسی هست که اعتقاد داشته باشد به اینکه یوسف (علیه السلام) مستحق آن نبود که خداوند او را یاد کند؟! یا اهلّیت و شایستگی آن را نداشته باشد؟! و یا آیا کسی هست که معتقد باشد به اینکه در ساحت خداوند سبحان و متعال، بخلی وجود داشته باشد تا به یوسف، پیامبر بزرگوار تفضّل نفرماید و یاد ندهد تا این دعا را بخواند، تا از مکر و حیل و از هم زندان، توأمناً نجات یابد؟! آیا خداوند سبحان و متعال جبرئیل (علیه السلام) را نفرستاد تا به یوسف یادآوری کند و به او دعایی تعلیم دهد تا از چاه راهایی یابد!؟

حال چرا اکنون خداوند سبحان و متعال کریم روؤف رحیم، یوسف (علیه السلام) را در سرگردانی و

حیرتش رها می‌کند و او را یادآور نمی‌شود و دعایی یاد نمی‌دهد تا به واسطه‌ی آن هم از مکر و حيله، و هم از زندان خلاصی یابد؟! چرا اکنون یوسف علیه السلام برای نجاتش از مکر و حيله، راهی جز زندان نمی‌بیند و دعایی جز این نمی‌گوید؟! «السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» (برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند).

خداوند متعال به این پرسش و سایر پرسش‌ها در مسیر یوسف علیه السلام، در آیه‌ی بزرگی از آیات سوره‌ی یوسف پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که هر سکون، حرکت، غفلت، یادآوری، آگاهی و نادانی، در مسیر تمکین دادن و تعلیم یوسف علیه السلام ضروری می‌باشد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: من دست یوسف علیه السلام را می‌گیرم و او را به سوی تمکین و علم و شناخت سوق می‌دهم: «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (و اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر خواب آموزشیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

بنابراین از این آیه «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند) درمی‌یابیم که وارد شدن یوسف علیه السلام به زندان، حکمتی الهی دربردارد و تاکید می‌کنم که راستای قالب‌ریزی تمکین و تعلیم یوسف، و حتی به انجام رسانیدن رسالت الهی‌اش می‌باشد.

ارتباط زندان با تمکین و آموزش یوسف، در روشنگری‌های پیشین روشن شد. اما ارتباط بین وارد شدن یوسف به زندان با انجام رسالتش، موضوعی است که می‌خواهم آن را بیان کنم، و در چند مورد خلاصه می‌شود:

۱- یوسف علیه السلام رسالتش از سوی خداوند را از بیرون زندان آغاز کرد و ایمان هیچ کسی به او حاصل نشد؛ در نتیجه باید محیط دیگری برای تبلیغ رسالت ایجاد شود.

۲- یوسف علیه السلام بیرون از زندان، بنده‌ای در تملک دیگری بود. شکی نیست که درجه‌ی آزادی برای بنده‌ای که در تملک دیگری است، در داخل زندان، بیش‌تر از بیرون زندان و تحت سیطره‌ی آقایش بودن، می‌باشد. قید و بند بندگی، بزرگ‌تر از قید و بند زندان است. زندان برای یوسف، وقت و فضای آزاد بیش‌تری فراهم نمود تا دعوت توحیدی را به انجام رساند.

۲- همه در زندان مساوی‌اند؛ بنده‌ی مملوک و فردِ آزاده. بنابراین کسی به یوسف به چشم بنده‌ای مملوک که حرف‌هایش شایستگی شنیده شدن نداشته باشد، نگاه نمی‌کرد.

۴- پذیرش دین و دعوت به اطاعت از خداوند سبحان برای انسان در حالت سختی و تنگنا، بسیار راحت‌تر از هنگامی است که در آسانی و راحتی باشد. به همین جهت می‌بینیم که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَا لَهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱ (و آیه‌ای به آنان نشان ندادیم مگر از آیه‌ی دیگر عظیم‌تر بود، آنگاه همه را به عذاب گرفتار کردیم، باشد که بازگردند) و «وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْوَنِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۲ (و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند)؛ یعنی به حق و به سوی خداوند سبحان بازگردند. شکی نیست که زندان برای هر انسانی، تنگنا و سختی و رنج و زحمت دارد؛ بنابراین می‌بینیم که دعوت یوسف به توحید و رسالتش از سوی خداوند سبحان، راهش را به دل‌های افرادی که در زندان بودند، باز می‌نماید. بسیاری از آنان با او رابطه برقرار کردند و همان‌طور که در روشنگری‌ها پیش‌تر بیان شد، زندانی که نجات یافت، به او ایمان آورد، و اگر وارد شدن یوسف به زندان فقط باعث ایمان آوردن همان یک زندانی شده باشد، کفایت می‌کند.

۵- دعوت یوسف به توحید، هم شامل افرادی بیرون از زندان می‌شد و هم کسانی که داخل زندان بودند و هیچ راهی برای رسانیدن دعوت یوسف (علیه السلام) به داخل زندان به شکل درست و صحیح آن وجود نداشت مگر با وارد شدن خود یوسف به زندان.

در پایان می‌گوییم: دعوت یوسف به توحید، در جامعه‌ای که در آن بود و در حالی که او در بیرون از زندان بود، هیچ جایگاهی نداشت؛ ولی وقتی یوسف (علیه السلام) وارد زندان شد، راهش را به دل‌های مردم باز نمود و دعوت به توحید از دورن زندان، به طور حقیقی آغاز گردید. کسانی که او ایمان آوردند و او را یاری نمودند، آن زندانی که ایمان آورد، هنگامی که فرصت مناسبی از طریق رؤیای پادشاه به دست آورد، دعوت الهی یوسف را یاری داد. از نظر مادی‌گرایان، این مؤمن با مخالفت کردن با رأی و نظر بزرگان پادشاه، خود را در معرض خطر قرار داد؛

۱ - زخرف: ۴۸.

۲ - سجده: ۲۶.

هنگامی که آنها گفتند: «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»^۱ (گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست)، سپس یوسف را در حضور پادشاه و بزرگان او یاد می‌شود: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ»^۲ (یکی از آن دو، که رها شده بود و پس از مدتی به یادش آمده بود، گفت: من شما را از تعبیر آن آگاه می‌کنم، مرا نزد او بفرستید).

در پایان، او به زندان رفت و یوسف متهم (علیه السلام) را مورد خطاب قرار داد، همان که عزیز مصر زندانی‌اش کرده بود و در حضور زندانیان، او را اینگونه مخاطب قرار می‌دهد: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأَخْرَجَ بِأَسَاتِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»^۳ (ای یوسف، ای مرد راست‌گویی، برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند)؛ نه فقط تأویل رؤیا را، بلکه راست‌گویی تو و رسالت تو را از سوی خداوند، بدانند و از ستمی که بر تو روا شد، آگاه شوند. ایمان این زندانی به رغم خطر احتمالی که برایش وجود داشت، او را وادار به یاد آوردن یوسف (علیه السلام) نمود.

نتیجه اینکه زندان، مکان و ظرفی بود که دعوت یوسف به توحید، راهش را به قلب‌های بسیاری از مردم مصر باز کرد، تا به او ایمان آورند و خدا را یگانه بشمارند. حتی برخی از افرادی که در قصر پادشاه بودند، به او ایمان آوردند و ایمان به توحیدی که یوسف (علیه السلام) در مصر پایه‌ریزی نمود، ادامه پیدا کرد و حتی در قصر پادشاه مصر تا زمان رسالت موسی (علیه السلام) نیز ادامه یافت. این مؤمن آل فرعون در زمان موسی (علیه السلام) است که یوسف (علیه السلام) را به عنوان فرستاده‌ای از سوی خداوند که به او و رسالتش ایمان دارد، یاد می‌کند:

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن نَّبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ»^۴ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

۱ - یوسف: ۴۴.

۲ - یوسف: ۴۵.

۳ - یوسف: ۴۶.

۴ - غافر: ۳۴.

روشنگری

«ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ»^۱ (پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بيفکنند).

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^۲ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگری پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

آیات و نشانه‌هایی که با اجازه‌ی خداوند همراه یوسف علیه السلام بودند، عصایی نبود که تبدیل به مار شود، دستی نبود که نورانی شود و دریایی نبود که شکافته شده باشد، بلکه پیراهنی بود که حق یوسف علیه السلام را آشکار می‌کرد و توفیق و تسدید الهی برای مسیر یوسف علیه السلام بود. چه کسانی و چه تعداد هستند، آنان که می‌بینند لباسی که پاره شد و به عبارت بهتر پاره‌اش کردند، به خودی خود، آیه و نشانه‌ای باشد؟ کجا هستند آنان که توفیق و تسدید خداوند برای یوسف علیه السلام را ببینند تا بدانند که او فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان است؟ آن آیات و نشانه‌ها همراه یوسف بود و کسانی که همراه مسیر یوسف علیه السلام بودند، آنها را دیدند، ولی نه به عنوان آیات و نشانه‌ها؛ چرا که چنین گفتند: «مَنْ بَعْدَ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» (با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بيفکنند).

ابو جعفر امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» (پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بيفکنند) فرمود: «نشانه‌ها، شهادت کودک و لباس پاره شده از پشت و رفتن آن دو به سمت درب می‌باشد تا آنجا که علاقه‌مندی آن زن نسبت به ایشان را از پشت در شنید. وقتی گیر افتاد، مرتب به همسرش اصرار می‌کرد، تا اینکه او را به زندان افکند. «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ»^۳ (دو جوان نیز با او به زندان افتادند). می‌فرماید: دو بنده‌ی پادشاه بودند؛ یکی از آنها نانوا و دیگری مسؤل شراب بود. فردی که دروغ گفت و خواب ندید، آن نانوا بود».

۱ - یوسف: ۳۵.

۲ - غافر: ۳۴.

۳ - یوسف: ۳۶.

این آیات و نشانه‌ها، تمام آنچه همراه دعوت و مسیر یوسف (علیه السلام) بود، نبود؛ بلکه یوسف (علیه السلام) هر آنچه همه‌ی پیامبران فرستاده شده (علیه السلام) به عنوان دلیل بر دعوت الهی که بر آن تکلیف شده بودند، آوردند، با خود آورده بود. ایشان جدای از فرستادگان و راه یکسان آنان برای دلالت بر رسالتشان، نبود: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرِّسَالِ»^۱ (بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم). راه آشکار آنان «وصیت یا نص، علم و حکمت، پرچم بیعت از آن خداوند است (البیعت لله) یا فرمان‌روایی برای خدا است (الملک لله) یا حاکمیت خداوند (حاکمیت الله)» می‌باشد. یوسف (علیه السلام) این نشانه‌های آشکار سه‌گانه را با خود آورد. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ» (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد).

پیش از آنکه بدانیم یوسف (علیه السلام) چگونه، چه هنگام و کجا آنها را آورد، باید ببینیم در خط سیر کلی دعوت الهی، این موارد سه‌گانه چگونه تمثیل می‌یابند.

حق تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسَخَّغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ * وَمَن يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۲ (آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است رام و مسخر شما کرده است و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان، به تمامی بر شما ارزانی داشته است؟ در حالی که پاره‌ای از مردم بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند * و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم اگر چه شیطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد * هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد، هر آینه به دستگیره‌ی استواری چنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداوند است).

غیر ممکن است دعوت حق بدون اینکه دعوت‌های باطلی در تعارض با آن باشند، تنها و یگانه باشد. از همان روز اول که پیامبری بود که به دستور خداوند سبحان به شخص پس از خودش وصیت نماید، مدعی باطلی را می‌بینیم که با دعوت حق مخالفت می‌کند. آدم (علیه السلام) اولین پیامبران مبعوث‌شده‌ی خداوند بود که به هابیل (علیه السلام) وصیت نمود و قابیل به مخالفت با دعوت حق برخاست و ادعای حق خلافت و جانشینی نمود، و حتی قابیل، قربانی که فیصله

۱ - احقاف: ۹.

۲ - لقمان: ۲۰ تا ۲۲.

دهنده‌ی موضوع مشخص کردن وصی آدم (علیه السلام) بود را به عنوان دلیل و نشانه‌ای برای هابیل وصی آدم، نپذیرفت و اقدام به تهدید قابیل وصی نمود و پس از آن، بدون هیچ تردید یا ترسی از خداوند سبحان، او را به قتل رسانید: «وَأَنذَرْتَهُمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ لِأَفْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِيمِي وَإِنَّكَ فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست‌گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست‌نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زبان کاران گردید).

چنین واقعه‌ای برای یوسف (علیه السلام) وقتی برادرانش به او حسادت ورزیدند، روی داد. و حتی بر همه‌ی اوصیا نیز جاری شده است. همان طور که خداوند سبحان و متعال فرستادگانش را برمی‌گزیند، ابلیس (لعنت الله) از بین سربازانش کسی را انتخاب می‌کند تا با دعوت حق مخالفت کند.

خداوند سبحان و متعال، هابیل را انتخاب می‌کند و ابلیس (لعنت الله) قابیل را، تا با دعوت‌کننده به سوی خداوند، مخالفت ورزد. خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله) را انتخاب می‌کند و ابلیس، مسیلمه، سجاح، أسود و سایرین را انتخاب می‌کند تا با دعوت‌کننده‌ی حق، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مخالفت کنند.

حال با پرسشی روبه‌رو می‌شویم: آیا عذر کسی که با بهانه‌ی وجود داشتن بیش از یک دعوت در میدان و اینکه او نمی‌تواند دعوت حق را از باطل تشخیص دهد و پیروی از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را ترک گوید، پذیرفتنی است؟!!!!

حقیقت این است که عذر و بهانه‌ی این فرد پذیرفته نیست و عاقبتش جهنم است؛ همچون تمامی کسانی که از اشخاصی پیروی نمودند که از روی دروغ و روی گردانی از حق، ادعای پیامبری یا رسالت نمودند.

حال آیا خداوند سبحان و متعال، قانونی وضع کرده است که دعوت کننده‌ی حق در هر زمان، به وسیله‌ی آن شناخته شود؟ کسی که حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او در زمینش می‌باشد و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند محسوب می‌شود، و ایمان آوردن به او و تسلیم شدن به او، ایمان آوردن به خداوند و تسلیم خداوند شدن به او است، و کُفر به او و روی‌گردانی از او، کفر به خداوند و روی‌گردانی از او می‌باشد.

یا اینکه خداوند ریسمان را بر پشت شترش انداخته است؟! (از او سبحان و متعال، بسی به دور است) و حال آنکه او حکیم مطلق است و هر چیزی را مقداری قرار داده و چه نیکو تقدیر فرموده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»^۱ (و هر چیز را نزد او مقداری معین است) و او «عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۲ (آن دانای غیب که به قدر ذره‌ای یا کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست، و همه در کتابی آشکار آمده است).

نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قایل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده است، در دست نداشته است!

آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

۱- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود: اینکه او خلیفه و جانشینش

۱ - رعد: ۸

۲ - سبأ: ۳

در زمینش می‌باشد.

۲- پس از اینکه خداوند، آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آفرید، همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

۳- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس، دستور داد به آدم سجده کنند.

حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید) ، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَقْبِلُوا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید) ، «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۳ (چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید) و «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۴ (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرداشت سجده کردند. آیا او و فرزندان او را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه دشمن شمایند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند).

این موارد سه‌گانه قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش می‌باشد. این موارد سه‌گانه قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشینش از همان روز اول، سنت قرار داده است و این سنت الهی تا پایان دنیا و بر پا شدن ساعت ادامه خواهد داشت.

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۵ (این سنت خداوندی است که در

۱ - بقره: ۳۰.

۲ - بقره: ۳۱.

۳ - حجر: ۲۹.

۴ - کهف: ۵۰.

۵ - احزاب: ۶۲.

میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۱ (این سنت خداوند است که از پیش

چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاقت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق می‌باشد!

حال اگر در خصوص این قانون الهی با کمی تفصیل بیشتر دقت کنیم، می‌بینیم که این نص و تصریح الهی بر آدم (علیه السلام) به دلیل وجود خلیفه و جانشین پیشین، به وصیت تبدیل می‌شود. ایشان به دستور خداوند سبحان و متعال به مابعد خودش تصریح می‌کند. بنابراین او (حضرت آدم (علیه السلام)) به عنوان جانشین خداوند در زمینش است، به دستور خداوند سبحان و متعال، جانشین پس از خودش را اعلام می‌کند، که این عمل، از واجبات خلیفه‌ی خداوند در زمینش، می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۲ (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید).

اما منظور از تعلیم دادن اسما (نام‌ها) توسط خداوند به آدم (علیه السلام)، شناخت پیدا کردن او به حقیقت اسمای الهی، آراسته شدن به آنها و متجلی شدن آنها در او می‌باشد، تا او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش شود. او (علیه السلام) نام‌های فرشتگان را به آنان خبر داد؛ یعنی آنان را از حقیقت نام‌های الهی که از آن آفریده شده‌اند، باخبر ساخت. خداوند سبحان همه‌ی اسم‌های الهی را به اندازه‌ی جایگاه و مقام او، به او شناساند؛ اما هر کدام از ملائکه فقط یک نام یا نام‌هایی را که از آن آفریده شده‌اند، می‌شناسند و به این ترتیب حجت بودن آدم (علیه السلام) با علم و

۱ - فتح: ۲۳.

۲ - نسا: ۵۸.

حکمت بر آنان به اثبات رسید.

مورد سوم در این قانون الهی، فرمان خداوند سبحان و متعال به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم بود. این فرمان، به منزله‌ی اقدامی عملی برای خلیفه بود تا نقش خود را به عنوان جانشین و قائم‌مقام، به انجام برساند، و همین‌طور اقدامی عملی برای کارگزاران خداوند سبحان (ملائکه) بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و یادگیرندگان در پیشگاه این خلیفه (حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام) اجرا نمایند.

این موضوع ثابت می‌کند که حاکمیت و فرمان‌روایی خداوند در زمینش، از گذرگاه اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، محقق می‌شود.

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این پرچم را با خود حمل می‌کنند: **«بیعت برای خدا یا حاکمیت برای خدا یا پادشاهی از آن خدا است»** و با کسانی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانند و حاکمیت و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کنند، مواجه می‌شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته و این مواجهه‌شان، متهم می‌شوند؛ مثلاً در مورد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام گفته شد آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: «نه بهستی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را می‌خواهد»؛ یعنی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد و در مورد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز گفته شد که او بر حکومت حریص است.

ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا علی عَلَيْهِ السَّلَام را دنبال کرده باشد، می‌بیند که آنها از دنیا و زینت‌هایش و هرآنچه از مال و مقام در آن است، روی‌گرداندند؛ ولی این دستور خداوند برای آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها می‌دانند که مردم این حکومت را به آنها تسلیم نمی‌کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به قتل و زندان افکندن با آنها مواجه می‌شوند. شبیه عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را تاجی از خار بر سرش می‌گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره‌اش می‌کنند. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، درب خانه‌اش را می‌شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را می‌شکنند، او را از خانه‌اش بیرون می‌کشند و شمشیرها را به طرفش می‌گیرند. حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام وقتی فدک را علامت‌گذاری می‌کند که این پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است، تا هنگام وفاتش زندانی می‌شود و با وجود همه‌ی اینها بسیاری از جاهلان، آنچه از مطالبه‌ی

صاحب حق حاکمیت خداوند سبحان و متعال برایشان مشتبه شده است را برای خود دلیل قرار می‌دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی‌آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق این است که اگر خلیفه‌ی خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت باشد، اصلاً آن را مطالبه نمی‌کند چون می‌داند این مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد، آن هم با این برچسب که او طالب دنیا است!

سپس طریقه‌ی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی علیه السلام مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرماید که من وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خلیفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم».

آیا امام علی علیه السلام طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنیوی؟! در حالی که او کسی است که منکر حق وصی علیه السلام و منکر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد آن هم برای حکومت دنیوی!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟!

در خصوص وصیت، همه‌ی اوصیا علیهم السلام آن را آوردند و بر آن تأکید نمودند حتی در خطیرترین موقعیت‌ها؛ امام حسین علیه السلام در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنیا را بگردید، نزدیک‌تر از من به حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نخواهید یافت (من تنها نوه‌ی محمد بر روی زمین هستم). اینجا او علیه السلام بر وصیت و نص الهی تأکید می‌فرماید: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است). کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند که حسین علیه السلام می‌گوید که وصیت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی‌مانده از این ذریه‌ی شایسته‌ی خلافت، می‌باشد. حال بازمی‌گردیم به داستان یوسف علیه السلام و می‌بینیم که:

۱ - وصیت:

در سخن یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ

نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱ (و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است).

یعقوب (علیه السلام) با وضوح کامل، روشن می‌کند که یوسف (علیه السلام) وصی است و او استمرار دعوت ابراهیم (علیه السلام) می‌باشد.

و در سخن یوسف (علیه السلام): «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^۲ (من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند)، یوسف (علیه السلام) تأکید دارد که نسب او به انبیا بازمی‌گردد و او، خط سیر طبیعی استمرار دعوت آنها است.

۲ - علم:

در گفته‌ی یوسف (علیه السلام): « قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۳ (گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خواب‌ها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام).

و همچنین سخن او: «.... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِصُونَ»^۴ (.... هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید * از آن پس، هفت سال سخت می‌آید و در آن هفت سال، آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید * پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنی‌ها را می‌فشردند).

۱- یوسف: ۶.

۲- یوسف: ۳۸.

۳- یوسف: ۳۷.

۴- یوسف: ۴۷-۴۹.

و در این سخن او: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۱ (گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم).

۳ - بیعت از آن خدا است:

در گفته‌ی یوسف (علیه السلام): «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَزْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ (ای دو هم‌زندان، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * نمی‌پرستید سوای خدای یکتا را مگر اسم‌هایی (بت‌هایی) را که خود و پدران‌تان آنها را به نام‌هایی خوانده‌اید که خدا حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نیست که فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

۱- یوسف: ۵۵.

۲- یوسف: ۳۹-۴۰.

روشنگری

پس از اینکه از وجود داشتن قانونی الهی برای شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمینش آگاهی یافتیم قانونی که در قرآن کریم گفته شده است و تمام انبیا و فرستادگان علیهم‌السلام از جمله یوسف علیه‌السلام این قانون را با خود آوردند. حال باید از این قانون بهره گیریم و این قانون الهی را در زمان ظهور مقدس (زمان یوسف آل محمد علیه‌السلام) به کار ببندیم؛ چرا که کسی که به این قانون عمل نکند، همان طور که بیان گردید، از پیروان ابلیس که لعنت خدا بر او باد، خواهد شد.

حتی در انجیل می‌بینیم که حضرت عیسی علیه‌السلام تأکید می‌کند که انبیای پیشین بنی اسرائیل او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیت نموده‌اند. او علم و حکمت آورد و همچنین پرچم «البیعت لله» (بیعت از آن خداوند است) را برافراشت و خواهان سلطنت و حاکمیت خداوند بود. حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز بر این موضوع تأکید می‌فرماید و بیان می‌دارد که انبیای پیشین او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیت نموده‌اند؛ اینکه ایشان صلی‌الله‌علیهم‌السلام در تورات و انجیل ذکر شده است و آمده است تا کتاب و حکمت بیاموزد، پرچم البیعت لله را برافرازد و خواستار سلطنت و حاکمیت خداوند سبحان و متعال در زمینش می‌باشد.

آل محمد صلی‌الله‌علیهم‌السلام نیز چنین بوده‌اند و چندین روایت از آنها صلی‌الله‌علیهم‌السلام وجود دارد که بر این قانون الهی تأکید فرموده‌اند تا شیعیانشان گمراه نگردند^۱. ولی با کمال تأسف می‌بینیم که در آخر

۱ - از جمله: از عبد الاعلی روایت شده است: به ابو عبدالله امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: کسی که این امر را بر عهده می‌گیرد و مدعی آن است، حجتش چیست؟ فرمود: «از حلال و حرام از او پرسیده می‌شود». راوی می‌گوید: سپس ایشان به من رو نمود و فرمود: «سه دلیل است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر اینکه صاحب الامر باشد: اینکه سزاوارترین فرد نسبت به فرد قبلی است، سلاح نزد او است و صاحب وصیت آشکار باشد...». کافی: ج ۱ ص ۲۸۴ ح ۲.

حرف بن مغیره می‌گوید: به ابو عبدالله امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: صاحب الامر چگونه شناخته می‌شود؟ ایشان علیه‌السلام فرمود: «با آرامش و وقار، و علم، و وصیت». بصائر الدرجات: ص ۵۰۹.

از ابو جارود نقل شده است که گفت: از ابا جعفر امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: امام با چه شناخته می‌شود؟ ایشان علیه‌السلام فرمود: «با چند ویژگی: اولین آن، اینکه از سوی خداوند تبارک و تعالی بر او نصی است و او را نشان‌های برای مردم قرار داده است تا بر آنها حجت باشد؛ چرا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی را منصوب فرمود و او را با نام و وجودش به مردم شناسانید. همچنین امامان علیهم‌السلام، اولی دومی را منصوب می‌کنند؛ و اینکه از او پرسش می‌شود و پاسخ می‌گوید، و اینکه در حضورش

الزمان، کسانی که ادعای تشیع دارند روایت‌های آنها را منکر می‌شوند و از آنها و قرآن کریم روی برمی‌تابند و علمای بی‌عمل را پیروی می‌کنند؛ آنها نیز گمراهشان می‌کنند و حق و باطل را در هم می‌تنند طوری که دیگر قانونی برای شناخت حجت و جانشین خداوند برایشان باقی نمی‌ماند؛ با وجود اینکه قانون شناخت حجت از سوی خداوند و جانشین خداوند و وصی که مردم با آن آرموده می‌شوند، در قرآن وجود دارد و پیش‌تر به وضوح آن را بیان نمودم؛ تا شاید کسانی که ادعای شیعه بودن آل محمد علیهم‌السلام را دارند و به طور کلی پیروان ادیان الهی متوجه این قانون بشوند و خویشتن را از آتش برهانند.

بنابراین، صاحب حق الهی، وصی عزت‌دهنده‌ی انبیای خداوند و فرستادگانش^۱ که در آخر الزمان می‌آید، این موارد سه‌گانه را با خود خواهد آورد:

وصیت: یعنی گذشتگان علیهم‌السلام به او وصیت کرده‌اند و او را با اسم، صفت و محل سکونت به صراحت بیان داشته‌اند؛ همان طور که در مورد پیامبر اسلام، انبیای پیشین علیهم‌السلام به او با نام و صفتش که سوار بر شتر است و محل سکونتش در فاران که مکه و اطرافش (عرفات) می‌باشد، وصیت کرده بودند. روایات مربوط به وصی آخر الزمان با اسم و صفت و مسکن، بسیار می‌باشند.

همچنین علم و حکمت می‌آورد: همان گونه که پیامبر خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علم و حکمت آورد. خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲ (او است خدایی که میان مردمی بی‌کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد

ساکت می‌شوند و او است که آغاز می‌کند...».

۱ - عیسی علیه‌السلام فرمود: «۵ اما الآن نزد فرستنده‌ی خود می‌روم و کسی از شما از من نپرسد به کجا می‌روی ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است ۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است؛ زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم ۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود ۹ اما بر گناه؛ زیرا آنها به من ایمان نمی‌آورند ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید ۱۱ و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است ۱۲ و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، ولی الآن طاقت تحمل‌شان را ندارید ۱۳ ولی هنگامی که او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه فقط به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت». انجیل یوحنا: اصحاح شانزدهم.

اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند) و این فرستاده، همان محمد بن عبد الله ﷺ است که به سوی اولین‌های این امت فرستاده شد.

سپس می‌فرماید: « **وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** »^۱ (و بر گروهی دیگر که هنوز به آنها نییوسته‌اند و او پیروزمند حکیم است). این فرستاده برای گروهی دیگر، همان مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) است که ارسال کننده‌اش امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. همچنین او به آنها کتاب و حکمتی که رسول خدا حضرت محمد ﷺ آورد را تعلیم می‌دهد؛ پیامبری که اسمش در آسمان احمد است و مهدی اول، نامش در زمین احمد و در آسمان محمد می‌باشد. او صورتی از رسول خدا حضرت محمد ﷺ می‌باشد و مبعوث می‌شود همان گونه که حضرت محمد ﷺ مبعوث شد و اذیت و آزار می‌بیند همان گونه که حضرت محمد ﷺ اذیت و آزار دید. پس حتماً قریش و هم‌پیمانان آنها نیز وجود دارند، و همچنین امّ القرا و هجرت و مدینه، و تمام آنچه به همراه دعوت حضرت محمد ﷺ بود نیز خواهد بود، فقط مصداق‌ها و شکل‌ها تغییر می‌کند و گرنه این رخدادها و افراد، نظیر همان رخدادها و افراد خواهند بود.

اما موضوع سوم، همان خواستار شدن حاکمیت خداوند و سلطنت الهی می‌باشد: باید در زندگی روزمره‌ی ما به شکلی که صاحب حق الهی و حکمت و علم و معرفتش به عاقبت امور به طور واضح و آشکار تأثیرگذار باشد، نمایان گردد. خداوند سبحان و متعال را شکر که با فضل و منتش، همه چیز را به تمامی به انتها رسانید؛ تمام علمای بی‌عمل به حاکمیت مردم، انتخابات، شوری و سقیفه‌ی آخر الزمان دعوت می‌کنند، مگر وصی، که به فضل خداوند به چیزی جز حاکمیت خداوند و سلطنت الهی رضایت نداد و از راهی که محمد و آل محمد (علیهم السلام) تعیین نمودند، تعدی نکرد؛ اما علمای بی‌عمل، از مسیر درست خارج شدند و تعدی نمودند، و به فضل نقشه‌ی محکم الهی بر مردم آشکار شد که: تنها برافرازنده‌ی پرچم رسول خدا حضرت محمد ﷺ (البعیت لله) فقط وصی می‌باشد.

اما سایرین، پرچم انتخابات و حاکمیت مردم را برافراشتند و این بیعتی برای طاغوت است که با رضایت کامل، بر گردن خویش دارند؛ حتی مردم را به این سو دعوت کرده‌اند و به جهت جهل مردم نسبت به عقیده‌ای که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد، مردم

را فریب داده‌اند؛ با وجود اینکه اهل بیت علیهم‌السلام این موضوع را به طور کامل روشن کرده‌اند و خون امام حسین در کربلا بهترین گواه و شاهد بر این ادعا است. وقتی فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام حق وصی پیامبر حضرت علی علیه‌السلام را پایمال شده می‌بیند، آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

أَمَا لَعَمْرُ إِلَيْكَ لَقَدْ لَقِصَتْ فَنْظِرَةٌ رَيْثَمَا نَنْتَجُوا ثُمَّ احْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَاةً مُمَقْرًا هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا سَنَّ الْأَوَّلُونَ ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُسًا وَ طَأْمَنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ ابْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ هَرَجٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْتَنَكُمْ زَهِيدًا وَ زَرَعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسْرَتِي لَكُمْ وَ أَتَى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ قُلُوبُكُمْ عَلَيْكُمْ أَنْ لَزِمْتُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ^۱

به جان خودم سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر کشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گزار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مزده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را وامی‌گذارد، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد. واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!

و امروز، آنها خودشان به عاقبت آنچه بنیان نهادند نزدیک شده‌اند و قدح بزرگ خون‌های پایمال‌شده را نوشیدند.

آیا این وضعیتی که شما امروز در آن گرفتار شدید، عذابی از جانب خداوند نیست؟! در خلوت خود می‌گویید که عذابی الهی است ولی می‌ت رسید به زبان اقرار کنید تا مبادا به شما بگویند که این احمد الحسن، فرستاده شده از سوی امام مهدی علیه‌السلام و این رسالت، رسالتی الهی است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌دهیم مگر اینکه فرستاده‌ای بر آنها مبعوث کنیم).

اما معجزه‌ی مادی، به تنهایی نمی‌تواند راه ایمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند نیز به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد، به طور قطع ایمان فرعون پس از مشاهده‌ی معجزه‌ی مادی قاهر که غیر قابل تأویل بود، مورد قبول واقع

می‌شد؛ همان معجزه‌ی شکافتن دریا و او دید که هر پاره، چون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱ (ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آنکه بنی اسرائیل به آن ایمان آورده‌اند، نیست و من از تسلیم شدگانم)؛ ولی خداوند چنین ایمانی را قبول نمی‌کند: «الْأَلَّا وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲ (آیا اکنون؟ در حالی که تو پیش از این، عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی!).

و خداوند بدن فرعون را باقی گذاشت تا آیه‌ای برای مردم باشد، تا تفکر کنند: «فَالْيَوْمَ نُجْزِيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»^۳ (امروز، بدن تو را حفظ می‌کنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند)؛ ولی عده‌ی کمی از این آیه نفع بردند و «كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند).

اینگونه نیست که معجزه برای هر کسی که خواهانش باشد، رخ دهد؛ در این صورت همه‌ی مردم ایمان می‌آوردند؛ ایمانی قهری از سر اجبار، به دلیل آن قدرت قاهره‌ای که می‌بینند و تاب و توان مقابله با آن را ندارند. چنین وضعیتی چیزی جز تسلیم شدن در برابر اتفاقی که به وقوع پیوسته است، نمی‌باشد و اسلام و تسلیم شدن به غیب محسوب نمی‌گردد؛ در حالی که خداوند، همان غیب است. اگر کمی تدبر کنید خواهید دید که همه‌ی معجزات انبیا مشابه آنچه در زمان‌شان گسترش داشته بود، می‌باشد؛ موسی علیه السلام عصایی می‌آورد که تبدیل به مار می‌شود، آن هم در زمانی که ده‌ها نفر عصاهایشان را می‌انداختند و مردم آنها را به صورت افعی تصور می‌کردند. عیسی علیه السلام در زمانی که طب گسترش یافته بود، بیماران را شفا می‌دهد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن را برای قومی می‌آورد که به کلام و شعرگویی شهره بودند. بنابراین معجزه و آنچه در آن است با مقداری شبهه همراه است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَتَوَّجَعْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»^۴ (و اگر او را از میان فرشتگان برمی‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و این خلط و اشتباه که پدید آورده‌اند بر جای می‌نهادیم).

۱ - یونس: ۹۰.

۲ - یونس: ۹۱.

۳ - یونس: ۹۲.

۴ - انعام: ۹.

این شبهه و پوشیدگی جز به جهت باقی ماندن میدانی برای تأویل تأویل‌کنندگان، نیست؛ همان کسانی که به غیب ایمان نمی‌آورند، و تا میدانی برای ایمان به غیب باقی بماند؛ و گرنه ایمان مادی محض، نه ایمان است و نه اسلام، و نه مورد قبول خداوند می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: « **فَلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ** »^۱ (بگو: در روز فتح و پیروزی، ایمان آوردن کافران سودشان نرساند و آنها را مهلتشان ندهند).

ایمان کامل، ایمان صد در صدی به غیب است، که همان ایمان انبیا و اوصیا می‌باشد. هر چه ایمان به آیه یا اشاره یا کرامت یا معجزه‌ای مادی آلوده شده باشد، درجه‌ای پایین‌تر و مقام پایین‌تری دارد. اگر معجزه، قاهر، تمام‌کننده و غیر قابل تأویل باشد، در این هنگام ایمان آوردن و تسلیم شدن پذیرفته نخواهد شد همان گونه که ایمان آوردن و تسلیم شدن فرعون پذیرفته نشد؛ چرا که چنین ایمان آوردنی، ایمانی صد در صد مادی است. خداوند مؤمنان را این گونه توصیف می‌فرماید:

« **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** »^۲ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند).
 « **الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ** »^۳ (آنان که از طریق غیب از پروردگار خویش می‌ترسند و از روز قیامت هراسناک‌اند).

« **إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** »^۴
 (تو فقط کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بیمناک‌اند و نماز می‌گزارند، و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خدا است).

« **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** »^۵ (تو فقط کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان، بترسد. چنین کس را به آموزش و پاداشی کریمانه مزده بده).

۱ - سجده: ۲۹.

۲ - بقره: ۳.

۳ - انبیا: ۴۹.

۴ - فاطر: بخشی از آیه‌ی ۱۸.

۵ - یس: ۱۱.

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»^۱ (آنهايي را که در نهنان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند).

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲ (ما فرستادگانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و فرستادگانش را یاری می‌کند؛ که خدا توانا و پیرومند است).

«إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»^۳ (برای کسانی که نادیده از پروردگارشان می‌ترسند، آمرزش و مزد فراوان است).

و حمد ستایش تنها از آن الله، پروردگار جهانیان است.

۱ - ق: ۳۳.

۲ - حدید: ۲۵.

۳ - ملکه: ۱۲.

روشنگری

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أُخِيهِ ثُمَّ أَدْنَىٰ أُمَّةً مِّنْهُم مِّنْهُم لِيَكُونَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِيسٌ وَمَا يَسْتَوُونَ»^۱ (چون بارهایشان را مهیا کرد، جام را در بار برادرش نهاد. آنگاه منادی ندا داد: ای کاروانیان، شما دزدانید. در این آیه یوسف در برابر همگان، برادرانش را به دزدی متهم می‌نماید «أَدْنَىٰ مِّنْهُم» توجه داشت که آنان یوسف را با اجازه‌ی پدرش از او گرفتند: «أُرْسِلُهُ مَعَنَا عَدَاً يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲ (او را فردا با ما بفرست تا گردش و بازی کند، و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود). هرچند یوسف همدستی برادرانش برای دور کردن او از پدرش را دزدی می‌داند؛ ولی او از این سخن، سرقتی بزرگ‌تر و خطیرتر از این را مد نظر دارد.

سپس یوسف عليه السلام مورد دزدیده شده را مشخص می‌نماید: «قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ * قَالُوا نَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلَمْ يَأْتِ بِحِمْلٍ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ»^۳ (در حالی که کاروانیان باز می‌گشتند، گفتند: چه گم کرده‌اید؟ * گفتند جام پادشاه را و هر که بیابوردش او را بار شتری است و من ضامن آن هستم). بنابراین شیء دزدیده شده، مشخص شد (جام پادشاه) و متهم، برادران یوسف عليه السلام. پرسشی مطرح می‌شود: چطور یوسف عليه السلام برادرانش را به دزدی جام پادشاه متهم می‌کند در حالی که او می‌دانست آنها، آن را نذدیده بودند؛ بلکه این خود او بود که آن را در بار برادرش بنیامین - قرار داده بود؟! یوسف به این نیز اکتفا نکرد؛ بلکه تأکید می‌کند که خودش کسی است که موضوع متهم شدن آنها به دزدی را عهده‌دار می‌باشد: «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» (و من ضامن آن هستم). در ادامه، برادران یوسف از خودشان دفاع می‌کنند که به نیت دزدی به سرزمین مصر نیامدند و در گذشته نیز دزد نبوده یا به این اخلاق بد شهره نبوده‌اند. «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ»^۴ (گفتند: خدا را! شما خود می‌دانید که ما برای فساد کردن در این سرزمین نیامده‌ایم و دزد نبوده‌ایم).

یوسف عليه السلام به آنها کنایه می‌زند و آنها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، که اگرچه شما این

۱ - یوسف: ۷۰.

۲ - یوسف: ۱۲.

۳ - یوسف: ۷۱ و ۷۲.

۴ - یوسف: ۷۳.

مرتبه برای دزدی نیامده‌اید، ولی در گذشته دزد بوده‌اید. پس منظور یوسف علیه السلام از «جام پادشاه»، و نه «جام آب خوری» چیست؟! و پادشاه صاحب این جام، چه کسی می‌باشد؟ حقیقت این است که یوسف علیه السلام آنان را متهم نکرد؛ بلکه یقین داشت که آنان دزد هستند، مخصوصاً که ایشان علیه السلام از اصطلاح «جام پادشاه» استفاده می‌کند و همان طور که بیان گردید، در این سخن او علیه السلام: «كُنْتُمْ كَاذِبِينَ» (شما دروغ‌گو هستید) پاسخی به این سخن آنان «وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ» (و ما دزد نبوده‌ایم) وجود دارد. حال بازمی‌گردیم به آنچه پیش‌تر از مسیر یوسف علیه السلام ارایه شد، تا بدانیم منظور یوسف علیه السلام از جام چیست و پادشاه صاحب جام کیست و چگونه یوسف و نه هیچ کس دیگری غیر از ایشان، مأمور جام و اندازه‌گیری با آن می‌باشد: «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» (و من ضامن آن هستم)؛ یا پرسش می‌تواند به این صورت مطرح شود که:

برادران یوسف علیه السلام در گذشته‌ی مسیر او، چه چیزی را به سرقت برده بودند؟

شاید دیگر اکنون دشوار نباشد که بدانیم منظور از جام، همان ولایت می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر، خلافت و جانشینی خداوند در زمینش که همان مقام یا منصب یوسف علیه السلام می‌باشد؛ یعنی وصی یعقوب علیه السلام بودن او علیه السلام. آنها مقام و جایگاه یوسف علیه السلام را دزدیدند و او را از پیمانانه کردن برای مردم در جهت هدایت به حق و شناخت حقیقت، بازداشتند. اما صاحب پیمانانه که یوسف علیه السلام را خلافت و جانشینی عطا فرمود، خداوند سبحان (ملک = پادشاه) می‌باشد.

بنابراین اتهام زدن یوسف علیه السلام به برادرانش، کاملاً به‌جا و درست بود؛ آنها دزد بودند و به طور مشخص جام ملک سبحان و متعال را و به طور خاص از یوسف علیه السلام که جانشینی به او عطا شده بود، دزدیده بودند.

کلام انبیا علیهم السلام و ملائکه علیهم السلام به گونه‌ای است که آنها به ملکوت آسمان‌ها نظر می‌کنند، پس آنها با کلام خود، هر آنچه در ملکوت است را قصد می‌کنند. سخنان آنان درباره‌ی حقایق و آنچه برای خداوند سبحان و متعال معتبر است، می‌باشد. مردم به دنیا نگاه می‌کنند و پیامبران به آخرت؛ چرا که آخرت، مورد نظر خداوند می‌باشد. بنابراین منظور از سخنان آنها در این دنیا در بسیاری موارد، آخرت و آنچه به آن تعلق دارد، می‌باشد؛ چرا که مورد نظر خداوند می‌باشد: «خداوند از هنگامی که عالم اجسام را خلق نمود، به آن نگاه نکرد»^۱.

اگر به رخداد دیگری منتقل شویم، چه بسا وجه دیگری در مسیر یوسف علیه السلام روشن گردد:

خداوند متعال در داستان امتحان داوود علیه السلام می‌فرماید: «وَهَلْ آتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَجْرِي لَهُ تَسْعَ وَتَسْعُونَ نَعَجَةً وَإِنِّي نَعَجَةٌ وَإِلَىٰ نَعَجَتِي لَأَكْفُلُنَهَا وَعَزَّرَنِي فِي الْخَطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَّآبٍ * يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱ (آیا خبر آن دادخواهان به تو رسیده است، آنگاه که از دیوار محراب عبور کردند؟ * بر داوود داخل شدند. داوود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن * این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گوید: آن را هم به من واگذار و در دعوی بر من غلبه یافته است * داوود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌اند؛ پس از پروردگارش آموزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد * ما این خطایش را بخشیدیم. او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو * ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند).

در اینجا باید به این توجه داشته باشیم که «تَسَوَّرَ» به معنی «عبور از دیوار» برای کسی که جلوی محراب ایستاده است، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اصلاً دیواری وجود ندارد، بلکه منظور، داخل شدن به عبادتگاه می‌باشد.

در ضمن نگرهبانی و حراست شدیدی از محل داوود علیه السلام انجام می‌شد و عبور از آن ممکن نبود؛ چرا که ملائکه‌ی خداوند نیز از نگرهبانان بودند. به همین دلیل داوود علیه السلام از آنان ترسید و آنان به او علیه السلام اطمینان دادند: «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ» (گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده

است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون مَنه و ما را به راه راست هدایت کن). اینکه محراب (محل نماز) محل ظهور دو مدعی بود، بر این دلالت می‌کند که آنها از سوی خداوند سبحان و متعال آمده بودند؛ یعنی از غیب، و دو فرشته بودند و انسان نبودند. عبور کردن آنها نیز آمدن از آخرت به دنیا به جهت عبادت (محراب) بود.

پرسش: چطور فرشته‌ای ادعا می‌کند گوسفندانی دارد؟ ملائکه کجا و گوسفندان کجا؟ چرا این دو مدعی با یکدیگر دشمنی کردند و خصومت آنها چه بود؟ بنابراین ماجرا آن گونه که کسی که داستان دو فرشته با داوود علیه السلام را می‌شنود، متوهم می‌گردد، مربوط به گوسفندان نمی‌شود. ملائکه معصوم هستند و در کلام آنها، دروغ جایگاهی ندارد و از آنجا که آنها از عالم ملکوت می‌باشند، ممکن نیست چوپان‌های گوسفندانی باشند و در خصوص گوسفندی، نزاع کنند!

حقیقت این است که دو فرشته برای امتحان داوود علیه السلام آمده بودند؛ همان طور که خداوند سبحان و متعال به آنان دستور داده بود. یکی از آنان از نود و نه نام از نام‌های خداوند سبحان و متعال آفریده شده بود. «خداوند نود و نه نام دارد که هر کسی آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود»^۱. فرشتگان از نام‌های خداوند آفریده شده‌اند. همان طور که در مطالب پیشین و در کتاب متشابهات گفته شد^۲، هر اسم، یک بال می‌باشد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولِي أجنِحَةٍ مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء إن الله علی کل شیء قَدیر»^۳ (ستایش تنها از آن خداوند است، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دو دو، سه سه و چهار چهار. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است). فرشته‌ی دوم نیز از یک نام از اسم‌های خداوند بیه غیر از آن نود و نه اسم - آفریده شده بود. زبردست هر کدام از این فرشتگان، فرشتگانی هستند و آنها رهبران فرشتگان زبردستان می‌باشند. دارنده‌ی نود و نه اسم، نود و نه نوع از فرشتگان را رهبری می‌کرد؛ چرا که اسم‌های آنان را می‌دانست. منظورم از اسم یا نام در اینجا، لفظ یا

۱ - از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم دارد - صد تا منهای یکی - کسی که آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود...». توحید صدوق: ص ۱۹۴.

۲ - متشابهات: ج ۲ پاسخ سوال ۶۴.

۳ - فاطر: ۱.

معنا نیست؛ بلکه حقیقت اسم است که برای مخلوق امکان‌پذیر می‌باشد. این فرشته از فرشته‌ی دیگر درخواست کرد که حقیقت اسم فرشته‌ای که او را رهبری می‌کند، به او بیاموزد و بشناساند. این مطلب مستلزم شناختن اسمی از خداوند است که فرشته از آن آفریده شده است. از آنجا که این فرشته یعنی فرشته‌ای که نود و نه اسم را دارا می‌باشد از این یک نام آفریده نشده است، توانایی شناختن آن را ندارد؛ چرا که در فطرت او این نام به ودیعه گزارده نشده است. بنابراین او توانایی رهبری کردن فرشته‌ای را که فرشته‌ی دوم راهبرش می‌باشد و از اسمی آفریده شده است که فرشته‌ی اول آن را نمی‌داند، ندارد.

فرشته‌ی اول از فرشته‌ی دوم، شناساندن آن اسم را به دستور خداوند، درخواست نمود «لَا يَسْئَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ (که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند).

آن فرشته از فرشته‌های نود و نه‌گانه و از فرشته‌ای که آنها را رهبری می‌کند، به گوسفندان تعبیر کرده است؛ چرا که گوسفندان در بین حیوانات چرند بیشترین حرف‌شنوی را از رهبری و اطاعت از چوپان و راهبرش دارد؛ همان‌طور که فرشتگان مطیع رهبرشان هستند و از او سرپیچی نمی‌کنند. این، شیوه‌ی رسانیدن علم از ملکوت به این عالم جسمانی می‌باشد. این عمل، تمثیل آوردن براساس آنچه در این عالم جسمانی وجود دارد، می‌باشد، تا فهمیدن علم و خبر ملکوتی، آسان گردد، درست مانند وضعیت رؤیا که ملائکه (علیهم السلام) به انسان نشان می‌دهند. آنها از این موارد استفاده می‌کنند: گوسفند برای تعبیر پیرو و تابع، خورشید و ماه برای هدایت‌گر، چای برای تعبیر غم و اندوه؛ و به همین ترتیب از این عالم جسمانی به صورت رمزگونه استفاده می‌کنند تا معانی را بیان کنند. بنابراین گوسفندان به رمز اشاره به فرشتگانی دارد که این دو فرشته راهبریشان می‌کنند.

این در خصوص کلام پیامبران و فرشتگان است؛ اما قرآن، سخن خداوند سبحان و متعال است که هیچ چیزی همانند او نیست. کلام خداوند سبحان مانند کلام بشر نمی‌باشد و قواعد سخن بشری بر آن اجرا نمی‌گردد؛ و حتی هیچ سخنی مانند سخن او سبحان و متعال نمی‌باشد، همان‌طور که هیچ چیزی شبیه او نیست (آیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

روشنگری

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ»^۱ (گفت: به خدا پناه می‌برم، که جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته‌ایم بگیریم، اگر چنین کنیم از ستمکاران خواهیم بود).
چرا یوسف از اینکه کسی از آنان را نگه دارد، به خداوند پناه می‌جوید؟ و کالای یوسف چه بود؟

اگر یوسف از اینکه کسی غیر از آنکه جام (پیمانه) نزدش است را نگه دارد، به خداوند استعاذه می‌کند، پس با این سخنش، بر متهم بودن بنیامین تأکید می‌نماید، با وجود اینکه بنیامین دزد نیست!

حقیقت این است که کالای یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) چیزی غیر از جام و پیمانه می‌باشد؛ بلکه همان ولایت برای ولی خداوند و اعتراف به حاکمیت الله و سجده برای خلیفه‌ی او در زمینش است. و چنین چیزی در دل کسی جز بنیامین وجود نداشت؛ چرا که او به هیچ وجه با آنها همراهی نمی‌کرد و در گناه غصب کردن جایگاه یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) شریک آنها نبود، و او به اینکه برادرش جانشین خداوند در زمینش می‌باشد، اقرار می‌نماید؛ بنابراین کالای یوسف در قلب بنیامین بود؛ چرا که کالای یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) همان دین و ایمان حقیقی می‌باشد.

مهدی قائم (عَلَيْهِ السَّلَام) نیز به همین صورت می‌فرماید: پناه می‌برم بر خدا اگر جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته‌ایم بگیریم، و کالای مهدی، قرآن است. ایشان، یاران و انصارش که قرآن را در دل‌هایشان حمل می‌کنند، پاکیزه می‌نماید؛ چرا که آنها کالای مهدی را بر دوش می‌کشند و راضی نشدند که در گناه طرد کردن قرآن و صاحبش مهدی، شریک باشند. آنها این استحقاق را پیدا کردند که یاران و انصار مهدی شوند و این به دوش کشیدن توسط آنها در جامعه‌ی جاهلیت، آسان یا سبک نمی‌باشد؛ جامعه‌ای که علمای بی‌عمل و اعضای نادانش، به طرد کردن یا به قتل رسانیدن یا انداختن یوسف آل محمد مهدی (عَلَيْهِ السَّلَام) در چاه، رضایت دادند.

امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در توصیف حال ایشان می‌فرماید: «... حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی

پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلس در آن روز بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند»^۱.

یک نکته از این آیه «إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» (به غیر از کسی را که کالای خود را نزد او بیابیم...) باقی می‌ماند تا بدانیم؛ اینکه سجده‌ی برادران یوسف، چیزی جز بازگشتی به حق و اعتراف به حاکمیت خداوند و اینکه یوسف (علیه السلام) وصی یعقوب و جانشین خداوند در زمینش است، نمی‌باشد. اما سجده‌ی یعقوب برای آموزش دادن آنها و شناساندن به آنها و تأکید بر مقام و جایگاه یوسف (علیه السلام) می‌باشد. یعقوب (علیه السلام) در سجده‌اش بر یوسف (علیه السلام) معلّم برادران یوسف (علیه السلام) بود.

یوسف، برادرش بنیامین را پناه داد و او را به خود نزدیک نمود؛ چرا که کالای یوسف در دل بنیامین بود و اکنون برادران یوسف (علیه السلام) نیز کالای او را در دل‌هایشان حمل می‌نمودند و با سجده‌کنندگان، به سجده درافتادن و ابلیس که خداوند لعنتش کند، در ادامه‌ی فریب دادن آنان، ناکام ماند.

نتیجه اینکه یوسف آنان را نزد خود پناه داد؛ چرا که دیگر اکنون کالای او، پس از اینکه آنها به حق یوسف و گناه و خطای خویش اعتراف کردند، نزد آنان و در دل‌هایشان می‌باشد. «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِبِينَ»^۲ (گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بودیم). اکنون، آنها به اینکه خداوند یوسف (علیه السلام) را به عنوان وصی یعقوب (علیه السلام) برگزیده است، معترف می‌باشند و حتی قسم یاد می‌کنند که یوسف (علیه السلام) صاحب حق الهی است: «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا» (گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد).

این رخداد با حضرت محمد فرستاده‌ی خداوند (صلی الله علیه و آله) نیز صورت پذیرفت و با مهدی نیز حاصل خواهد شد. «سُنَّةُ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا»^۳ (این سنت خداوند

۱ - نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۱.

۲ - یوسف: ۹۱.

۳ - فتح: ۲۳.

است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

علی علیه السلام به ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیش‌تر در مورد رسول خدا ناسزایی گفت و تنها حسان با این سخنش «آیا به ابوسفیان نرسانم...» با او به مخالفت برخاسته بود، فرمود: «از سوی وجه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او برو و به ایشان بگو سخنی را که برادران یوسف به یوسف گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بودیم)، که خداوند دوست نمی‌دارد که احدی در سخن گفتن از او برتر باشد». ابوسفیان این کار را انجام داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است).

سپس ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب ایاتی گفت که در آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله معذرت‌خواهی نموده بود؛ از جمله:

غیر از خودم، هدایت‌گری بدایت و راهنمایی کرد
 به سوی خداوند که من اورا از هر دری رانده بودم
 او را بزمی داشتم و نسبت به محمد نادان بودم
 ادعایی داشتم؛ هر چند نسبتی با محمد ندارم^۱

مفضل بن محمد می‌گوید: از ابا عبدالله امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»^۲ (و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد) پرسیدم. ایشان علیه السلام فرمود: «این آیه مخصوص ما نازل شده است؛ هیچ فردی از فرزندان فاطمه نیست که بمیرد و از دنیا بیرون نمی‌رود، مگر اینکه به امامت امام، اقرار می‌کند، همان طور که فرزندان یعقوب به یوسف اقرار نمودند، آن هنگام که گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا» (به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد)».

۱ - بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۲۵۹.

هدانی هاد غیر نفسی و دلنی علی الله من طرده کل مطرد
 اصد و انای جاهلاً عن محمد و ادعی وان لم أنتسب من محمد

۲ - نسا: ۱۵۹.

روشنگری از علم یعقوب

یعقوب علیه السلام یا اسرائیل علیه السلام پیامبری فرستاده شده بود و خداوند آنچه از عالم غیب اراده فرموده بود را به او تعلیم داده بود. اکنون برادران یوسف علیه السلام می‌خواهند بنیامین برادر یوسف علیه السلام را با خودشان به مصر ببرند. در اینجا که یعقوب علیه السلام می‌فرماید: «لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»^۱ (گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا به نام خداوند با من پیمانی ببندید که نزد منش بازمی‌آورد؛ مگر آنکه همه گرفتار شوید. چون با او عهد کردند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است).

گویی یعقوب می‌دانست اگر بنیامین با برادرانش برود، با آنان باز نمی‌گردد و حتی با علم خودش آن را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ مگر در حالت ناتوان بودنشان از بازگرداندن بنیامین به همراه خود: «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» (مگر آنکه همه گرفتار شوید). حتی یعقوب علیه السلام هنگامی که برادران یوسف علیه السلام بدون بنیامین بازگشتند و به براءت و بی‌گناهی خود تأکید می‌کردند: «يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ»^۲ (ای پدر، پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه می‌دانیم شهادت نمی‌دهیم و از غیب نیز آگاه نیستیم) و حتی کسی نیز یافت می‌شود که براءت و بی‌گناهی آنان را گواهی دهد: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»^۳ (از شهری که در آن بوده‌ایم و از کاروانی که همراهش آمده‌ایم پیرس، که ما راست‌گوییم)، می‌بینیم که ایشان علیه السلام می‌فرماید: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۴ (نه، بلکه نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست و مرا صبر جمیل بهتر است، امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است). با اینکه آنها بر براءت و بی‌گناهی خود تأکید می‌ورزند و شهودی نیز بر براءت آنها در قضیه‌ی بنیامین وجود دارد، باز هم یعقوب علیه السلام اتهام آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد.

یعقوب علیه السلام از این سخن «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا» (بلکه نفس شما کاری را در نظرتان

۱ - یوسف: ۶۶.

۲ - یوسف: ۸۱.

۳ - یوسف: ۸۲.

۴ - یوسف: ۸۳.

بیاراست) چه چیزی را قصد نموده است؟!

واقعیت این است که یعقوب، واقعه‌ی نخستین - واقعه‌ی مربوط به یوسف (علیه السلام) - را قصد کرده بود و گویی می‌خواهد بگوید که این رخداد جدید، یعنی از دست دادن بنیامین، به از دست رفتن یوسف (علیه السلام) مربوط می‌شود؛ رخدادی که آن را با همان ویژگی توصیف نموده بود: «وَجَاءَ وَاعَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمَسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»^۱ (جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند. گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می‌گویید، باید از او یاری خواست)؛ نفس اماره‌تان در نظرتان بیاراست و گرگ شعله‌ور شده‌ی موجود در نفس‌هایتان، آن ماجرای پیشین یعنی ماجرای یوسف (علیه السلام) را رقم زد و حادثه‌ی بنیامین نیز مرتبط با رخداد یوسف (علیه السلام) می‌باشد؛ از همین رو می‌بینیم که سخنش را اینگونه تکمیل می‌فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲ (امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است).

به علاوه ایشان را پس از فقدان بنیامین، گریان و نالان بر بنیامین نمی‌بینیم؛ بلکه بر یوسف (علیه السلام) آه و زاری می‌کند: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»^۳ (روی خود از آنها بگردانید و گفت: ای اندوها بر یوسف! و چشمانش از غم، سپیدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد) تا تأکید کند که حادثه‌ی بنیامین مربوط به یوسف (علیه السلام) می‌باشد.

بنابراین یعقوب از وضعیت یوسف (علیه السلام) و وضعیت بنیامین که با او بود، آگاهی داشت و همچنین از آزاری که به یوسف (علیه السلام) رسیده بود و تنها بودن او (علیه السلام) در مصر در به دوش کشیدن کلمه‌ی الله و دین خداوند سبحان. اگر این آیات را با دقت و تائی مطالعه کنیم، یعقوب (علیه السلام) را آگاه می‌بینیم و اینکه او از وضعیت یوسف (علیه السلام) و بنیامین (علیه السلام) بسیار آگاه می‌باشد: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّبُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا

۱ - یوسف: ۱۸.

۲ - یوسف: ۸۳.

۳ - یوسف: ۸۴.

الْقَوْمِ الْكَافِرُونَ»^۱ (روی خود از آنها بگردانید و گفت: ای اندوها بر یوسف! و چشمانش از غم، سپیدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد * گفتند: به خدا سوگند پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا بمیری * گفت: جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم؛ زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید * ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا، مایوس مشوید؛ چرا که تنها کافران از رحمت خدا مایوس می‌شوند). با اینکه این بار، بنیامین از دست رفته است، می‌بینیم یعقوب علیه السلام می‌فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است) و «يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ» (ای اندوها بر یوسف) و در نهایت، آنان را به جست‌وجوی یوسف علیه السلام دستور می‌دهد: «ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» (بروید و یوسف و برادرش را بجوید)؛ گویی فقدان بنیامین، گشایشی بود تا یوسف علیه السلام به یعقوب بازگردد و گویی یعقوب این موضوع را می‌دانست و حتی به آن یقین داشت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ»^۲ (اگر مرا دیوانه نخوانید، بوی یوسف می‌شنوم).

۱ - یوسف: ۸۴ تا ۸۷.

۲ - یوسف: ۹۴.

روشنگری

«وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۱ (گفت: ای پسران من، از یک دروازه داخل مشوید، از دروازه‌های مختلف داخل شوید؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند).

یعقوب علیه السلام از سوی خداوند می‌دانست، همان طور که یوسف علیه السلام از دست رفته بود، بنیامین نیز از دست خواهد رفت؛ بنابراین پیمانی از آنان می‌گیرد تا بنیامین را برگردانند و مگر «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ»^۲ (مگر آنکه همه گرفتار شوید) و همچنین می‌دانست که آنها گرفتار خواهند شد و حتی در این آیه «لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (از یک دروازه داخل مشوید، از دروازه‌های مختلف داخل شوید؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند) می‌خواهد آنها را از یکدیگر جدا کند، شاید بنیامین نجات یابد و به او بازگردد؛ چرا که به همراه برادرانش شناخته می‌شد و تعداد آنها نظرها را به سویشان جلب می‌کرد.

با این حال یعقوب می‌داند که این عملکرد چندان سودی به حالشان نخواهد داشت؛ چرا که خواست و مشیت خداوند انجام شدنی است و آنچه یعقوب به فرزندانش تعلیم داد «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» (تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت)؛ ولی بر حذر داشتن یعقوب در برابر تقدیر و قضای خداوند سبحان و متعال چه سودی دارد؟! «مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا»^۳ (این کار در برابر اراده‌ی خدا سودشان نبخشید، تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت).

همچنین یعقوب علیه السلام آگاه بود که «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد)؛ ولی می‌خواست هر کاری که برای حفظ کردن بنیامین انجام شدنی بود را مهمل نگذارد و نتیجه، آنچه اراده و مشیت خداوند است، انجام شدنی است. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا

۱ - یوسف: ۶۷.

۲ - یوسف: ۶۶.

۳ - یوسف: ۶۸.

لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند).

پس از همهی اینها، باید توجه داشت که یعقوب صاحب علم و معرفتی از سوی خداوند سبحان و متعال بود و به اندازه‌ی علم و شناختش عمل نمود. «وَإِنَّهُ لَكُدُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (زیرا او را علمی بود که خود به او آموخته بودیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). ولی بالاتر از یعقوب صاحب علم، یوسف علیه السلام دانا بود. نتیجه این شد که «برادرانش به او پناه بردند» و تدبیر یعقوب علیه السلام برای بازگردانیدن بنیامین به سویش، فایده‌ای دربرداشت: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۲ (اینچنین حيله‌ای به یوسف آموختیم. در آیین آن پادشاه نگه داشتن برادر، حق او نبود؛ مگر اینکه خواست خداوند باشد. هر کس را بخواهیم به درجاتی بالا می‌بریم و فراز هر دانایی، داناتری است).

۱ - یوسف: ۶۸.

۲ - یوسف: ۷۶.

روشنگری: دعوت یوسف، چرا در مصر؟!

پاسخ به این پرسش، بابتی برای شناختن حکمت انتخاب مکان بعثت پیامبران و فرستادگان علیهم السلام و همچنین برای شناختن حکمت منتقل شدن یوسف علیه السلام از آغوش پدر به سرزمین مصر را می‌گشاید؛ همچنین برای دانستن وظیفه‌ی مهم نخستینی که پیامبران و فرستادگان علیهم السلام به آن مأمور شده‌اند. پاسخ این پرسش، سنگ مبارکی است که سه گنجشک را هم‌زمان می‌زند و شاید هم بیشتر؛ و نه چون ضرب المثلی که می‌گوید: دو گنجشک با یک سنگ.

شروع پاسخ، به اولین جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم علیه السلام بازمی‌گردد. این چیزی است که تمامی پیروان ادیان الهی در موردش اتفاق نظر دارند و در قرآن آمده است: **«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).**

این همان خلافت و جانشینی است که ابلیس (لعنت الله) آن را نپذیرفت و بیشتر فرزندان آدم از این نپذیرفتن، دنباله‌روی نمودند: **«إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۲ (مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند).** در طول مسیر، دو جبهه تشکیل شد: جبهه‌ی حق به نمایندگی جانشین خداوند در زمینش و پیروان آنها، و جبهه‌ی باطل به نمایندگی انکار کنندگان خلیفه‌ی خداوند در زمینش، حاکمان و علمای بی‌عمل و پیروانشان.

از این جهت که جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم علیه السلام و اوصیای پس از او از فرزندان **«ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۳ (فرزندان بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و دانا است)** تمثیل خداوند در زمین می‌باشند؛ پس حکم آنها، حکم خداوند، فرمان آنها، فرمان خداوند و نهی‌شان، نهی خداوند می‌باشد: **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۴ (و سخن از روی هوی و هوس نمی‌گوید * نیست این سخن جز آنچه وحی می‌شود).**

جبهه‌ای از جبهه‌های باطل که با اوصیا روبه‌رو می‌شود، در خلال دعوت و ادعای آنها علیهم السلام

۱ - بقره: ۳۰.

۲ - حجر: ۴۲.

۳ - آل عمران: ۳۴.

۴ - نجم: ۳ و ۴.

شکل می‌گیرد؛ به طوری که این دجال‌ها ادعا می‌کنند که خودشان، جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. آنها خود به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شوند؛ از جمله برخی از آنان ادعای پیامبری، امامت یا سلطنت باطل و دروغین را مطرح می‌کنند؛ به عبارت دیگر مدعی می‌شوند که از سوی خداوند و نماینده‌ی او هستند، در حالی که از سوی شیطان و نماینده‌ی او می‌باشند. آنها بسیاری از مردم را فریب می‌دهند و بسیاری از مردم پیرویشان می‌کنند. به همین سبب، پیامبران آمدند تا از مسیر واقعی الهی و دعوت حقیقی خداوند دفاع نمایند و حق خودشان را برای مردم آشکار کنند؛ هر چند این دجال‌ها، غاصبان حق آنها باشند و جامه‌های آنها را بر تن خویش کرده باشند.

فراعنه‌ی مصر از خطرناک‌ترین این مدعیان باشند؛ چرا که مدعی بودند که آنها خود سلسله‌ای مبارک و پاک از نسل آدم علیه السلام هستند و جانشینی و خلافت در میان آنان است؛ حتی ادعا کردند فراتر از جایگاه بشر می‌باشند و آنها مرتبه‌ای از مرتبه‌های الوهیت بر سایر نسل آدم علیه السلام را دارا هستند؛ پس بر همه‌ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند؛ اطاعتی کورکورانه، بدون هیچ تفکر و تدبری در وضعیت پست و حقیرشان و همچنین منهج انحرافی‌شان از تعالیم دین الهی!

از همین رو، رویارویی با این تحریف و انحراف و رسوا نمودن سران آن و بیان کردن حق و اهلش، ناگزیر می‌باشد. یوسف علیه السلام پیامبر فرستاده شده، فرد انتخاب شده از سوی خداوند سبحان و متعال برای این مأموریت دشوار و طاقت‌فرسا و پُر خَس و خاشاک شد. به همین جهت یوسف علیه السلام به مصر منتقل شد تا با این مدعیان مواجه شود، حق را بیان کند، آنها را رسوا و مُفْتَضِح نماید و مسیر را برای قائم آل ابراهیم علیه السلام یعنی حضرت موسی علیه السلام هموار نماید. یوسف علیه السلام به پیروزی بزرگ و ارزشمندی دست یافت که نتایج آن را فقط در زمان یوسف علیه السلام و نزد عامه‌ی مردم نمی‌بینیم؛ بلکه نتایج مبارکی از آن را صدها سال بعد در زمان حضرت موسی علیه السلام و به خصوص در خودِ کاخ فرعون مشاهده می‌کنیم.

این مؤمن آل فرعون در زمان موسی علیه السلام و خطابه‌ی او می‌باشد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^۱ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه

آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف کارِ شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

بنابراین یوسف علیه السلام به مصر منتقل شد تا وظیفه‌ی الهی بزرگی را به انجام برساند. مکان مبعوث شدن یوسف علیه السلام مصر است که در آن زمان، نماینده‌ی مرکز دعوت شیطان محسوب می‌شد. اگر با دشمن در میانه‌ی خانه‌ی خودش به نبرد برخیزد و پیروز گردد، این بر توانایی و تسلطی که در اختیار دارد دلالت می‌نماید؛ همان توانایی و تسلط خداوند سبحان و متعال که بر هر چیزی توانا است. او قادر است یوسف علیه السلام صغیر و کوچک را به گونه‌ای قرار دهد که حکومت شیطان را نابود کند، بر آن مسلط شود و بسیاری از مردمانش را به حق هدایت کند. او مردم را در مصر - کسانی که از فرعون پیروی می‌کردند و او را جانشین خداوند در زمینش و حتی تمثیلی از لاهوت در زمین، می‌پنداشتند - این گونه مخاطب قرار می‌دهد: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۱ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام).

با اینکه از منظر تاریخی، اینکه فراعنه که خداوند لعنت‌شان کند، جهان دیگر و وجود آن را ترویج می‌کردند، شناخته شده و ثابت شده است، ولی در حقیقت این ترویج آنها از روی ایمان و یقین به آخرت نبود؛ بلکه با این عنوان آن را ترویج می‌کردند که خودشان آقایان، پادشاهان و حاکمان آن هستند و فقط کسانی از آن بهره‌مند خواهند شد که از آنها پیروی کنند و آنها را همراهی نمایند. از همین رو یوسف علیه السلام این حقیقت را با وضوح تمام بیان می‌کند که «لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آنها به خداوند ایمان ندارند) و اینکه آنها «بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (به آخرت کافر هستند)؛ بنابراین آنها ادعای ایمان دارند تا به این وسیله به سود مادی و دنیوی برسند و به واسطه‌ی ادعایشان با خدعه و حيله‌گری بر مردم مسلط شوند.

به علاوه یوسف علیه السلام فقط به رسوا کردن این مدعیان و دروغ‌گویان کفایت نمی‌کند؛ بلکه صاحبان حق را برای مردم مصر روشن می‌کند و همچنین به روشنی تمام از آنها نام می‌برد و حتی انتساب خودش را به آنان بیان می‌نماید؛ علی‌رغم اینکه نَسَب او علیه السلام شناخته شده نبود، بلکه کودکی بود که کاروانی او را یافته بود. «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا

أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^۱ (من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

یوسف علیه السلام عقیده‌ی حق را تبیین می‌نماید و اینکه این عقیده، عقیده‌ی او و پدران پیامبرش علیهم السلام می‌باشد. «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

او در رسوا کردن فراعنه و اینکه ربوبیت آنها، ربوبیت باطلی است که از ربوبیت خداوند سبحان و متعال سرچشمه نمی‌گیرد و هیچ ارتباطی با ربوبیت خداوند سبحان و متعال ندارد، استمترار دارد. «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۲ (ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟).

سپس یوسف علیه السلام دعوت حَقِّش با بیان ریشه‌ی دعوت اهل باطل و ارتباط نداشتن آن با خداوند سبحان و متعال، به پایان می‌رساند «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳ (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

بنابراین، توجه داشته باشید... دعوی این فراعنه (فریب‌دهندگان، علمای بی‌عمل و حاکمان) «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است)؛ چرا که قوانین و نام‌هایی هستند که مردم وضع‌شان نموده‌اند و هر چه مردم وضع کنند، اگر از سوی خداوند نباشد، از ناحیه‌ی شیطان است و عبادت شیطان محسوب می‌گردد «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ» (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید، نمی‌پرستید).

۱ - یوسف: ۳۸.

۲ - یوسف: ۳۹.

۳ - یوسف: ۴۰.

همان طور که حضرت محمد رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «کسی که به سخن‌گویی گوش فرا دهد، او را پرستیده است؛ اگر در مورد خداوند سخن بگوید، خداوند را پرستیده و اگر در مورد شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است».^۱

اما اگر خواستار حق هستید، حق در «فرمان‌روایی خداوند» و حاکمیت خداوند می‌باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید). این همان دین حقی است که مورد رضایت خداوند می‌باشد؛ حتی اگر مردم به آن ناآگاه باشند و آن را خوش نداشته باشند: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). این حقی است که یوسف عليه السلام با بهترین بیان، آن را بیان می‌نماید.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی همه‌ی نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانایی).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^۳ (آن کس که از آن او است فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، و فرزندی نگرفته است، و او را شریکی در فرمان‌روایی نیست، و هر چیز را بیافریده و به اندازه تقدیر کرده است).

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴ (بزرگوار و متعالی است خداوندی که فرمان‌روایی به دست او است، و او بر هر چیزی توانا است).

سپس خداوند سبحان از آنها پرسشی می‌پرسد که عملکرد آنها را در سیطره یافتن بر فرمان‌روایی و دور کردن خلفای خداوند در زمینش، یعنی پیامبران و اوصیا عليهم السلام یا همان طور که خود سبحان و متعالمش نامیده است یعنی «النَّاسُ» (مردم)، محکوم می‌نماید: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا»^۵ (یا از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟ که در این صورت به قدر آن

۱ - کافی: ج ۶ ص ۴۳۴ ح ۲۴ ؛ وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۲۸ ح ۱۳.

۲ - آل عمران: ۲۶.

۳ - فرقان: ۲.

۴ - ملکه: ۱.

۵ - نسا: ۵۳.

گودی که بر پشت هسته‌ی خرما است به مردم سودی نمی‌رساند).

عجب پریشی و عجب پریش‌کننده‌ای، و چه پستی و حقارتی برای پریش‌شوندگان! چگونه پاسخ خواهید داد؟! آیا خواهید گفت فرمان‌روایی برای آنها است و از آن خداوند نمی‌باشد؟! یا خواهید گفت آنان شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند؟! «لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» (از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟).

به حق که ننگ و عار برای کسانی است که خودشان را منصوب نموده‌اند و همین‌طور برای کسانی که غیر خودشان را «با انتخابات و شورا» منصوب می‌نمایند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند سلطنت از آن آنها است و نه برای خداوند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند که آنها شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند!

اگر خواهان رهایی از این ننگ و خفت در پیشگاه خداوند هستند، باید اعتراف نمایند که تنها خداوند همان کسی است که به هر که بخواهد سلطنت می‌بخشد، و خداوند چنین اراده فرموده است که فرمان‌روایی‌اش در آل ابراهیم علیهم‌السلام، و سپس در آل محمد علیهم‌السلام که خود از آل ابراهیم علیهم‌السلام می‌باشند، بماند و سپس در آل محمد بن الحسن المهدی علیه‌السلام که جزو آل محمد علیهم‌السلام و جزو آل ابراهیم علیهم‌السلام هستند، قرار گیرد.

«إِذْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۱ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

روشنگری از پیراهن یوسف علیه السلام

موارد زیر در پیراهن یوسف علیه السلام وجود داشت:

۱- سببی برای نجاتش؛ چرا که برادران یوسف علیه السلام در آن، راهی برای مکر و حيله‌شان بدون به قتل رسانیدن او علیه السلام یافتند: «وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ»^۱ (جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند).

۲- دلیلی بر براءت و بی‌گناهی یوسف علیه السلام از تهمت زنا.

«وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۲ (هر دو به سوی در دویدند، و زن جامه‌ی او را از پشت درید، و سرور آن زن را نزدیک در دیدند. زن گفت: جزای کسی که به همسر تو قصد بدی داشته باشد چیست؟ جز اینکه به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید؟).

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۳ (یوسف گفت: او تن من را می‌خواست و مرا به خود خواند و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است، زن راست می‌گوید و او دروغ گو است).

«وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۴ (و اگر جامه‌اش از پشت دریده است، زن دروغ می‌گوید و او راست‌گو است).

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ»^۵ (چون دید جامه‌اش از پشت دریده است، گفت: این از مکر شما زنان است، که مکر شما زنان مکری است بزرگ).

۳- آیه و نشانه‌ای بود که بینایی را به یعقوب بازگردانید و آنچه پس از آن رخ داد را رقم زد؛ از جمله انتقال بنی‌اسرائیل به مصر به جهت آماده ساختن سرزمینی مناسب برای قائم آل ابراهیم حضرت موسی علیه السلام: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَنْتُمْ بِأَهْلِكُمْ

۱ - یوسف: بخشی از آیه‌ی ۱۸.

۲ - یوسف: ۲۵.

۳ - یوسف: ۲۶.

۴ - یوسف: ۲۷.

۵ - یوسف: ۲۸.

أُجْمَعِينَ»^۱ (این پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدرم اندازید تا بینا گردد و همه‌ی کسان خود را نزد من بیاورید).

۴- و در نهایت، آن پیراهن وسیله‌ای برای به انصاف رفتار کردن یعقوب علیه السلام از سخت گرفتن بر فرزندانش بود. چه بسیار گفتند: «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۲ (گفتند: به خدا سوگند پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا هلاک شوی) و «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»^۳ (گفتند: به خدا سوگند که تو در همان گمراهی دیرین خویش هستی)، اما «لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴ (چون بشارت‌دهنده آمد و جامه بر روی صورت او انداخت، بینا گشت. گفت: آیا نگفتمتان که آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید؟) و در این هنگام «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»^۵ (گفتند: ای پدر برای گناهان ما آموزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم).

تمام اینها در پیراهن یوسف علیه السلام بود!

راز این پیراهن چه بود که محلی برای تجلی فیض الهی و آیات و نشانه‌های خداوند سبحان و متعال شد؟

حقیقت این است که این پیراهن، پیراهنی بود که آن قلب پاکِ درست‌کار فرشته‌خوی ملکوتی را لمس نموده بود؛ قلب یوسف علیه السلام که کلمات خداوند را به وسیله‌ی رؤیای صادقانه دریافت کرده بود و درحالی که یوسف علیه السلام کودک کوچکی بود، این قلب پاک به کلمات خداوند ایمان آورد و به آن کفر نوزید.

کرامت این پیراهن در این بود که لمس‌کننده‌ی قلب یوسف علیه السلام بود و نه چیز دیگر؛ این راز پیراهن بود. در تمام این آیات و نشانه‌ها، این پیراهن گواه عادلانه بود که به پاکی و درستی قلب یوسف گواهی می‌داد. این پیراهن سخن گفت؛ ولی در عمل و نه با گفتار، چقدر مردم نیازمند هستند تا از پیراهن یوسف علیه السلام راستی، امانت، سخن حق و دادن حق به هر

۱ - یوسف: ۹۳.

۲ - یوسف: ۸۵.

۳ - یوسف: ۹۵.

۴ - یوسف: ۹۶.

۵ - یوسف: ۹۷.

صاحب حقی را بیاموزند و همچنین از آن، ترک گفتن حسد، منیت و اخلاق نکوهیده را یاد بگیرند.

حال، این پیراهن یوسف را که یک جسم جامد است در برابر کسانی قرار دهیم که ملازم یوسف علیه السلام بودند و یوسف علیه السلام را می‌شناختند درست به همان شکل که پیراهن، ملازم یوسف علیه السلام بود و او را می‌شناخت. و ببینیم چقدر مردم به یوسف علیه السلام ستم روا داشتند و چقدر این پیراهن، نسبت به یوسف علیه السلام منصف و عادل بود؛ چقدر مردم یوسف علیه السلام را خوار و ذلیل نمودند و چقدر این پیراهن به یوسف علیه السلام کمک کرد و او را یاری نمود. هر دفعه، این پیراهن و این مردمان تغییر می‌کردند؛ ولی پیوسته پیراهن انصاف را رعایت می‌کرد و یوسف علیه السلام را یاری می‌داد در حالی که مردمان به او ستم روا می‌داستند و یوسف علیه السلام را خوار و زبون می‌نمودند.

این پیراهن داستانی همانند آنچه با یوسف علیه السلام به وقوع پیوست، نداشت؛ ولی شایسته است بدانیم که منظور خداوند از سخن گفتن با انسان از طریق این پیراهن چیست و از این خطاب الهی که هر مرحله و در هر جایگاهی در این پیراهن تجلی نمود، درس بگیریم. به علاوه چرا به طور خاص پیراهن، و نه هر لباس دیگری که بدن یوسف علیه السلام را لمس نموده است؟!

حقیقت این است که پیراهن، اشاره‌ی روشنی به قلب یوسف علیه السلام دارد. آنچه باعث نجات یافتن یوسف علیه السلام شد، پاکی قلبش و اخلاص او برای خداوند سبحان و متعال بود. خداوند در قلب یوسف علیه السلام بود و به وسیله‌ی پیراهن یوسف علیه السلام با مردم سخن می‌گفت. خداوند متعال در تمامی این آیات و نشانه‌ها می‌فرماید که من در قلب یوسف علیه السلام هستم و این پیراهن همان طور که یوسف علیه السلام را لمس نموده، مرا نیز لمس نموده است. خداوند متعال از طریق این پیراهن به یوسف علیه السلام می‌فرماید: **«ای فرزند آدم! مرا هنگام خشمتم یاد کن تا هنگام خشمم، یادت کنم، تا همراه آنان که نابودشان می‌کنم، نابودت نکنم، و آن هنگام که ستمی بر تو رفت، به یاری من برای خودت راضی و خوشنود باش؛ چرا که یاری من برای تو، از یاری خودت برای خودت بهتر است.»**^۱

پس اگر در چاهی عمیق بیفتی، تو را نجات می‌دهم، و اگر اهل بدی و فحشا به تو بدی

رسانیدند، تو را یاری می‌دهم، و اگر بخواهی مردگان را زنده کنی و بیماران را شفا دهی، من شفا دهنده‌ی زنده‌کننده‌ای هستم که خودم را به کسی که مرا یاد کند، عطا می‌کنم. پس من در قلب کسی هستم که مرا یاد کند و پیراهنش مرا لمس کند، همان طور که قلبش را لمس می‌کند.

پس از سپری شدن سالیانی از داستان پیراهن معجزه‌گونه، پیراهن آیات الهی، آیه‌ی دیگری می‌آید: دست سپید موسی برای بینندگان؛ دستی که پس از لمس کردن قلب موسی (علیه السلام) بیرون می‌آید «وَاضْمَمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيَّضًا مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى»^۱ (دست خویش در بغل کن، بی هیچ عیبی، سفید بیرون آید، این هم آیتی دیگر). گویی هرآنچه در قلب موسی (علیه السلام) است را بیرون می‌آورد تا مردم آن را سفید، خالص، طاهر و پاک، و عدل و نوری ببینند که هر آنچه در نوسان است را پُر می‌کند. همچنین، این دست آنچه در قلب موسی (علیه السلام) می‌باشد یعنی خداوند سبحان و متعال را لمس می‌کند، تا خبر دهد که او سبحان و متعال در قلب موسی است و او موسی (علیه السلام) را فرستاده است.

همان طور که پیش‌تر پیراهن به مردم خبر می‌داد که خداوند در قلب یوسف (علیه السلام) است و این خداوند سبحان و متعال است که یوسف (علیه السلام) را فرستاد و او را به عنوان خلیفه و جانشینش در زمی‌ش منصوب فرمود.

این پیراهن، آیه‌ای اعجاز‌گونه است. چه بسیار نشانه از نشانه‌های خداوند هستند که مانند این پیراهن می‌باشند در حالی که مردم، غافل و روی‌گردان از آنها، از کنارشان می‌گذرند؛ که اگر خواستار حق می‌بودند، آنها را می‌شناختند و برایشان در درخت و سنگ و در هر چیزی که دیدگانشان بر آن می‌افتاد یا گوش‌هایشان می‌شنید، متجلی می‌شد و حق را در پیراهن یوسف (علیه السلام) و دست موسی (علیه السلام) در آن زمان و این زمان می‌دیدند؛ ولی آنان از حق روی‌گردان‌اند: «وَكَايُنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»^۲ (چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین، که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند).

این روشنگری از داستان پیراهن یوسف بود. بر مردم است که در آن تدبیر کنند و از پیراهن یوسف (علیه السلام) یاد بگیرند؛ اگر سخن را از یوسف نمی‌پذیرند، از پیراهن یوسف (علیه السلام) و از

۱ - طه: ۲۲.

۲ - یوسف: ۱۰۵.

قلب یوسف و از کسی که درون قلب یوسف است، بشنوند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَبِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است).
 اما واحسرتا «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»^۲ (ای دریغ بر این بندگان) و اینکه هر چیزی در آن زمان و در این زمان، با یوسف (علیه السلام) به انصاف رفتار می‌کند و او را یاری می‌دهد مگر مردمان، موضوعی است بس خزن‌انگیز!

و در انتها می‌گوییم: اگر کار به جایی رسد که شیئی جامد (پیراهن یوسف) سخن بگوید و پس از آن، اگر مردم گوش شنوا نداشته باشند، به خاطر نسپرند و در نشانه‌های خداوند تدبیر نکنند و با استهزا و مسخره‌گری از آن روی‌گردان شوند، خداوند آنان را به عذابی که ردخور ندارد، انذار می‌دهد. پس از اینکه پیراهن یوسف در انتهای داستان یوسف (علیه السلام) سخن می‌گوید؛ داستانی که با سخن گفتن پیراهن، آن هنگام که بینایی به یعقوب بازمی‌گردد، به پایان می‌رسد. حق تعالی می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرًا فَجَنَّبَ مِنْهُ نَسَاءَ وَلَا يَرِدُ بِأُنْسًا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»^۳ (چون فرستادگان نومید شدند و به یقین دانستند که تکذیب می‌شوند، یاری ما برایشان آمد و هر که را خواستیم نجات دادیم، و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانیده نشود). آیا عاقلی هست که خویشتن را از عذاب در دنیا و آخرت نجات دهد، و پس از اینکه کر و کور بود، نشانه‌ها و آیات خداوندی را در هر چیزی بشنود و ببیند که به حق و صاحب حق اشاره می‌کند؟!

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴ (بگو: این راه من است؛ من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خداوند می‌خوانیم. منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم).

۱ - یوسف: ۱۱۱.

۲ - یس: ۳۰.

۳ - یوسف: ۱۱۰.

۴ - یوسف: ۱۰۸.

روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدّس

سوره‌ی یوسف با «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»^۱ (بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم) آغاز، و با «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است) به پایان می‌سد.

در روشنگری‌های پیشین گفتیم که داستان یوسف (علیه السلام) حول رؤیا می‌چرخد. یوسف پیامبر رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند، فرعون رؤیا می‌بیند و تمام اینها، رؤیاهایی از سوی خداوند هستند؛ صرف نظر از اینکه بیننده‌اش پیامبر باشد یا کافر. خداوند سبحان و متعال از این رؤیاهایی که در سوره‌ی یوسف (علیه السلام) تعریف نموده - که محور داستان یوسف (علیه السلام) و تمکین دادن او از سوی پادشاه مصر است - به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (بهترین داستان‌ها) تعبیر فرموده است. اکنون به بحث و بررسی آخرین آیه‌ی سوره‌ی یوسف می‌پردازیم تا ببینیم خداوند از حکایت کردن این داستان چه منظوری داشته است؛ از این رؤیاهایی که برای حضرت محمد پیامبر خدا و به دنبال آن برای هر کسی که به این پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده است، ایمان دارد، حکایت فرموده است: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است).

بنابراین در این داستان بهره‌ای نهفته است؛ بهره‌ای که می‌توان عبرت‌های بزرگی از آن برگرفت. شایسته است که انسان از غیر خودش عبرت گیرد؛ اگر کسی در گودالی سقوط کرده باشد، باید از راه و رفتار او دوری کند، تا در همان گودال سقوط نکند؛ چنین چیزی پذیرفته شده است.

اما واقعیت این است که کسانی که درس و عبرت می‌گیرند و داستان یوسف (علیه السلام) به آنان سود و منفعت می‌رساند فقط «أُولِي الْأَلْبَابِ» (خردمندان) هستند؛ و خرد انسان، قلب و باطن او می‌باشد. بنابراین دارندگان قلب‌های نورانی شده با نور خداوند و قلب‌های پاکیزه‌شده با پاک‌ی قدسی خداوند، بهره‌مندان از این رؤیاها و این مسیر نبوی کریم، می‌باشند.

۱ - یوسف: ۳.

۲ - یوسف: ۱۱۱.

اما کسانی که درون‌های سیاه و تاریک دارند، جزو خردمندان محسوب نمی‌شوند؛ چرا که قلب‌هایشان تَهِی است، آکنده از ظلمت عدم است و چیزی در اندرونشان نیست تا به آن خرد گفته شود.

داستان یوسف علیه السلام باید برای هر انسانی درس و عبرتی داشته باشد؛ ولی در واقع فقط برای کسانی درس و عبرتی است که به ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند؛ در نتیجه آنان سخنان خداوند را که در آینده می‌آید، تصدیق می‌کنند و نمی‌گویند از سوی شیطان است.

کلام خداوندی که با یوسف آل محمد علیهم السلام خواهد آمد را تصدیق می‌کنند؛ همان کسی که در آینده در پیشگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان است).

داستان یوسف علیه السلام و رؤیایی که یوسف علیه السلام و زندانی و فرعون دیدند، سخنانی کذب و برساخته نیست و از سوی شیطان نمی‌باشد؛ بلکه از جانب خداوند می‌باشند. پس بر شما است که از آن درس بگیرید و بهره‌مند شوید، تا آن هنگام که یوسف آل محمد علیهم السلام می‌آید، دچار لغزش نشوید و در گودال سقوط نکنید. این داستانی که خداوند از آن به نیکوترین داستان‌ها تعبیر فرموده است، چیزی جز «تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (تصدیق سخن پیشینیان) نیست؛ یعنی تصدیق آنچه در پیشگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آینده خواهد آمد؛ یعنی در آینده، پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله که همان یوسف آل محمد علیهم السلام می‌باشد.

در این رؤیایا و داستان، فقط تفصیل برخی موارد که به یوسف آل محمد علیهم السلام اختصاص دارد، وجود ندارد، بلکه در آنها «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (تفصیل هر چیزی) می‌باشد و در نتیجه این داستان در زمان ظهور یوسف آل محمد علیهم السلام یعنی قائم مهدی «هُدًى وَرَحْمَةً» (هدایت و رحمتی است)، فقط برای «اُولَی الْأَلْبَابِ» (خردمندان) و «وَلِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (و گروه مؤمن) خواهد بود و نه برای کسان دیگر!

آنان با نور خداوندی خواهند دید که زلیخا (همسر عزیز)^۱ همان دنیا و فرمان‌روایی دنیوی

۱ - ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «زلیخا از یوسف اجازه گرفت که به ملاقاتش برود. به او گفته شد: به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد، خوش نداریم تو را نزد وی ببریم. گفت: من از کسی که خوف خداوند دارد، ترسی ندارم. وقتی بر یوسف وارد شد، یوسف فرمود: ای زلیخا چه بر سرت آمده است، که می‌بینم احوال تو دگرگون شده است؟ زلیخا گفت: سیاسی‌خدایی را که سلاطین را به واسطه‌ی معصیتشان بندگان حقیق و بندگان کوچک را به واسطه‌ی طاعتشان از سلاطین قرار داد. حضرت یوسف فرمود: زلیخا چه چیزی تو را با آن سابقه‌ای که داری به سوی من کشانیده است؟ زلیخا

است که به آل محمد و یوسف آل محمد رو خواهد نمود؛ ولی او فقط از آن طریق و راهی راضی و خوشنود می‌شود که مورد خواست و اراده‌ی خداوند باشد؛ یعنی تنصیب الهی و حاکمیت خداوند.

نپذیرفتن زنا و راه غیر مشروع از دید خداوند (حاکمیت مردم) در ابتدای کار باعث سختی و رنج و زحمت یوسف آل محمد علیه السلام خواهد شد؛ همان طور که نپذیرفتن زنا توسط یوسف علیه السلام باعث به زندان رفتنش شد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «**دنيا پس از روی گردانی‌اش، همانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش، به ما روی خواهد نمود.**» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَتُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الدِّينِ اسْتَضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَهْمَةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ (و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم).

اینچنین است که خردمندان در داستان یوسف علیه السلام تفصیل هر چیزی از یوسف آل محمد علیه السلام را می‌بایند. به این ترتیب «لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (برای خردمندان) و «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (برای گروه مؤمن) را ترک می‌گوییم تا از داستان یوسف و آنچه در آن است، با خواندن و تدبیر در آن، بهره‌مند گردند و نورانی شوند؛ و من الله التوفيق.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی بر ساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است).

پاسخ داد: زیبایی صورت تو، ای یوسف. حضرت یوسف فرمود: حال تو چگونه خواهد بود اگر پیامبری که در آخرالزمان است و به او محمد می‌گویند و از من زیباتر و خوش‌خلق‌تر و بخشنده‌تر است را ببینی؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی. حضرت یوسف فرمود: از کجا دانستی من راست می‌گویم؟ زلیخا گفت: زیرا هنگامی که از او یاد کردی، محبتش بر قلبم افتاد. خداوند به یوسف وحی کرد که او راست می‌گوید و من او را به خاطر محبتش نسبت به محمد صلی الله علیه و آله دوست می‌دارم. پس خداوند به حضرت یوسف امر کرد که او را به عقد خود درآورد». علل الشرایع - شیخ صدوق: ج ۱ ص ۵۵.

۱ - قصص: ۵.

۲ - یوسف: ۱۱۱.

إلهي إن عظيم ذنبي كفّ يدي عن انبساطها إليك، وكثرة ودوام تقصيري سؤدا وجهي عندك، فاغفر ذنبي وبيض وجهي فإنه لا سبيل لذلك إلا فضلك ومنك، وعطاؤك الابتداء، وأنت تعلم أني لا أريد بذلك إلا أن أكون أهلاً أن أقف بين يديك وأحمدك وحدك لا شريك لك على كل نعمة أنعمت وتنعم بها علي وعلى والدي وعلى كل أحد من خلقك.

إلهي وعزتك وجلالك وعظمتك، لو أني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة وكل طرفة عين سمرد الأبد بحمد الخلائق وشكرهم أجمعين، لكنك مقصراً في بلوغ أداء شكر أخفى نعمة من نعمك عليّ، ولو أني كربت معادن حديد الدنيا بأنيابي، وحرثت أرضها بأشفار عيني، وبكيت من خشيتك مثل بحور السماوات والأرضين دماً وصديداً، لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حقك عليّ، ولو أنك إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين، وعظمت للنار خلقي وجسمي، وملئت جهنم وأطبقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري، ولا يكون لجهنم حطب سواي، لكان ذلك بعدلك عليّ قليلاً في كثير ما استوجبته من عقوبتك.

إلهي فمع عظيم ما استحق من عقوبتك بعد لك، تفضلت عليّ وجعلتني انطق بحمدك وأذكر أسماءك وأسماء سادتي من الأوصياء عليه السلام أنبياءك عليه السلام ورسلك عليه السلام الذين أتشرف أن أكون حفنة تراب تحت أقدامهم المباركة، إلهي فاغفر لي وأقل عثرتي واجعلهم يغفرون لي ويقبلون عثرتي.

بارالها! اگر بزرگی گناهم دستم را از گشوده شدن به سوی تو باز داشته، و بسپاری و پیوستگی کوتاهی من، صورتم را نزد تو سیاه کرده است، گناهم را بیامرز و صورتم را سفید فرما، که هیچ راهی برای این منظور، جز فضل و منت تو و بخشش ابتدایی تو نمی‌باشد؛ در حالی که تو خود آگاهی که من از این منظور، چیزی نمی‌خواهم جز اینکه شایستگی پیدا کنم تا در پیشگاه تو بایستم و تنها تو را ستایش گویم، که یگانه‌ای و هیچ شریکی نداری، برای هر نعمتی که با آن، بر من و بر والدینم و بر فرد فرد جمیع خلائقت، منت نهادی.

خداوند! به عزت و جلالت و بزرگیت سوگند، اگر من از همان هنگامی که فطرتم را از ابتدای روزگار خلق فرمودی، با هر تار مویی و هر پلک بر هم زدن تا انتهای روزگار با حمد و ستایش و شکرگزاری تمامی خلائق، پیوسته، جاودانگی ربوبیت تو را عبادت کرده باشم، در رسیدن به به‌جا آوردن شکر پنهان‌ترین نعمت از نعمت‌های که بر من ارزانی داشته‌ای، کوتاهی ورزیده‌ام؛ حتی اگر معادن آهن دنیا را با دندان نیشم زیر و رو کنم و زمینش را با گوشه‌ی چشمم بشم بزنم، و از ترس تو همچون دریاها ی آسمان‌ها و زمین‌ها، خون و خون‌آبه گریه کنم، نسبت به آنچه از حق تو بر من واجب است، اندکی از بسیار می‌باشد؛ و اگر ای خداوندگار من، پس از این، مرا به عذاب همه‌ی خلائق عذاب کنی، و جسم و جان من آتش شود، و جهنم و طبقات آن از من آکنده گردد تا آنجا که در آتش، عذاب‌شونده‌ای غیر از من باقی نماند و جز من، کسی دیگری هیزم جهنم نباشد، چنین چیزی به خاطر عدل تو بر من، نسبت به آنچه خودم را به عقوبت تو شایسته نموده‌ام، اندکی از بسیار است.

بارالها! برخلاف بزرگی و عظمت عقوبتی که به خاطر عدالت تو مستحقش می‌باشم، بر من تفضّل فرمودی و مرا گویا فرمودی به حمد و ستایش خودت، یاد اسم‌هایت و اسم‌های سرورانم از اوصیاء علیهم‌السلام و پیامبران و فرستادگانت علیهم‌السلام؛ همان کسانی که بودن مشتی خاک در زیر گام‌های مبارکشان، برایم شرافتی است. خداوندا! مرا بیامرز، و از خطایم درگذر، و آنان را به گونه‌ای قرار بده که مرا بیامرزند و از خطایم، درگذرند.

گناهکار تقصیرکار

احمد الحسن

۱۴۲۷ هـ.ق^۱